

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۷ - معنای اجمالی آیه - ارتباط آیه با آیات قبل

تاریخ: ۲ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۹ ربیع الاول ۱۴۴۶

جلسه: ۱

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

آیه ۵۷

آیه ۵۷ سوره بقره چنین است: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

معنای اجمالی آیه

طبق معمول، یک ترجمه و شرح مختصری از این آیه ارائه می‌دهیم و پس از آن به مفردات آیه و آنگاه به تفسیر آیه خواهیم پرداخت. معنای آیه این است که خداوند متعال می‌فرماید: ما ابر را برای شما به عنوان سایه‌بان فرو فرستادیم و پس از آن من و سلوی را بر شما نازل کردیم؛ این دو نعمت الهی است که در این مقام به بنی اسرائیل یادآوری می‌شود، زمانی که در بیابان‌ها و صحرای سینا سرگردان شده بودند؛ نه چیزی بود که آنها را از شر نور خورشید و حرارت آفتاب نجات بدهد و نه چیزی برای خوردن داشتند. گرسنگی و گرما آنها را به شدت در مضیقه قرار داده بود. این هم زمانی بود که به سوی بیت المقدس یا بیت المقدس می‌رفتند، برای جنگ با عمالقه که در بیت المقدس بودند، لکن از جنگ با عمالقه خودداری کردند و خطاب به موسی گفتند: تو و خدای خودت بروید با آنها بجنگید و ما اینجا منتظر می‌مانیم و نشسته‌ایم. آنگاه خداوند تبارک و تعالی در برابر این تمرد و ناسپاسی و نافرمانی، آنها را گرفتار سرگردانی و حیرت در صحرای سینا به مدت چهل سال کرد. این گرفتاری بعد از نجات از بحر نیل برای آنها پیش آمد. آنگاه از موسی تقاضا کردند که از خدا بخواهد که آنها را از این حرارت شدید و گرمای مستقیم نجات بدهد. خداوند می‌فرماید: ما برای شما ابر را به عنوان سایه‌بان قرار دادیم. بعد از آنکه از گرما نجات پیدا کردند، آنگاه گفتند که از گرسنگی در حال تلف شدن هستیم؛ خداوند برای آنها من و سلوی را نازل کرد. ما در بیان مفردات آیه و نیز تفسیر آیه، بیشتر درباره من و سلوی سخن خواهیم گفت. آنچه اینجا به عنوان یک شرح کلی و بیان اجمالی لازم است عرض کنیم، این است که من یک چیزی شبیه ترنجبین بود که خداوند متعال بر آن صحرا نازل می‌کرد، مانند شبنم بر روی سنگ‌ها و اشیائی که در بیابان بود می‌نشست و سفت می‌شد، و آنها آن را می‌خوردند؛ یک چیزی شبیه عسل که شیرین بود. سلوی، پرندگان کوچکی است که در بعضی از کتاب‌ها به بلدرچین معنا شده است؛ پرندگانی کوچک‌تر از کبوتر که اینها را به عنوان غذا مورد استفاده قرار می‌دادند.

خداوند یادآوری می‌کند که ما آن ابرها را برای شما به عنوان سایه‌بان فرستادیم و شما از گرما نجات پیدا کردید. این ابرها خصوصیتی داشتند که موجب نسیم خنک می‌شدند بدون اینکه باران ببارد؛ از تابش نور خورشید جلوگیری می‌کرد و ضمناً کأن یک نسیم خنکی می‌وزید که آنها را از گرما نجات بدهد. هم مانع حرارت بود و هم تولید خنکی می‌کرد، بدون اینکه باران ببارد. خداوند متعال آنها را از این حرارت و گرما نجات داد؛ غذا و طعام هم برای آنها فراهم کرد. بعد فرمود: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»، از آنچه که ما رزق شما قرار دادیم، بخورید؛ این دستور به منظور برحذر داشتن آنان از ذخیره کردن و اسراف بود. منظور اینکه بخورید، نه اینکه ذخیره کنید؛ بخورید اما اسراف نکنید. ولی آنها این کار را نکردند؛ هم اسراف کردند و هم ذخیره کردند؛ قدر ندانستند. «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» اما با این کارشان، به ما ظلم نکردند، بلکه به خودشان ظلم کردند؛ نمی‌توانند به ما ظلم کنند، اما به خودشان ظلم کردند. این یک شرح کلی و بیان اجمالی از آیه است.

ارتباط آیه با آیات قبل

ارتباط این آیه با آیات قبل، که ما در همه آیات به آن اشاره می‌کنیم، این است که در این آیه خداوند متعال نعمت‌های خود را بر بنی‌اسرائیل یادآوری می‌کند. برخی از تفاسیر مثل فخر رازی، این را به عنوان نعمت هفتم بعد از نعمت‌هایی که در آیات قبل به آنها اشاره شد، برشمرده است؛ می‌گوید این انعام هفتم خداوند است. خداوند تبارک و تعالی قبلاً یکی یکی این نعمت‌ها را برشمرده بود؛ سپس از این به عنوان نعمت هفتم یاد کرده است. برخی از تفاسیر این را به عنوان نعمت هشتم و نهم مطرح کرده‌اند؛ از چندین آیه قبل، یک‌یک خداوند نعمت‌های خودش را بر بنی‌اسرائیل یادآوری کرد. ما این را در سال گذشته تفصیلاً ذکر کردیم که چرا خداوند این نعمت‌ها را یادآوری می‌کند و اساساً این نعمت‌ها کدام است. البته در اینکه ما اینها را نعمت هفتم یا هشتم یا نهم بدانیم، بستگی دارد به چگونگی شمارش؛ مثلاً از برخی تفاسیر برمی‌آید که تظلیل و نازل کردن مائده، اینها هر دو یک نعمت است؛ چون برای گروهی که در بیابان سرگردان بودند و داشتند تلف می‌شدند، خداوند هم آنها را از گرما نجات داد و هم از گرسنگی. لذا این دو را با هم یک نعمت حساب کرده‌اند. اما برخی اینها را دو نعمت دانسته‌اند واقعاً هم دو نعمت است؛ یکی حفظ انسان از گرما و یکی حفظ از گرسنگی. چون هر کدام از اینها می‌تواند برای انسان مهلک باشد و انسان را از بین ببرد؛ انسان گرسنه ممکن است در هوای خوب زندگی کند اما باز هم توانایی ادامه حیات ندارد. کسی که سیر است اما در یک هوای بسیار گرم و طاقت‌فرسا زندگی می‌کند، او هم نمی‌تواند ادامه حیات بدهد. لذا هر یک از اینها یک نعمت مستقل محسوب می‌شود. پس اینها دو نعمت هستند؛ خداوند در عداد نعمت‌های دیگر که به بنی‌اسرائیل ارزانی داشته است، این دو نعمت را هم ذکر می‌کند. حالا اینکه این نعمت هفتم است یا هشتم، بستگی به نحوه شمارش نعمت‌های پیشین دارد. نظیر همین نگاه در آیات گذشته هم بود که ما اشاره کردیم که آنجا بعضی دو نعمت را یک نعمت برشمرده‌اند، در حالی که مثل اینجا قابلیت ذکر استقلالی به عنوان نعمت برای هر کدام از اینها هست و این قابلیت را دارند.

بنابراین چون خداوند در مقام یادآوری نعمت‌ها به بنی اسرائیل بود، اینجا هم در ادامه به این دو نعمت اشاره می‌کند؛ اجمالاً من این دو نعمت را در مقام بیان اجمالی آیه ذکر کردم. بالاخره تظلیل به وسیله غمام و سایه درست کردن به وسیله ابر، آن هم در آن بیابان و صحرای سوزان سینا که چهل سال سرگردان شده بودند، به گونه‌ای که اینها هیچ سایه‌بانی نداشتند، غذا نداشتند، سرپناه نبود، پستی و بلندی نبود که حتی در پناه این پستی و بلندی‌ها خودشان را از تابش مستقیم آفتاب حفظ کنند. اینها گاهی حرکت می‌کردند و از صبح تا شب راه می‌رفتند و دوباره می‌دیدند که در همان نقطه اول هستند؛ یا شب تا صبح راه می‌رفتند، باز خودشان را در همان مکانی می‌یافتند که از آنجا حرکت کرده بودند. اینکه گفته شده سرگردان بودند، به معنای واقعی کلمه سرگردان بودند و این سرگردانی چهل سال طول کشید، تا آنگاه خداوند آنها را از این سرگردانی نجات داد. غذا هم برای ادامه حیات آنها لازم بود و خداوند این را در اختیار آنها قرار داد. همه اینها به خاطر یک نافرمانی بود؛ چون پیش از این خداوند آن همه نعمت به آنها داده بود. قبل از این اشاره شد که وقتی فرعون و اصحابش در تعقیب موسی و یارانش به بحر نیل رسیدند، خداوند آن بحر بزرگ و آن رود عریض را برای موسی و اصحابش گشود و آنها را نجات داد، اما فرعون و یارانش غرق شدند. این همه خداوند آنها را مورد توجه قرار داد، اما وقتی می‌خواستند وارد بیت المقدس شوند برای جنگ با عمالقه، گفتند «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۱، تو و خدایت بروید بجنگید، ما اینجا می‌نشینیم و هر وقت پیروز شدید، به ما بگویید تا ما به بیت المقدس بیاییم. این نافرمانی باعث شده که خداوند بر آنها غضب کند؛ این غضب و عذاب در واقع منتهی به چهل سال سرگردانی شد. بعد از چهل سال توانستند وارد بیت المقدس شوند. با همه اینها، در همین حالتی که در این بیابان سرگردان بودند، خداوند تبارک و تعالی آنها را از گرسنگی و گرما و تابش مستقیم نور خورشید حفظ کرد؛ چون یک مرحله نزد موسی از گرما شکایت کردند و گفتند تو از خدا بخواه که این مسئله را برای ما حل کند. حضرت موسی از خداوند طلب کرد و آنگاه خداوند ابری را به عنوان سایه‌بان برای آنها قرار داد. این ابر هم به گونه‌ای بود که نه باران می‌بارید و نه اجازه می‌داد نور خورشید به طور مستقیم بتابد و در عین حال موجب یک نسیم خنک شده بود. این نعمت که به آنها داده شد، آنگاه آنها طلب طعام کردند و گفتند خدایا ما را از گرسنگی حفظ کن؛ ما چیزی نداریم تا بخوریم. آنگاه خداوند من و سلوی را بر آنها فرو فرستاد. این دو نعمت در عداد نعمت‌های دیگر ذکر شده است. ولی باز هم اینها مثل گذشته به کفران نعمت و ناسپاسی و نافرمانی روی آوردند؛ چون بعد از این خداوند می‌فرماید ما به اینها گفتیم «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» اما اینها همین کار را هم نکردند و به خودشان ظلم کردند. پس تناسب این آیه هم با آیات قبل معلوم شد.

بحث جلسه آینده

ما تا اینجا شرح اجمالی و بیان اجمالی از این آیه را ذکر کردیم؛ بعد هم تناسب این آیه با آیات قبل را بیان کردیم. طبق

۱. سوره مائده، آیه ۲۴.

معمول، قبل از آنکه به تفسیر این آیه را بپردازیم در بخش‌های مختلف، یک توضیح مختصری درباره مفردات این آیه می‌دهیم؛ این هم روال معمول ما در تفسیر آیاتی است که تا به حال در اینجا بحث کرده‌ایم. ان شاء الله در جلسه آینده بحث مفردات را بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۳ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۰ ربیع الاول ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۵۷ - مفردات آیه - ۱. «ظَلَّلْنَا» - ۲. «غَمَام» - ۳. «مَنْ» - ۴. «سَلَوَى» -

جلسه: ۲

۵. «كَلُوا»

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين

خلاصه جلسه گذشته

بعد از بیان معنای کلی و اجمالی آیه و همچنین ارتباط این آیه با آیات قبل، مفردات این آیه که نیازمند توضیح است را بیان می‌کنیم و آنگاه تفسیر آیه را ذکر خواهیم کرد. شاید اکثر الفاظ و واژه‌هایی که در این آیه مورد استفاده قرار گرفته، نیازمند توضیح نباشد؛ اما باید درباره چند واژه ولو اجمالاً مطالبی را عرض کنیم.

۱. «ظَلَّلْنَا»

اولین کلمه، «ظَلَّلْنَا» است که از تظلیل و ظلّ اخذ شده است. ظل به معنای سایه و تظلیل یعنی سایه‌بان قرار دادن، که صیغه تفعیل است و بر کثرت و شدت یا به تعبیر دیگر مبالغه دلالت می‌کند. بر این اساس، «و ظَلَّلْنَا» در واقع اشاره به کثرت سایه‌بان و گستردگی آن سایه‌بان در صحرای سینا نسبت به بنی‌اسرائیل دارد. نمی‌گوید «و جعلنا علیکم الغمام»، یا نگفت ما برای شما یک سایه‌بان درست کردیم؛ بلکه می‌گوید یک سایه‌بان گسترده و یک سایه‌بانی در طول مدت مدیدی شما را از تابش نور خورشید و گرمایی که به دنبال آن بود، حفظ کرد. پس استفاده از صیغه تفعیل در اینجا اشاره به شدت تظلیل و کثرت و گستردگی آن دارد.

۲. «غَمَام»

کلمه دوم، «غَمَام» است؛ غمام از غمّ به معنای پوشاندن است. اگر به ابر غمام گفته می‌شود، بدین جهت است که یا نور خورشید را می‌پوشاند یا آسمان را؛ بالاخره شب هم که باشد، وقتی ابر بیاید، آسمان را می‌پوشاند؛ روز هم آسمان را می‌پوشاند؛ و نیز نور خورشید را می‌پوشاند. لذا وقتی که ابر در آسمان قرار می‌گیرد، از شدت نور خورشید کاسته می‌شود. غمام به معنای ابر رقیق و نازک است، در مقابل سحاب که یا به معنای مطلق ابر است یا ابر غلیظ؛ ابرها در آسمان گاهی به صورت رقیق و نازک یا سفید ظاهر می‌شوند و گاهی ابرها انبوه و تیره و تار هستند. وقتی ابر سیاه یا خاکستری باشد، هوا را تاریک می‌کند؛ اما ابر سفید و نازک و رقیق، زمین را تیره و تار نمی‌کند. لذا تعبیر به غمام به کار برده است.

۳. «مَنْ»

واژه بعدی، «مَنْ» است؛ مَنْ از ریشه منت است و اینجا اسم برای یک طعام خاصی قرار شده، منت و احسان که در لغت ذکر شده، به نوعی تناسب با این اسم و این مائده خاص هم دارد. پس معنای ریشه لغوی «مَنْ» همان احسان است؛ اینجا

هم که خداوند تبارک و تعالی به جهت درخواست اصحاب موسی برای رفع گرسنگی، بر آنها این نوع طعام را نازل کرد، یک نوع احسان بود؛ چون بدون اینکه رنج و زحمتی بر خود هموار کنند، از این مائده و طعام بهره می‌بردند. اما در اینکه آن مائده چه بوده، آیا مادی بوده یا معنوی؛ اگر مادی بوده چه غذا و طعامی بوده، اختلاف است. البته بعضی گفته‌اند من یک نوع طعام و مائده معنوی بوده است؛ اما این برخلاف ظاهر همین آیات و برخلاف نظر اغلب مفسرین و روایاتی است که در این رابطه وارد شده است. اینها گرسنه بودند و از حضرت موسی خواستند که از خدا بخواهد که برای آنها غذا برساند. لذا این طعام یک طعام مادی و برای نجات دادن آنها از گرسنگی بوده است؛ لکن اینکه این چه غذایی بوده، در جلسه گذشته هم اشاره کردم که اغلب مفسرین گفته‌اند این چیزی شبیه ترنجبین یا خود ترنجبین بوده است؛ یک ماده‌ای که یک شیرینی داشت و به صورت شبنم از آسمان نازل می‌شد. صبح‌گاهان و بین‌الطلوعین بر روی بیابان و در جاهای مختلف قرار می‌گرفت و آنگاه اگر از طلوع آفتاب می‌گذشت، از بین می‌رفت؛ اگر کسی هم خواب می‌ماند، از آن بی‌بهره بود. یعنی فقط از طلوع فجر تا طلوع شمس، در این فاصله کوتاه در بیابان نازل می‌شد و مقوی و مغذی بود؛ اگر کسی بیدار بود، می‌توانست از آن استفاده کند و اگر خواب می‌ماند یا مثلاً غفلت می‌کرد، دیگر نمی‌توانست از آن استفاده کند. جالب این است که طبق نقل برخی مفسرین، این طعام اگر ذخیره می‌شد، فاسد می‌شد و از بین می‌رفت. روز جمعه هم به گونه‌ای نازل می‌شد که شنبه که روز عبادت بود بتوانند از آن استفاده کنند؛ چون در آن یک روز فاسد نمی‌شد. این خصوصیتی است که در برخی کتب به آن اشاره شده است. در یک روایتی که منهج الصادقین نقل کرده، می‌گوید من یک چیزی شبیه برف بود و بین طلوعین نازل می‌شد و هر کسی به اندازه قوت خودش از آن استفاده می‌کرد؛ مگر آنچه که در روز جمعه برای روز شنبه ذخیره می‌شد؛ چون شنبه روز عبادت بود و در آن روز چیزی از آسمان نازل نمی‌شد.^۱

علی‌ایحال با اینکه اغلب مفسرین آن را به معنای ترنجبین یا چیزی شبیه به آن دانسته‌اند، اما از دید برخی از مفسرین از جمله بلاغی در آلاء الرحمن، این مستند قابل اعتمادی ندارد و اینکه این چه بوده واقعاً معلوم نیست؛ حالا ترنجبین بوده یا چیزهای دیگر. چون در تفسیر الجامع الاحکام القرآن چند معنا برای آن ذکر شده است؛ یکی همین معنای ترنجبین است، که گفتیم اغلب هم همین را گفته‌اند. ترنجبین در واقع یک شیرهای است که از برگ و ساقه‌های گیاه خارشر بدست می‌آید. بعضی‌ها گفته‌اند یک شیر شیرین بوده از درخت‌های کاج یک شیر بیرون می‌آید و بعد سفت می‌شود. عسل یا نوشیدنی شیرین یا نان شیرین؛^۲ اما برخی آن را به معنای انجیر هم دانسته‌اند ولی هیچ یک از اینها مستند قابل اعتماد ندارد؛ اما با این همه اغلب مفسرین گفته‌اند ترنجبین بوده است.

۴. «سلوی»

برای «سلوی» هم چندین معنا ذکر شده است؛ مثلاً یک معنا اینکه یک نوعی مرغ خاص است که در زبان ترکی به آن بلدرچین گفته می‌شود؛ یک پرندای است که از گنجشک بزرگتر و از کبوتر کوچک‌تر است. برخی گفته‌اند شبیه بلدرچین

۱. منهج الصادقین، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲. الجامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸۰.

است که در عربی به آن سمائی می‌گویند. برخی هم گفته‌اند سلوی به معنای عسل است.^۱ حالا اینکه چرا خداوند این دو نوع طعام را برای آنها نازل می‌کرد، تفاوت اینها چه بوده، این خیلی معلوم نیست. طبق برخی معانی، هر دو اینها یکی است ولی باید به گونه‌ای معنا شود که دو نوع متفاوت و دو نیاز متفاوت انسان را برآورده کند. شاید بر همین اساس نوعاً سلوی را به معنای پرنده گرفته‌اند که بتوانند آن را بیزند و گوشتی داشته باشد و بتوانند بخشی از نیازهای غذایی خودشان را تأمین کنند. من هم در واقع یک نوشیدنی بوده یا شیرهای بوده که مقوی و مغذی بوده و مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

۵. «کلوا»

خداوند می‌فرماید: «وَوَضَّلْنَا عَلَيْكُمْ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»، اینجا یک تقدیری در این آیه وجود دارد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ما این ابرها را به عنوان سایه‌بان قرار دادیم و من و سلوی را بر آنها نازل کردیم؛ سپس می‌فرماید: قلنا کلوا من طيبات ما رزقناکم، از طيبات و غذاهای پاکیزه و حلال و لذیذی که ما به شما ارزانی داشته‌ایم، بخورید. نمی‌گوید همه آنها را بخورید، می‌گوید «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» یعنی بعضی از آنها را؛ در واقع می‌خواهد بگوید اسراف نکنید. امر به اکل برای پرهیز دادن از ذخیره کردن من و سلوی است. یعنی می‌فرماید: بخورید اما انبار نکنید؛ لذا دلالت بر وجوب نمی‌کند بلکه یک نوع بر حذر داشتن از اسراف و ذخیره‌سازی این دو ماده غذایی است.

إن شاء الله در جلسه آینده وارد بحث از تفسیر آیه می‌شویم.

سؤال:

استاد: کیفیت سخن گفتن بماند؛ اینکه چگونه سخن می‌گفتند، یک بحث دیگری است؛ اما نفس اینکه کسی مثلاً به خودش اجازه بدهد که سخن بگوید و یک خواسته یا اعتراضی را به زبان بیاورد، یا سؤال و پرسشی داشته باشد، این عیبی ندارد. مهم این است که اینها از عمل به این دستور خودداری کردند و آن را به زبان آوردند. این ادبیات، آداب و رسوم و تعارفاتی است که ما به آن مبتلا هستیم و الا اصل تمرد از آن دستور و نافرمانی موجب آن مشکلات گردید. از آنجا که برای اینکه ورود به بیت المقدس و جنگ با عمالقه برای آنان سخت بود، نافرمانی کردند.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. الجامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸۱.

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۱۶ مهر ۱۴۰۳

موضوع جزئی: آیه ۵۷ - بخش‌های سه‌گانه - بخش اول: «و ظَلَلْنَا عَلَيْكَ الْغَمَامَ...» -

مصادف با: ۳ ربیع الثانی ۱۴۴۶

خاص بودن دو نعمت - سخن برخی از محققین و بررسی آن

جلسه: ۳

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

خلاصه جلسه گذشته

ما بر طبق روای که در مورد آیات داشتیم، پیرامون این آیه اجمالاً توضیحی دادیم و تناسب این آیه و ارتباطش را با آیات قبل بیان کردیم؛ سپس برخی از الفاظ و مفرداتی که نیازمند توضیح بود، فی‌الجمله شرح داده شد.

بخش‌های سه‌گانه

اما در مورد تفسیر این آیه، ما این آیه را مثل آیات گذشته به چند بخش می‌توانیم تقسیم کنیم. سه بخش در این آیه وجود دارد:

بخش اول: «و ظَلَلْنَا عَلَيْكَ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى».

بخش دوم: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ».

بخش سوم: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

ما اجمالاً مطالبی که در مورد این سه بخش وجود دارد را توضیح می‌دهیم.

بخش اول: «و ظَلَلْنَا عَلَيْكَ الْغَمَامَ...»

در بخش اول، خداوند متعال به دو نعمت از نعمت‌های خاص خودش نسبت به بنی‌اسرائیل اشاره کرده است. این در عداد نعمت‌هایی است که در گذشته بیان شده است؛ حالا یا نعمت هفتم بنابر یک احتمال، یا نعمت هشتم و نهم. اینکه ما تظلیل و انزال من و سلوی را با هم یک نعمت حساب کنیم، طبیعتاً در شمارش تأثیر دارد؛ اما اگر اینها را تفکیک کنیم، دو نعمت است و البته به نحوه شمارش نعمت‌های پیشین هم بستگی دارد.

خاص بودن دو نعمت

بالاخره این دو نعمت، از نعمت‌های ویژه و خاص خداوند و تبارک و تعالی است. نوعاً وقتی سخن از بنی‌اسرائیل و یادآوری نعمت‌های خداوند به آنها می‌شود، خداوند به نعمت‌های خاص اشاره می‌کند. این نعمت خاص است و با توجه به موقعیت بنی‌اسرائیل در آن بیابان و صحرا معلوم می‌شود. اینها وقتی در آن بیابان سرگردان شدند، صحرای سینا که صحرای بی‌آب و علف و داغ بود و نه چیزی برای خوردن داشت و نه سایه‌بانی برای حفظ از تابش شدید نور آفتاب و حتی آب هم یافت نمی‌شد؛ اینجا اشاره به مسئله آب نکرده اما در این مورد هم به حسب درخواست آنها و عنایت خداوند

و کاری که حضرت موسی انجام داد، آب هم برای آنها فراهم شد. در این دو موردی که در این آیه ذکر شده، به مسئله آب اشاره نکرده اما آن هم در آن بیابان تأمین شد.

پس خاص بودن نعمت به جهت موقعیت اینها و نیز چیزی است که در آن شرایط به آنها عطا شد. یک وقت است که طعام در یک شرایط عادی برای کسی فراهم می‌شود؛ آن نعمت هست؛ وسیله حفظ از گرما و سرما در جایی که تأمینش چندان مشکل نباشد، این باعث نمی‌شود که ما آن را نعمت ندانیم؛ اما موقعیت خاصی که آنها در آن قرار داشتند، باعث شده که این دو نعمت به عنوان نعمت‌های ویژه دیده شود. آن موقعیت خاص، تحیر و سرگردانی در آن بیابان لم‌یزرع بود که هیچ سایه‌بانی برای آنها وجود نداشت.

۱. قرار دادن ابر به عنوان سایه‌بان

در آن شرایط که اینها واقعاً بی‌طاقت شده بودند، خداوند متعال سایه‌بانی برای آنها قرار داد که چند خصوصیت داشت. یک وقت آسمان ابر دارد، اما خنک نیست؛ یا باران می‌بارد که این خودش مشکلات دیگری دارد؛ یا ابر ممکن است به گونه‌ای شود که مانع نور شود. اما ابری که خداوند در آن شرایط به عنوان سایه‌بان برای آنها قرار داد، اولاً مانع شدت حرارت بود، در عین حال جلوی نور را نمی‌گرفت و مهم‌تر اینکه باران‌زا نبود، اما در عین حال یک نسیم خنکی را موجب شده بود؛ به تعبیر برخی از مفسرین، مثل یک نسیم نمدار بود و موجب خنکی می‌شد. در روایتی در مجمع البیان به این مطلب اشاره شده است.^۱

طبیعتاً چنین موقعیتی خاص بود و کاری که خداوند برای اینها انجام داد، کار خاصی بود؛ لذا به عنوان یک نعمت خاص در اینجا ذکر شده است. نعمت‌هایی که خداوند برای بنی اسرائیل فرو فرستاده، همه نعمت‌های خاص بود. خداوند نعمت‌های عام را در اینجا ذکر نکرده است؛ همه این هفت هشت نعمتی که ذکر شده، همه اینها خاص بوده است. اینجا هم قرار دادن ابر به عنوان سایه‌بان، معلوم شد که چرا نعمت خاص تلقی می‌شود.

۲. انزال «من» و «سلوی»

نعمت دیگری که اینجا یادآوری شده، آن هم خاص است: «وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى».

البته یک بحثی در مورد من و سلوی هست که آیا این اشاره به خصوص نعمت‌ها و طعام مادی دارد یا هر دو را شامل می‌شود، هم نعمت مادی و هم نعمت معنوی؟ بعضی از مفسرین اینجا به قرائن و شواهدی استناد کرده‌اند که این دو و به خصوص سلوی به معنای مطلق امور و چیزهایی است که باعث طیب خاطر و تسکین نفس می‌شود؛ لذا هم شامل مادیات می‌شود و هم معنویات. چون طبیعتاً بهره‌مندی مادی، رضایت خاطر انسان را به دنبال دارد؛ بهره‌های معنوی هم به نوعی دیگری این رضایت خاطر را به دنبال دارد؛ بعضی این را اعم از نعمت مادی و معنوی دانسته‌اند. مادی معلوم است؛ گفتیم من به چه معناست با همه اختلافی که در آن هست، که همان ترنجبین یا عسل یا شیرهای شبیه ترنجبین باشد؛ سلوی هم

۱. مجمع البیان، ج ۳-۴، ص ۲۸۱.

همان پرنده‌ای است که اصطلاحاً در ترکی به آن بلدرچین می‌گویند و یک چیزی شبیه به آن بوده است؛ بزرگتر از گنجشک و کوچکتر از کبوتر.

سخن برخی از محققین

مرحوم آقای مصطفوی صاحب التحقیق فی کلمات القرآن، مخصوصاً در مورد سلوی معتقد است که این ظهور قوی‌تری در معنویات دارد؛^۱ با توجه به اینکه منّ به خوراکی مربوط می‌شود و همان شیره یا چیزی ترنجبین بوده که به صورت شبیم نازل می‌شد و بر سنگ و بیابان فرو می‌نشست و بعد سفت می‌شد و آنها در یک ساعت مخصوصی می‌توانستند از این استفاده کنند، ایشان معتقد است که این بخش دوم بیشتر ظهور در معنویات دارد.

بررسی

اما به نظر می‌رسد این سخن صحیح نیست؛ چون:

اولاً: خود لفظ منّ و سلوی علی‌رغم اختلاف نظری که در آنها وجود دارد، از نظر لغوی عمدتاً بر یکی از نعمت‌های مادی اطلاق شده است؛ اینکه می‌گوییم نعمت‌های مادی، هر چه می‌خواهد باشد. اینکه سلوی یا منّ بر چه چیزی اطلاق شود، اما تقریباً اتفاق نظر وجود دارد بر اینکه این دو اشاره به یک امر مادی دارند، هم منّ و هم سلوی.

ثانیاً: به علاوه، بخش دوم این آیه که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»، خود امر به اکل از طیبات چیزهایی که خداوند روزی انسان می‌کند و رزق انسان قرار می‌دهد، این ظهور در این دارد که اینها مادی بودند؛ و الا چه دلیلی داشت که بلافاصله بعد از اشاره به این دو، یعنی انزال من و سلوی، بفرماید که بخورید، منتها به اندازه‌ای که نیاز دارید و مبادا اسراف کنید و مبادا ذخیره کنید؛ تقریباً اشاره و کنایه‌ای از نهی از ذخیره‌سازی و اسراف نسبت به این دو است.

به هر حال ظاهر منّ و سلوی این است که اینها دو طعام برای بنی‌اسرائیل بودند در آن شرایطی که از گرسنگی و تشنگی نزد حضرت موسی شکایت کرده بودند؛ لذا اینکه بعضی این را اعم از مادیات و معنویات دانسته‌اند، یا مثلاً یکی از این دو را ظاهر در یک امر معنوی دانسته‌اند، وجهی ندارد.

ثالثاً: برخلاف نظر اکثریت قریب به اتفاق مفسران است. حتی کتاب‌های تاریخی و حدیثی که به نوعی به این ماجرا پرداخته‌اند، با اینکه این روایات یا تواریخی که این ماجراها را نقل کرده‌اند، خیلی اعتبار ندارند و واقعاً نمی‌شود به اینها استناد کرد، اما مع ذلک در هیچ کدام از آنها به اینکه این چیزی که خداوند نازل کرده، یک امر معنوی بوده، اشاره نشده است.

بنابراین ویژگی این دو نعمت، یعنی تظلیل به وسیله غمام و انزال منّ و سلوی، معلوم شد که به چه جهت است. چنانچه معلوم شد منّ و سلوی که خداوند برای بنی‌اسرائیل فرو فرستاد، نعمت‌های مادی بودند و نه معنوی.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن، «س، ل، و».

این نکته را هم عرض کنم که طبق یک احتمال که من یک معنای اعمی داشته باشد (نه یک مورد خاص از خوردنی‌ها) ولو مادی هم باشد نسبتش با سلوی می‌شود نسبت عام و خاص. یعنی کأن سلوی از قبیل ذکر خاص بعد العام است، و البته بعضی روایات هم این معنا را تأیید می‌کند. لکن بعضی از آیات قرآن با این احتمال چندان سازگار نیست؛ چون طبق آیه ۶۱ سوره بقره، بنی‌اسرائیل به موسی شکایت کردند و شکایت آنها این بود: «يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ»، ما بر طعام واحد نمی‌توانیم صبر کنیم؛ بالاخره دنبال تنوع طعام و غذا بودند. لذا این بخش از آیه ۶۱ با این احتمالی که گفتیم، سازگار نیست که من را حمل بر یک معنای عام کنیم. لذا به نظر می‌رسد من و سلوی هر کدام به مصداق خاصی از نعمت‌های خداوند اشاره دارد.

بحث جلسه آینده

بخش دوم و سوم را ان شاء الله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۷ - بخش اول: «و ظللنا علیکم الغمام...» - تطبیق بخش اول بر ولایت اهل بیت (ع) - مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۴۶

جلسه: ۴

بخش دوم: «کلوا من طیبات ما رزقناکم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

تطبیق بخش اول آیه بر ولایت اهل بیت (ع)

عرض کردیم آیه ۵۷ شامل سه بخش است؛ بخش اول را در جلسه گذشته تفسیر کردیم. فقط یک تنمهای دارد که به آن هم اشاره کنیم خالی از فایده نیست. ما مسئله تظلیل به وسیله غمام و نزول من و سلوی را بر اساس ظواهر این الفاظ، حمل کردیم بر همین معنای عرفی و لغوی ظاهر و متبادر از اینها؛ غمام که به معنای ابر و من و سلوی هم دو گونه خاص از نعمت‌های مادی است.

در بعضی از روایات، این آیه تطبیق داده شده بر ولایت اهل بیت (ع)؛ در برخی از تفاسیر روایی، این روایت نقل شده است. این روایت در تفسیر برهان آمده است: «قال الإمام العسکری (ع): قال الله عزوجل: و اذكروا یا بنی اسرائیل اذ ظللنا علیکم الغمام لما کنتم فی التیه، یصیبکم حر الشمس و برد القمر»؛ از امام عسکری (ع) وارد شده که خداوند تبارک و تعالی خطاب به بنی اسرائیل فرمود: به یاد بیاورید آن هنگامی را که ما بر شما به وسیله ابر سایه‌بان قرار دادیم؛ برای شما به وسیله ابر سایه درست کردیم، زمانی که در آن بیابان بودید و گرمای خورشید و سرمای ماه (کنایه از گرمای روز و سرمای شب). ادامه آیه را نقل فرموده و بعد فرموده: «و اشکروا نعمتی، و عظموا من عظمتی، و وقروا من وقرته ممن أخذت علیکم العهود و الموائق لهم محمد و آله الطیبین»؛ یعنی شکر نعمت‌های من را به جا بیاورید؛ بزرگ بشمارید کسی را که من او را بزرگ شمرده‌ام؛ کسی را که من او را گرمی داشته‌ام و برای او جایگاه و منزلت خاص قائل شده‌ام، شما هم این چنین کنید. آن وقت توضیح می‌دهد که آن نعمتی که خداوند می‌گوید شکرش را به جا بیاورید، آن کسی که بزرگ داشته است کیست؟ می‌گوید همان کسی است که من از شما برای آنها عهد و میثاق گرفتم. آنها چه کسانی هستند؟ محمد (ص) و آل طیبین و طاهیرین او (ع). اینجا غمام و سایه‌بان قرار دادن و آن رزق طیبی که امر به اکل آن می‌کند، حمل شده بر اهل بیت (ع)؛ می‌گوید آن کسانی که من از شما برای آنها عهد و پیمان گرفتم و آنها را بزرگ داشتم، شما آنها را بزرگ بشمارید. اینها نعمت‌های خداوند است که می‌فرماید شکر آنها را به جا بیاورید. اما طبق این روایت، غمام و من و سلوی تطبیق داده شده بر وجود گرمی اهل بیت (ع)، که انسان را از سردی‌ها و گرمی‌های روزگار، از ضلالت و گمراهی، از تحیر و سرگردانی در وادی زندگی حفظ می‌کند.

بعد در ادامه می‌فرماید: «ثم [قال(ع):] «قال رسول الله(ص): عباد الله، عليكم باعتقاد ولايتنا أهل البيت، و أن لا تفرقوا بيننا، و انظروا كيف وسع الله عليكم حيث أوضح لكم الحجة ليسهل عليكم معرفة الحق، ثم وسع لكم في التقية لتسلموا من شرور الخلق، ثم إن بدلتهم و غيرتم عرض عليكم التوبة و قبلها منكم، فكونوا لنعم الله شاكرين»^۱. امام عسکری(ع) می‌فرماید: رسول خدا(ص) این چنین فرمود که بندگان خدا! بر شما باد به اعتقاد به ولایت اهل بیت(ع) و اینکه بین ما جدایی نیندازید؛ همه اهل بیت(ع) و خود پیامبر(ص) یعنی چیزی که از آن به عنوان عترت یاد کرده، «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي»، بین ما تفرقه و جدایی نیندازید، یعنی هم به قرآن و هم به من و هم به اهل بیت(ع) اعتقاد داشته باشید و ببینید چگونه بر شما وسعت ایجاد کرد. سپس گشایشی که خداوند برای بندگان خدا قرار داده را تشریح می‌کند. اولاً برای شما حجت را واضح و آشکار کرد؛ برای چه؟ برای اینکه معرفت حق را برای شما تسهیل کند. این همان سرمایه‌هایی است که خداوند متعال در اختیار انسان قرار داده است. بعد در عین حال تقیه را برای شما به عنوان یک مسیر قرار داد تا از مردمان بد محفوظ باشید. اینجا چند مرحله است؛ بعد از آن، اگر تغییر کردید و به یک راه دیگری رفتید و خطا رفتید، برای شما در صورتی که البته خودتان بخواهید و متغیر و متحول شوید، راه توبه را قرار داد؛ و باز راه قبول توبه را.

امام عسکری(ع) این مطالب را در ذیل این آیه می‌فرماید، آن هم از قول رسول خدا(ص). اگر اسم اینها گشایش نیست، پس چیست؟ خدا خود اهل بیت(ع) و ولایت آنان را به عنوان حجت برای ما قرار داد. حجت برای اینکه حق را بشناسیم و بیراهه نرویم؛ با این حال به ما این فرصت و این امکان را داد که اگر یک وقت گرفتار مردمان نابکار شدیم، تقیه کنیم، برای اینکه از مزاحمت‌ها و اذیت‌ها در امان باشیم؛ باز هم اگر به انحراف و بیراهه رفتیم، راه توبه را برای ما قرار داد؛ بعد راه پذیرش توبه را قرار داد. با این همه نعمت، نباید شاکر باشید؟ لذا می‌فرماید: «فكونوا لنعم الله شاكرين»، شکر خدا را به جا بیاورید.

این روایت در واقع دارد تطبیق می‌دهد، این دو نعمت را بر اهل بیت(ع)؛ همانطور که ما عرض کردیم، این تطبیق آیه بر مورد است و الا تفسیر نیست؛ تفسیر همان است که ما قبلاً عرض کردیم.

بخش دوم: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»

پس از اشاره به آن دو نعمت مادی خوردنی یا خوردنی و نوشیدنی، می‌فرماید شما از آن نعمت‌ها و چیزی که به عنوان رزق دادیم، از طیبات آنها بخورید. «من» در اینجا در واقع نمی‌خواهد بگوید که مثلاً برخی طیبات را نباید بخورید و برخی را بخورید؛ طیباتی که اینجا به بندگان عطا شد به عنوان نعمت به دنبال درخواست بنی اسرائیل، دو تا بیشتر نبود؛ آنجا فرمود از اینها بخورید. این دو هم طیب بود، نه اینکه خداوند یک چیزهایی به اینها داده باشد که طیب نبودند.

^۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۰۱.

اینجا برخی احتمال داده‌اند که «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» اشاره به این دارد که یک مقدار قلیل و جزئی و بعضی از طیباتی که ما به شما می‌دهیم بخورید و بیاشامید؛ یعنی کأن دارد دستور می‌هد به کم خوردن. آن وقت یک استفاده کلی کرده‌اند که کم خوری سفارش قرآن است و این منافع بسیاری برای صحت بدن دارد؛ چون در مقابله‌اش پر خوری موجب بیماری و مشکل و سوءهاضمه می‌شود.

لکن «من» در اینجا به معنای بعض هم که باشد، معنایش این نیست که مثلاً یک مقدار کمی بخورید و بخواند دستور به کم خوری داده باشد. «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» یعنی به اندازه‌ای که نیاز دارید؛ آنچه خداوند عطا کرده بود، چه به صورت من و چه به صورت سلوی، این از حد نیاز آنها بیشتر بود. امکان انبار کردن و ذخیره‌سازی فراهم بود؛ اینجا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید شما به اندازه‌ای که نیاز دارید بخورید. یعنی مازاد بر نیاز نخورید و اسراف نکنید. درست است، می‌خواهد بگوید بیش از حد نخورید اما نه اینکه بخواند اشعار به کم خوری داشته باشد، بلکه می‌گوید بیش از نیازتان مصرف نکنید و اسراف نکنید؛ این امر در واقع دستور به استفاده از این دو نعمت به اندازه است و در واقع نهی از ذخیره‌سازی. می‌خواهد بگوید بخورید و در خانه‌ها نبرید و آن را ذخیره کنید. مقداری که می‌خواهید بخورید و بقیه را نه ذخیره کنید و نه اضافه بر نیاز از آن استفاده کنید.

این هم درست است که امر است، اما عرض کردم یک امری است که کنایه از نهی است. فقط یک مسئله هست و آن اینکه «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» با بخش بعدی یعنی «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» چه نسبت و ارتباطی دارد. «ما ظلمونا» فقط ناظر به همین است یا نه؟

بحث جلسه آینده

ان شاء الله در بخش سوم به این مطلب خواهیم پرداخت. بخش دوم نکته دیگری ندارد و بخش سوم را ان شاء الله در جلسه آینده خواهیم گفت.

«والحمد لله رب العالمين»

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۷- بخش سوم: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» -

تاریخ: ۲۴ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۱ ربیع الثانی ۱۴۴۶

جلسه: ۵

مطلب اول تا پنجم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

بخش سوم: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»

بحث در آیه ۵۷ سوره بقره بود؛ عرض کردیم این آیه مشتمل بر سه بخش است. تفسیر این دو بخش را ذکر کردیم. تفسیر بخش سوم باقی مانده که ان شاء الله در این فرصت کوتاه این را هم ذکر کنیم.

مطلب اول

یک مطلبی در مورد این بخش وجود دارد که ظلمی که در این قسمت از آیه به آن اشاره، آیا به دلیل نادیده گرفتن خصوص این دو نعمت اخیر و ناسپاسی نسبت به این دو است یا اعم از این دو نعمت و نعمت‌های پیشین؟ اینکه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، اشاره دارد به اینکه آنها به ما ظلم نکردند و لکن به خودشان ظلم کردند. منظور از این بخش چیست؟

دو احتمال

اینجا می‌خواهد بفرماید علی‌رغم نعمت، بنی اسرائیل ناسپاسی کردند (حالا خواهیم گفت که در این ناسپاسی دو احتمال وجود دارد)، اما آیا ناسپاسی نسبت به این دو نعمت بوده است یا اعم از آن؟

احتمال اول: اگر این احتمال را در نظر بگیریم، معنایش این است که اینها با اینکه گرفتار تحیر و سرگردانی شده بودند، از گرسنگی و تشنگی در آن بیابان بی‌آب و علف و سوزان سرگردان شده بودند، ما بر اینها هم آن سایه‌بان را قرار دادیم و هم من و سلوی را نازل کردیم؛ اما اینها به جای اینکه از آن نعمت‌ها به اندازه استفاده کنند، زیاده‌روی کردند. خداوند به آنها فرموده بود: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» و عرض کردیم این در واقع نهی از ذخیره‌سازی و زیاده‌روی در اکل بود؛ اما آنها هم ذخیره می‌کردند و هم اسراف می‌کردند و هم زیاده‌روی در اکل داشتند. پس ظلم بنی اسرائیل در خصوص این دو نعمت، اینگونه تطبیق داده می‌شود که آنها نسبت به این دو نعمت ناسپاسی کردند، به این معنا که نه قدر تظلیل را دانستند و نه قدر انزال من و سلوی را. این ناسپاسی مخصوصاً در مورد من و سلوی این بود که زیاده‌تر از آن مقداری که نیاز داشتند، اخذ می‌کردند و آن را ذخیره می‌کردند، در حالی که از این کار باز داشته شده بودند.

احتمال دوم: احتمال دیگر اینکه ظلم بنی اسرائیل در واقع به معنای ناسپاسی در مقابل همه نعمت‌ها دانسته شود و نه خصوص این دو نعمت اخیر. تا اینجا عرض کردیم هفت یا هشت یا نه نعمت را خداوند به بنی اسرائیل عطا کرده، اما آنها

قدرشناس هیچ‌کدام از این نعمت‌ها نبودند و ناسپاسی کردند. طبیعتاً اگر کسی نسبت به منعم ناسپاسی کند، ظالم محسوب می‌شود؛ ظلم اینها در واقع همان ناسپاسی زبانی و عملی، گفتاری و رفتاری در برابر خداوند متعال و منعم بود که باز هم گله و شکایت و ناشکری، و عملاً هم به سوی کفر بازمی‌گشتند و از توحید عدول می‌کردند و مجموعه اموری که می‌دانید. پس از یک جهت این بخش از آیه محتمل برای دو وجه است؛ اینکه این ظلم نسبت به خصوص نعمت اخیر باشد یا مجموعه نعمت‌هایی که تا به حال گفته است.

مطلب دوم

مطلب دیگر، مربوط به اصل این ظلم و ناسپاسی است؛ این ناسپاسی به چه معناست؟ یک اشاره‌ای کردم. حالا ما چه جمله «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» را برگردانیم به خصوص این دو نعمت اخیر یا همه نعمت‌ها، بالاخره این ظلم به جهت ناسپاسی است.

دو احتمال

همانطور که اشاره شد، در این ناسپاسی دو احتمال هست:

احتمال اول: این ظلم ممکن است به خاطر کفران نسبت به این نعمت‌ها باشد، حالا چه نعمت اخیر که فرمود «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»، یعنی اینها به اندازه نخوردند و بیشتر خوردند، نباید ذخیره می‌کردند ولی ذخیره کردند، ظلم کردند و کفران نعمت کردند و چه همه نعمت‌ها. لذا کفران نعمت در واقع به معنای نادیده گرفتن نعمت‌های خداوند تبارک و تعالی است.

احتمال دوم: ممکن است اساساً مطلق تخلف از دستور الهی مقصود باشد. مثلاً وقتی کسی نعمتی را به دیگری می‌دهد و منعم او محسوب می‌شود، شکر بر او لازم است؛ ما در بحث‌های کلامی داریم که یکی از ادله وجوب اطاعت از خداوند تبارک و تعالی و کسانی که خداوند تبارک و تعالی معین کرده، وجوب شکر منعم است. بالاخره منعم لطفی کرده و ما باید قدردان باشیم و شکر منعم به اطاعت است، نه اینکه فقط به زبان بگوییم سپاس‌گزارم. شکر عملی و اطاعت از منعم، بالاترین مرتبه شکر و بلکه مرتبه لازم است. بر این اساس، یک احتمال در مورد ناسپاسی این است که علی‌رغم همه این نعمت‌ها و لطفی که خداوند به بنی اسرائیل کرد، اینها ناسپاس بودند و اطاعت نمی‌کردند و از دستورات الهی که به نفع خود آنها بود تخلف می‌کردند؛ این ناسپاسی در واقع ظلم به خودشان است. پس در این جهت هم دو احتمال وجود دارد.

البته اگر به لحاظ آیات بعدی در نظر بگیریم، ممکن است بگوییم «وَمَا ظَلَمُونَا» برمی‌گردد به همین دو نعمت اخیر؛ چون در ادامه اشاره به برخی از امور مربوط به آنها می‌کند، هر چند آیه بعدی ذکر یک نمونه و مصداقی از ناسپاسی‌ها و رفتار آنها را نشان می‌دهد. بنابراین می‌توانیم بگوییم این قسمت به یک معنا ناظر به همه نعمت‌های پیشین است و ناسپاسی بنی اسرائیل به همه نعمت‌های پیشین و اینکه علی‌رغم آن نعمت‌ها، آن هم پس از ناسپاسی‌های مکرر و عفو و گذشت خدا از آنها، باز هم اینها دست از ناسپاسی برنداشتند.

این احتمال که ما این را به همه قبلی‌ها برگردانیم، به نظر می‌رسد احتمال ظاهرتر و بهتری باشد. چون عمده نعمت‌ها را تا اینجا ذکر کرده، بنابراین خداوند می‌خواهد بفرماید ما این همه به اینها نعمت دادیم و اینها در مقابل، ناسپاسی کردند. این هم یک مطلب در مورد عطف این جمله به خصوص دو نعمت اخیر یا نسبت به همه نعمت‌های پیشین.

مطلب سوم

خداوند تبارک و تعالی اینجا می‌فرماید: این ظلم، ظلم به خودشان بود و نه ظلم به ما، «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». این در واقع اشاره به یک امر واضح و روشنی دارد که این بیچارگان گمان کردند که به ما ستم می‌کنند؛ خیر! آنها به ما ستم نمی‌کنند و نکردند، بلکه به خودشان ستم کردند؛ چون همانگونه که ستم و ظلم از ناحیه خداوند تبارک و تعالی محال است، مظلوم واقع شدن برای خدا هم عقلاً محال است؛ یعنی هیچ کسی نمی‌تواند به خدا ظلم کند. هم ظالم بودن خدا محال است و هم مظلوم بودن خدا محال است؛ این مسئله مهمی است. به حسب توصیف و تعریفی که ما از قدرت مطلقه خداوندی داریم و او را وجود محض می‌دانیم، اساساً امکان ندارد که کسی بتواند به خدا ظلم کند. ستم‌پذیری و مظلومیت خداوند در عالم تکوین، قطعاً محال است. حالا در محدوده تشریعیات بله، تخلف از دستور خداوند، ظلم به خداوند است ولی اساساً هر جا ظلم به خداوند مطرح می‌شود، این بازگشت به خود ظلم‌کننده است و الا تکویناً ظلم به خداوند محال است. پس اینکه می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، این در واقع اشاره به یک حقیقتی دارد که عرض کردم هم از حیث ستمگری و هم از حیث ستم‌پذیری، نسبت به خداوند تبارک و تعالی محال است.

مطلب چهارم

مطلب چهارم اینکه خداوند تبارک و تعالی حصر کرده بازگشت ظلم را به خود ظالمان. می‌فرماید «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ اینها تنها و تنها به خودشان دارند ظلم می‌کنند؛ گمان نکنند که به ما ظلم می‌کنند و شما گمان نکنید که به ما ظلم می‌کنند، آنها تنها و تنها به خودشان ظلم می‌کنند. اصلاً نمی‌توانند به ما ظلم کنند چون محال است؛ حصر کرده ظلم را در خود آنها و عدم امکان ظلم به خداوند را. این حصر از این هیأت قابل استفاده است؛ خود نفی و اثبات در این جمله افاده حصر می‌کند؛ اینها تنها به خودشان ظلم کردند. همچنین دلیل دیگری که نشانه حصر است، تقدیم «انفسهم» بر «یظلمون» است؛ چون «انفسهم» مفعول است و تقدیم مفعول بر فعل، افاده حصر می‌کند.

مطلب پنجم

یک مطلب دیگر باقی مانده است. اینجا خداوند تبارک و تعالی از خطاب به غیبت عدول فرمود؛ تا اینجا خطاب به بنی‌اسرائیل بود؛ فرمود: «وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى»، ما بر شما ابرها را به عنوان سایه‌بان قرار دادیم؛ «كلوا»، «ما رزقناکم»، اینها خطاب به بنی‌اسرائیل است. اما اینجا ناگهان خطاب تغییر می‌کند؛ یعنی بنی‌اسرائیل مخاطب نیست بلکه به صورت غیبت ذکر می‌شود و می‌فرماید: آنها به ما ظلم نکردند بلکه فقط به خودشان ظلم کردند. عدول از خطاب به غیبت، به چند جهت قابل توجیه است:

۱. اینکه به نوعی می‌خواهد عدم لیاقت آنها را نشان بدهد؛ یعنی کأن ارزش مخاطب قرار گرفتن ندارند. اول خطاب به خود آنان است، بعد می‌گوید خودشان این کار را کردند؛ اینجا نمی‌گوید ما به اینها گفتیم شما به خودتان ظلم کردید. پس اساساً می‌خواهد شأن و منزلت آنها را کم کند.

۲. تا اینجا در مقام نقل برای پیامبر(ص) بود؛ از اینجا به بعد می‌خواهد از آن قضایا برای مردم زمان پیامبر(ص) استفاده کند. هشدار بدهد که آنها این کارها را کردند ولی فقط به خودشان ظلم کردند و به ما ظلم نکردند.

۳. اینکه ناسپاسی آنها استمرار داشت؛ می‌گوید این همه نعمت می‌دادیم ولی آنها تخلف و ناسپاسی می‌کردند؛ ولی به خودشان ظلم کردند. «کانوا» و «یظلمون» دلالت بر استمرار می‌کند؛ یعنی آنها در این ناسپاسی مستمر بودند. خود این استمرار، صلاحیت و شایستگی آنها را برای مخاطب قرار دادن سلب می‌کند.

در واقع اینجا خداوند تبارک و تعالی به پیامبر(ص) و اصحاب پیامبر(ص) می‌خواهد بفرماید که شما امیدوار باشید، یهودیان زمان پیامبر(ص) مراقب باشند که اگر ناسپاسی کنند، جزای آن را خواهند دید. این هم امید به رسول خدا(ص) و اصحاب رسول خدا(ص) است و هم هشدار نسبت به یهودیان زمان پیامبر(ص)، که اگر این چنین کنند، این ظلم به خودشان است نه ظلم به ما.

بحث جلسه آینده

با توجه به این مطالب، ان شاء الله جلسه آینده آیه ۵۸ را شروع خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - توضیح اجمالی - ارتباط دو آیه با آیات قبل

تاریخ: ۳۰ مهر ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۷ ربیع الثانی ۱۴۴۶

جلسه: ۶

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

آیه ۵۸ و ۵۹

آیه ۵۸ و ۵۹ سوره بقره از این قرار است: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ».

این دو آیه چون با هم مرتبط هستند و مضمون آنها به هم پیوستگی تام دارد، ما با هم ذکر کردیم تا در مقام تفسیر، اینها را با هم تفسیر کنیم. طبق معمول، ابتدا یک ترجمه و توضیح کلی از این دو آیه ارائه می دهیم و بعد به ارتباط این آیه با آیات قبل اشاره و پس از آن مفردات این آیه را ذکر خواهیم کرد. آنگاه به تفسیر بخش های مختلف این دو آیه خواهیم پرداخت.

معنای اجمالی آیه ۵۸

خداوند متعال بر وزان یادآوری نعمت ها به بنی اسرائیل در آیات گذشته، در این آیه هم به این مسئله پرداخته و می فرماید: ای بنی اسرائیل به یاد بیاورید آن زمانی که ما به شما گفتیم وارد این قریه شوید (که حالا خواهیم گفت معنای قریه چیست و تطبیق بر چه سرزمینی پیدا می کند، چون در این اختلاف است)، بعد از چهل سال سرگردانی و تحیر در آن سرزمین. پس به شما امر کردیم هر چه می خواهید بخورید؛ چون در آن قریه انواع و اقسام نعمت ها وجود داشت. بعد از آن محرومیت ها، خداوند چنین گشایشی را برای آنها فراهم کرد. به شما گفتیم از این باب و از این در با حال خضوع و خشوع وارد شوید؛ و از خداوند تبارک و تعالی غفران و آمرزش گناهان و مغفرت او را طلب کنید. خداوند خطاب به بنی اسرائیل سه دستور را یادآوری می کند ... البته در واقع چهار دستور می شود، منتها دومی به دنبال اولی معنا پیدا می کند: ادخلوا هذه القرية، فكلوا منها، قولوا، ادخلوا الباب؛ امر به دخول در آن قریه با یک کیفیت خاصی بیان شده، لذا به یک اعتبار می توانیم بگوییم سه دستور است و به یک اعتبار چهار دستور است. اگر این کار را بکنید، باعث آمرزش گناهان شما می شود؛ ما خطاهای شما را می بخشیم و البته نسبت به کسانی که محسن بودند و نه مسیء، احسان بیشتر خواهیم داشت. پس کأن آن گروهی (شاید اکثراً چنین بودند) که خطاکار و گناهکار بودند، آنها را می بخشیم؛ و آنهایی که اهل

خطا و نافرمانی و تمرد نبودند، احسان‌مان را نسبت به آنها افزون خواهیم کرد.

این آیه در واقع اشاره به نعمت دیگری نسبت به بنی‌اسرائیل می‌کند؛ اگر ما مجموع نعمت‌های پیشین را نه نعمت بدانیم، این می‌شود دهمین نعمت؛ اگر نعمت‌های پیشین را هفت نعمت بشماریم، چنانچه فخر رازی گفته، این می‌شود انعام هشتم. پس در آیه ۵۸ در واقع اشاره می‌کند به یک نعمت؛ در ادامه آن نعمت‌ها و آن هم خروج از سرگردانی و تحریر بنی‌اسرائیل است، که آن هم خودش کيفر اعمال پیشین آنها بود. این توضیح اجمالی آیه ۵۸ است که نیازمند بسط و تفسیر بیشتر است.

معنای اجمالی آیه ۵۹

در آیه ۵۹ به ناسپاسی و نافرمانی آنها پس از این انعام اشاره می‌کند؛ چون خداوند تبارک و تعالی با اینکه آنها را از آن سرگردانی نجات داد و پس از آن همه انتظار، امر ورود به آن سرزمین کرد، ولی چند دستور هم داد؛ اینکه اینگونه وارد شوید و اینگونه بگویید. اما باز اینها ناسپاسی کردند و دستور سوم را تغییر دادند: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»، آنهایی که ظلم کردند، منظور کسانی است که نافرمانی کردند و به دستور خدا مبنی بر «وَقُولُوا حِطَّةٌ...» عمل نکردند. داخل قریه شدند و از نعمت‌های متنوع و گوارای آن هرگونه که خواستند استفاده کردند؛ به حالت خضوع و خشوع وارد شدند؛ اما خداوند از آنها خواسته بود که این را هم بگویند؛ حالا خواهیم گفت که «حطه» به چه معناست. آیا همین لفظ را مکلف بودند بگویند یا اینکه منظور درخواست عفو و آمرزش گناه بوده است؟ به هر صورت اینها به این عمل نکردند؛ آن قول را که باید بیان می‌کردند، مبدل کردند به یک قول دیگر. خدا فرموده این را بگویید ولی اینها چیز دیگری گفتند. آنگاه بود که «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» ما عذاب از آسمان بر آنها نازل کردیم، به سبب فسق و ظلمی که مرتکب شدند.

در آیه ۵۸ به نعمت خداوند به بنی‌اسرائیل و چشم‌پوشی از خطاهای گذشته برای بار هشتم یا دهم اشاره کرده و در آیه ۵۹ به مخالفت و نافرمانی و ظلم آنها که منجر به فرود عذاب الیم الهی به آنها شد.

سرگذشت بنی‌اسرائیل سرگذشت عجیبی است؛ این همه نعمت و این همه احسان از ناحیه خداوند و این همه گذشت و چشم‌پوشی از خطاها و نافرمانی‌ها، اما باز هم نافرمانی و ظلم کردند و نتیجه‌اش این شد که عذاب خدا بر آنها نازل شد.

ارتباط دو آیه با آیات قبل

از لابه‌لای مطالب، ارتباط این آیه با آیات پیشین معلوم می‌شود. اگر ما آیه ۵۷ را ناظر به دو نعمت هشتم و نهم بدانیم، این آیه اشاره به دهمین نعمتی دارد که خداوند متعال به بنی‌اسرائیل عطا فرمود. اما آنطور که فخر رازی گفته، اگر آیه پیشین را اشاره به نعمت هفتم بدانیم، این می‌شود نعمت هشتم. چندین آیه پشت سر هم اشاره به همین نعمت‌ها و رفتار بنی‌اسرائیل در برابر این نعمت‌ها دارد. آیه ۵۹ به ناسپاسی و ظلم بنی‌اسرائیل در مقابل این نعمت اشاره می‌کند. چهل سال در آن بیابان بودند و حق ورود به این سرزمین را نداشتند؛ خداوند بعد از این تحریر و سرگردانی که کيفر اعمال آنها و

مجازات بود، اجازه ورود به اینها داد و نعمت‌های دیگری که می‌توانستند بهره ببرند؛ نعمت‌های فراوان و گوارا که از آنها بخورند اما باز از دستورات خداوند تبارک و تعالی سرپیچی کردند.

سؤال:

استاد: اتفاقاً در آیات قبل این بیان شد؛ گاهی این ناسپاسی و نافرمانی‌ها منجر به یک تضییقاتی می‌شد؛ اینها به حضرت موسی رجوع می‌کردند و می‌گفتند تو از خدای خودت بخواه که این چنین کند. مثل آیه قبل که وقتی در آن بیابان سرگردان بودند و گرسنه و تشنه، به موسی(ع) رجوع کردند که ما داریم از گرما از بین می‌رویم؛ از خدا بخواه که ما را از این گرما نجات بدهد، پس از آن مسئله سایه‌بان به وسیله ابر مطرح شد. سپس شکوه از گرسنگی و تشنگی کردند، که به دنبال آن من و سلوی نازل شد. در مورد نعمت‌های پیشین هم این چنین است؛ نعمتی به آنها داده شده و به دنبال آن نافرمانی محقق شده، سپس محرومیت یا به دنبال توبه یا درخواست آنها از حضرت موسی که نزد خداوند وساطت کند، آن محرومیت‌ها تغییر کرده و از بین رفته است؛ اما با اینکه خداوند تبارک و تعالی مکرراً خطاهای آنها را نادیده گرفت و آنها را مشمول رحمت و مغفرت خودش قرار داد، باز هم مبتلای به این ناسپاسی و ظلم شدند.

بحث جلسه آینده

ما اینجا برخی از الفاظ را باید توضیح بدهیم؛ یکی قریه است که منظور از قریه در اینجا چیست. بعد اینکه «حطه» در اینجا به چه معناست؛ آیا یک لفظ خاصی است یا همان استغفار است؟ «رجز» به چه معناست؟ بقیه الفاظ خیلی نیاز به توضیح ندارد. این چند واژه و لفظ را ان شاء الله باید توضیح بدهیم و بعد بخش‌های مختلفی که در این دو آیه وجود دارد؛ چون هر کدام از این آیات متضمن چند بخش است که ان شاء الله توضیح خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۱ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۸ ربیع الثانی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - مفردات: ۱. «قریه» - ۲. «حطه» - ۳. «بدل» - ۴. «رجز»

جلسه: ۷

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

مفردات

عرض کردیم این دو آیه مشتمل بر برخی واژه‌ها و کلمات هستند که نیازمند توضیح است.

۱. «قریه»

جهت اول: در مورد قریه یک جهت بحث این است که بر چه منطقه‌ای تطبیق می‌شود و منظور کجاست. اینکه آیا منظور بیت المقدس است یا اریحا یا یکی از شهرهای مصر یا شام، یا یکی از محله‌های بادیه‌نشینان که بنی اسرائیل قبل از ورود به شهر که در آیات بعدی به آن اشاره شده، در آن حضور یافتند. اختلاف است. این یک جهت است که کدام منطقه منظور است و خداوند متعال که امر به دخول در آن کرده، بر چه سرزمینی منطبق می‌شود. این جهتی است که ما در بحث تفسیری به آن می‌پردازیم.

جهت دوم: اما جهت دیگر این است که خود «قریه» به چه معناست. چون معنایی که الان از قریه استفاده می‌شود و شاید در زمان‌های طولانی به همین معنا مورد استفاده قرار گرفته و لذا در برخی تفاسیر هم به همین معنا اشاره کرده‌اند، روستا و ده است؛ اما در قرآن و نیز در برخی از کتاب‌های لغت، یک معنای دیگری برای آن ذکر شده است. در کتاب‌های لغت عمدتاً قریه به معنای اجتماع و جایی است که عمران و آبادانی در آن وجود دارد. «قریت الماء» یعنی من آب را جمع کردم؛ اجتماع هم به طور طبیعی عمران و آبادانی به دنبالش وجود دارد. در قرآن بیش از پنجاه مورد این واژه استعمال شده است.

واژه مقابل آن، واژه «بدو» یا کسی که در غیر قریه زندگی می‌کند، می‌گویند بادیه‌نشین یا بدوی. این به معنای مکانی است که آبادانی کمتری دارد. ما اینجا دو کلمه داریم: یکی قریه و دیگری بدو. بدو یا بادیه، منظور فقط بیابان نیست؛ اگر به بیابان هم می‌گویند بادیه، به واسطه محرومیت از آبادانی است. لذا کسانی که در یک جایی زندگی می‌کردند و از امکانات برخوردار نبودند و محرومیت‌هایی داشتند، به آنها بدوی می‌گفتند. پس اهل قرا یا اهل قریه در مقابل بدوی یعنی اهل سرزمین و منطقه‌ای که فی الجمله آبادانی و عمران در آن وجود داشت. البته اینها نسبی است.

به سه جهت به نظر می‌رسد معنایش همین است که گفته شد:

۱. ریشه لغوی آن، این را تأیید می‌کند؛ ریشه‌اش به معنای اجتماع است و اجتماع به نوعی با عمران و آبادانی ملازم است.
۲. کاربرد قرآنی این واژه آن را تأیید می‌کند؛ چون شاید در اغلب مواردی که این واژه در قرآن استعمال شده، مربوط به جایی بوده که فی‌الجمله یک اجتماع و آبادانی وجود داشته است. لذا قریه به معنای روستا در مقابل مدینه نیست؛ حتی قریه گاهی بر مدینه هم اطلاق شده، یعنی بر شهر به معنایی که ما به کار می‌بریم.

۳. اینکه لفظ مقابل قریه، بدو و بادیه است که مربوط به منطقه‌ای است که از عمران و آبادی خالی باشد.
یک مؤیدی هم برای این معنا از آیات قرآن می‌توان ذکر کرد. خداوند در آیه ۱۰۰ سوره یوسف می‌فرماید: «وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ» که مربوط به حضرت یوسف است و بدو بر کنعان اطلاق شده است؛ جاء من البدو یعنی یوسف از کنعان آمد. کنعان در مقایسه با مصر در آن روز که یک شهر بزرگ و مرکز حکومت بود، از عمران و آبادانی کمتری برخوردار بود، اما این به این معنا نبود که یک ده باشد؛ لکن چون نسبت به مصر عمران و آبادانی کمتری داشت، تعبیر بدو برای آن به کار برده‌اند.

علی‌أیحال قریه در اینجا به معنای جایی است که گروهی از مردم اجتماع دارند و آبادانی فی‌الجمله‌ای وجود دارد. اینکه فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»، داخل در این قریه شوید، معنای قریه معلوم شد؛ یعنی وارد این منطقه‌ای شوید که فی‌الجمله یک بهره‌ای از آبادانی و عمران در آن وجود دارد.

۲. «حطه»

کلمه دیگر که توضیح لازم دارد، «حطه» است. آیه این بود: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ»؛ پس از دستور به وارد شدن به این قریه و امر به اکل و ورود با حال خضوع و خشوع، می‌فرماید: «وَقُولُوا حِطَّةٌ». حطه اسم مصدر از حط يحط خطأ و مصدر آن حط است. یک بحثی است که آیا اینها باید همین واژه به خصوصه که یک واژه عربی است را می‌گفتند یا اینکه این در واقع به معنای درخواست ریزش گناه و آمرزش گناه است؟

بعضی گفته‌اند اینجا آنچه خداوند به اینها دستور داد، این است که اینها این لفظ را به کار ببرند و بگویند حطه. اما به نظر می‌رسد که به خصوص خود این لفظ مقصود نبوده است؛ خداوند به اینها دستور داد که شما از خدا درخواست آمرزش گناه کنید. یعنی آمرزش یا ریزش را بخواهید. کأن اینطور بوده مسئلتنا حطه، بگویند درخواست ما حطه است. لذا این می‌شود خبر برای مبتدای محذوف؛ مثل اینکه ما می‌گوییم الهی عفو، یک وقت می‌گوییم نسلک عفو، این می‌شود مفعول برای فعل محذوف؛ یا می‌گوییم اطلب عفو، خدایا من طلب می‌کنم عفو تو را؛ این در صورتی است که منصوب باشد. طبق این احتمال «وَقُولُوا حِطَّةٌ» معنایش این است که قولوا نطلب حطه، ما آمرزش و ریزش گناه را طلب می‌کنیم. اما اینجا مرفوع آمده است؛ مرفوع که باشد، یعنی این خبر برای مبتدای محذوف است. کأن خداوند دارد یاد می‌دهد و تعلیم می‌دهد که وقتی می‌خواهید وارد این قریه شوید، بگویند مسئلتنا حطه، درخواست ما حطه و ریزش گناه است. البته

درخواست آمرزش و ریزش گناه، به دنبالش می‌تواند عفو خداوند باشد. انسان باید اول توبه کند، درخواست پاک شدن گناه کند، اگر عفو شد، این گناه پاک می‌شود. خداوند گویا می‌فرماید: حالا با این همه ظلم‌ها و نافرمانی‌ها و ناسپاسی‌هایی که شما کردید، وارد این قریه شوید و هر چه می‌خواهید از نعمت‌های آن استفاده کنید؛ با حال خضوع و خشوع شوید و درخواست ریزش گناه کنید. پس اینکه برخی احتمال داده‌اند منظور از حطه لفظ عربی است که یعنی شما موقع ورود همه بگویند حطه؛ این بعید به نظر می‌رسد، مخصوصاً اینکه زبان آنها عبری بود و اینکه خداوند آنها را مکلف به گفتن لفظی کند که آن را نفهمند این چه اثر و خاصیتی دارد؛ اینکه یک لفظ خاصی را بگویند بدون اینکه معنا و محتوای این قول را بفهمند، این خیلی بعید است. پس خداوند می‌خواهد به اینها یادآوری کند، گناه و ستم کردید، حالا هم درخواست عفو و ریزش گناه کنید. لذا حطه خبر برای مبتدای محذوف است و مبتدای آن این است: سؤالنا، مسئلتنا، طلبنا حطه؛ با این شعار و با این درخواست، وارد در این شهر شوید. یعنی هم قلباً باید خاضع و خاشع باشید و هم این خواسته را به زبان جاری کنید.

۳. «بَدَل»

کلمه دیگر، «بَدَل» است. فرمود: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»، آنها این قول را تبدیل کردند و یک چیز دیگری گفتند غیر از آنچه که به آنها گفته شده بود. به آنها گفته شده بود که شما این را از خدا درخواست کنید، اینها یک چیز دیگر گفتند. تبدیل به حسب معنای لغوی یعنی تغییر، یعنی تغییر دادند؛ اینها حطه را تغییر دادند به یک قول دیگر؛ حالا اینکه چه گفتند را در این آیه اشاره نکرده است. تغییر دادند و یک لفظ و واژه دیگر به کار بردند، نه اینکه سکوت کردند، نه اینکه چیزی نگفتند؛ بدل به این معناست که آنها یک حرف و سخن دیگری را مطرح کردند و آن را به قول دیگری تبدیل کردند.

۴. «رَجَز»

«فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ رجز از دید برخی از لغویین به معنای اضطراب است. صاحب معجم مقاییس اللغة می‌گوید: رجز در اصل به معنای اضطراب است.^۱ برخی دیگر از جمله راغب اصفهانی هم این را مطرح کرده است.^۲ اضطراب و دلهره یک عذاب خاص است، و مطلق عذاب نیست. بعضی هم آن را به معنای طاعون گرفته و گفته‌اند آنها مبتلا به مرض طاعون شدند؛ برای اینکه طاعون ایجاد دلهره و اضطراب می‌کند. یعنی خود این مرض به گونه‌ای است که یک اضطرابی را در بیمار ایجاد می‌کند؛ شاید در بیماری‌های دیگر اینطور نیست. مثل اینکه سرطان چگونه اضطراب ایجاد می‌کند، طاعون هم یک بیماری مهلک و سختی بود و لذا اضطراب را ایجاد می‌کرد. اما در قرآن عمدتاً به دو معنا استعمال شده است؛ رجز هم به معنای عذاب آمده، مثل آیه «إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ

۱. معجم مقاییس اللغة، واژه رجز.

۲. مفردات، واژه رجز.

رَجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»^۱. به معنای رجز هم آمده است؛ یعنی پلیدی و ناپاکی: «وَيَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهَبَ عَنْكُم رَجْزُ الشَّيْطَانِ»^۲. پس رجز در قرآن به دو معنای عذاب و پلیدی آمده است. معنای اول تناسبی با معنای لغوی هم دارد، هر چند پلیدی هم ممکن است فی الواقع عذاب محسوب شود، اما آن عذابی که خداوند می فرماید «أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ» نمی تواند بر معنای دوم تطبیق شود. اما با توجه به کاربردهای قرآنی و ریشه لغوی باید بگوییم رجز در اینجا عذاب است؛ منتها می توانیم آن را بر یک عذاب خاص، یعنی دلهره و اضطراب تطبیق کنیم.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. سوره عنکبوت، آیه ۳۴.

۲. سوره انفال، آیه ۱۱.

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ -

بخش اول: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» - مطلب اول

تاریخ: ۷ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۴ ربیع الثانی ۱۴۴۶

جلسه: ۸

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸

بعد از توضیح کلی این دو آیه و بیان مفردات و ارتباط این دو آیه با آیات قبل، در مقام تفسیر طبق روش معهود در این درس، ما این آیات را به چند بخش تقسیم می‌کنیم. آیه ۵۸ به پنج بخش قابل تقسیم است. این پنج بخش مشتمل بر چهار امر و ثمره و نتیجه این اوامر الهی است. البته در میان این چهار امر، برخی جنبه مقدمی و برخی جنبه نفسی دارند. بخش اول: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»، به یاد بیاورید زمانی که ما به شما امر کردیم که داخل در این قریه شوید. این یک امر؛ امر به ورود به این قریه.

بخش دوم: «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»، این بخش هم مشتمل بر یک امر دیگری است.

بخش سوم: «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»، این هم مشتمل بر یک امر است؛ امر به ورود به آن قریه با حالت خضوع و خشوع.

بخش چهارم: «وَقُولُوا حِطَّةٌ»، امر به گفتن و بر زبان آوردن آمرزش گناهان و درخواست عفو.

بخش پنجم: «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»، این هم به ثمره و جزا و پاداش امتثال اوامر چهارگانه پیشین پرداخته است.

پس ما این پنج بخش را ان شاء الله باید تفسیر کنیم.

بخش اول: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»

این اولین امر از اوامر چهارگانه این آیه است. امر به دخول در این قریه شده است.

مطلب اول

اولین مطلبی که اینجا باید به آن پردازیم، این است که این امر، امر الزامی است یا غیر الزامی. یعنی «ادخلوا» به این معناست که حتماً باید وارد شوید یا اینکه امر غیر الزامی است یا به تعبیر دیگر اباحه را می‌رساند؛ یعنی مجاز هستید به این قریه وارد شوید.

قرینه امر غیر الزامی

دلیل این احتمال این است که قبلاً از ورود به این سرزمین منع شده بودند. عرض کردیم به خاطر ناشکری و گناه و معصیت و سرکشی‌هایی که بنی اسرائیل داشتند، چهل سال در آن بیابان سرگردان بودند و از ورود به این سرزمین منع شده

بودند. بنابراین چون پیش از این امر منع و حذری بوده یا به تعبیر دیگر امر در مقام حذر است، لذا دلالت بر اباحه می‌کند.

دو قرینه امر الزامی

برخی از مفسرین گفته‌اند که این امر، الزامی است؛ «ادخلوا هذه القرية» یعنی باید حتماً به این قریه و به این سرزمین وارد شوید. فخر رازی به دو وجه و دلیل برای اثبات الزامی بودن این امر اشاره کرده است:

۱. یکی اینکه این از باب مقدمه واجب، واجب است؛ چون واجب در اینجا دخول الباب سجداً است و این یک واجب شرعی است. وقتی می‌گوید وارد شوید، طبیعتاً این امر، امر الزامی و یک واجب شرعی است. بنابراین از آنجا که وارد شدن به این در و دخول از این در به حالت خضوع و خشوع، منوط و مشروط به دخول در قریه است، پس از باب اینکه این مقدمه واجب است، آن هم واجب است. یا به تعبیر دیگر از باب اینکه لا یتِمُّ الواجب إلا به فهو واجب. پس از باب مقدمیت برای یک واجب، این هم باید الزامی و واجب شود.

۲. وجه دوم، آیه «ادخلوا الأرض المقدسة التي كتب الله لكم ولما ترتدوا على أدباركم» است. اینجا تقریباً ظهور در این دارد که ورود در ارض مقدسه یک واجب الهی است؛ ارضی که خداوند ورود به آن را برای شما لازم کرده است. حالا «کتب» اینجا به معنای وجب است، یعنی ارضی که برای شما واجب کرده که اینجا باشید یا ارضی که خداوند برای شما قرار داده است، یعنی «کتب» به معنای جعل. به هر حال ایشان می‌گویند این آیه که تقریباً به وضوح بیان کرده است که این را خدا برای شما مقرر کرده، کتب الله لكم که در داخل این ارض مقدسه شوید، معلوم می‌شود امر به دخول در این قریه یک امر الزامی است.

وجه اباحه هم بیان شد؛ اینکه ما بگوییم امر به دخول در این قریه یک امر غیر الزامی است، بدین جهت است که امر بعد از حذر و منع از ورود به این قریه است. وقتی این منع برداشته می‌شود، یعنی می‌توانید و این برای شما مجاز و مباح است؛ معنایش این نیست که حتماً باید بروید و اگر کسی وارد نشود، معصیت کرده است.

بعید نیست که ما احتمال اول را بپذیریم؛ اینکه این امر، امر الزامی است به واسطه آن دو وجهی که اشاره شد و البته برخی قرائن دیگر می‌توانیم به آن ضمیمه کنیم؛ چون این امر در ضمن مجموعه‌ای از اوامر صادر شده است؛ به غیر از «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» که بیان شد، امر به درخواست آمرزش گناه و اینکه به دنبال آن خداوند می‌فرماید ما شما را می‌بخشیم، کأن مجموع این اوامر و دستورات یک الزام و تکلیفی شاق برای این مردم بود تا گناهان آنها آمرزیده شود. یعنی اعطای یک فرصت دوباره به بنی اسرائیل برای پوشاندن و برطرف کردن خطاهای گذشته؛ هر چند اینجا هم ناسپاسی دیگری آشکار شد، اما با توجه به سلسله مخالفت و سرکشی‌های پس از آن، اینجا خداوند اشاره می‌کند به یک نعمت دیگر که عرض کردم خروج از تحیر و سرگردانی چهل ساله در آن سرزمین و ورود به جایی که انواع و اقسام نعمت‌ها برای آنها فراهم بود.

علاوه بر این دو قرینه که اشاره شد، ما قرائن دیگری هم می‌توانیم ذکر کنیم؛ یکی سیاق همین دو آیه است و دیگری

تمهید مقدمه برای غفران الهی و مغفرت و رحمت الهی برای اینکه گناهان اینها پاک شود، و برخی قرائن دیگر. مطلب دوم این است که این امر، امر نفسی است یا غیری، همانطور که اشاره شد، بعید نیست که ما بگوییم این امر غیری است؛ یعنی دخول در این قریه برای استفاده از نعمت‌ها و ایجاد حالت خضوع و خشوع است. این خیلی اهمیتی ندارد.

بحث جلسه آینده

اما مسئله مهم‌تر در مورد قریه است که این قریه در اینجا بر چه شهر یا سرزمینی تطبیق داده شده است. ما کلیت معنای قریه را بیان کردیم و واژه قریه را توضیح دادیم. مهم این است که آیا منظور از قریه خود مصر است یا بیت المقدس یا اریحا، اینها همه قائل دارند؛ چند احتمال در اینجا وجود دارد که در جلسه آینده دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۸ آبان ۱۴۰۳

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ -

مصادف با: ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۴۶

بخش اول: «و اذ قلنا ادخلوا هذه القرية» - مطلب سوم: احتمالات چهارگانه در قریه -

جلسه: ۹

احتمال اول: بیت المقدس - احتمال دوم: اریحا

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

خلاصه جلسه گذشته

در بخش اول از آیه ۵۸، چند مطلب وجود دارد؛ مطلب اول را در جلسه گذشته ذکر کردیم که امر به ورود به قریه یک امر الزامی است نه ترخیصی و دال بر اباحه. مطلب دوم هم بیان شد.

مطلب سوم

مطلب سوم این است که قریه اینجا به معنای یک منطقه دارای جلوه‌هایی از مدنیت است و نه به معنای روستا. یعنی یک جایی که در آن قابلیت سکونت یک جمع قابل توجه باشد و امکاناتی در آن وجود داشته باشد که این جمعیت بتواند در آن زندگی کند و نیز وجود نعمت‌های فراوان؛ چون می‌فرماید: «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا» این اشاره به وجود نعمت‌های فراوان فعلیت یافته در آن منطقه است. بنابراین قریه به این معناست؛ یعنی یک منطقه‌ای که هم امکانات در آن وجود دارد و هم قابلیت گنجایش آن را داشت. بالاخره در همان‌جا عده‌ای زندگی می‌کردند؛ اینکه یک روستا باشد، اینطور نبوده است.

احتمالات چهارگانه در قریه

لکن جهت اصلی این است که این قریه بر چه منطقه یا شهر یا سرزمینی انطباق پیدا می‌کند؟ مصداق آن چیست؟ چهار احتمال در اینجا وجود دارد. یکی اینکه اینجا همان بیت المقدس است؛ دوم اینکه خود مصر بوده؛ سوم اینکه اریحا و چهارم یک منطقه بزرگی که شامل شامات و یک بخشی از فلسطین بوده و بیت المقدس هم جزئی از آن بوده است. احتمال اینکه مصر باشد، ظاهراً خیلی قائل قابل توجهی ندارد، چه اینکه فخر رازی این را به عنوان قولی که اشاره به قائل آن نکرده، ذکر کرده است. اما آن سه احتمال دیگر قائل دارد؛ یکی اینکه منظور بیت المقدس است که برخی از جمله قتاده، ابی مسلم اصفهانی و برخی دیگر از مفسرین به آن ملتزم شده‌اند و برای آن دلیل هم اقامه کرده‌اند. برخی مثل ابن عباس گفته‌اند که منظور اریحا است و آن هم یک جایی است که نزدیک بیت المقدس است. عده‌ای هم این را یک منطقه وسیع‌تر از اریحا و بیت المقدس می‌دانند. عمده شواهد این اقوال است.

احتمال اول: بیت المقدس

احتمال اول اینکه منظور بیت المقدس باشد، برای این احتمال به آیه: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ^۱ استناد شده است. می‌گویند این ارض مقدسی که امر به دخول در آن شده و خداوند مقرر کرده ورود به آن را و نهی کرده از اینکه به عقب باز گردند که در این صورت زیانکار خواهند بود، همان بیت المقدس است. این مضمون در اینجا هم تکرار شده است: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ». اگر ما فرمان به دخول در ارض مقدس و فرمان به دخول این قریه را یکی بدانیم، طبیعتاً این می‌تواند یک شاهد باشد برای اینکه منظور از قریه، بیت المقدس است. چون یک احتمال دیگر هم اینجا هست که فرمان‌ها دو تا باشد؛ ما بنابر هر دو احتمال این را بیان می‌کنیم.

فرض اول: یکی اینکه فرمان به ورود در قریه دقیقاً همان فرمان به دخول در ارض مقدس است؛ یعنی یک دستور است. اگر این باشد، انطباق بر بیت المقدس پیدا می‌کند. حال آیا این درست است؟ یعنی اگر مثلاً ما این را یک فرمان به حساب بیاوریم، آیا لزوماً منطبق بر بیت المقدس می‌شود؟

اشکال: اشکال این است که آیه سوره مائده مربوط به زمانی است که هنوز بنی اسرائیل در آن سرزمین سرگردان نشده بودند؛ آنجا قبل از این سرگردانی دستور به دخول در ارض مقدسه داده شد؛ اما این آیه مربوط به بعد از آن سرگردانی است. این فاصله چهل ساله است؛ یک دستور برای چهل سال پیش بوده و یک دستور برای چهل سال بعد از آن. اساساً سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان و سرزمین به خاطر تمرد و سرکشی آنها بوده است. لذا اینکه یک فرمان باشد، این بعید به نظر می‌رسد. پس این فرض که یک فرمان هستند، درست نیست و به نظر می‌رسد که اینها دو فرمان باشند. چون در آیه ۲۶ سوره مائده می‌فرماید: «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ»، این کاملاً نشان می‌دهد که اینها دو دستور است؛ مجازات‌های آنها هم متفاوت است. مجازات یکی سرگردانی و تحیر در آن سرزمین بوده؛ مجازات این یکی رجز است. چون در ادامه می‌فرماید: «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ».

پس با توجه به آیه ۲۱ سوره مائده نمی‌توانیم بگوییم این ارض مقدسه همان بیت المقدس است؛ یعنی قریه را منطبق کنیم بر بیت المقدس. هدف این بود که بگویند چون دستور به ورود در این آیه و دستور به ورود در قریه در آیه محل بحث ما یکی است، بنابراین این انطباق پیدا می‌کند با بیت المقدس؛ این مورد اشکال قرار گرفت.

فرض دوم: در مقابل، ممکن است کسی بگوید که ما قبول داریم اینها دو دستور و دو فرمان هستند، اما در عین حال قرائنی هست که به کمک آن می‌توانیم اثبات کنیم منظور از قریه، بیت المقدس است.

۱. یکی اینکه در ادامه امر به دخول فرموده: «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»، که نشان دهنده آن است که این سرزمین، یک سرزمین با برکت و با نعمت‌های فراوان بوده است. از طرف دیگر در آیه ۱ سوره اسراء می‌فرماید: «بَارَكْنَا حَوْلَهُ» که اشاره به این دارد که این یک سرزمین مقدس و مبارک است و برکات فراوان مادی و معنوی در آن هست. لذا «بَارَكْنَا

۱. سوره مائده، آیه ۲۱.

حَوْثُهُ» اشاره به همان بیت المقدس است؛ پس این یک قرینه است بر اینکه منظور بیت المقدس است؛ چون اینجا سخن از برکات فراوان است، آنجا هم سخن از برکات و نعمت‌ها بود.

۲. اینجا فرمود «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ»، اینکه می‌گوید از این در وارد شوید و آمرزش گناه را درخواست کنید، این نشان می‌دهد که آن مکانی که می‌خواستند وارد شوند، یک مکان مقدسی بوده است؛ چون سخن از گفتار و رفتاری است که به کمک آن به خداوند تقرب بجویند؛ استغفار از گناه و تقرب به خداوند پیدا کنند. این با بیت المقدس سازگاری دارد.

البته این دو شاهد، شواهد قوی و محکمی نیستند. بله، دو فرمان بودن هم لطمه‌ای نمی‌زند به اینکه منظور بیت المقدس باشد. در فرمان اول فرمود «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ»، از همان موقع امر به ورود به بیت المقدس شده؛ ارض مقدسه همان بیت المقدس است. منتها چون اینجا «ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ»، چون این کار را کردند، «فَتَنَقَّلُوا خَاسِرِينَ»، زیان‌کار شدند؛ زیان‌شان غیر از سقوط معنوی، سرگردانی چهل ساله در آن بیابان بود. چون در دنبال آن می‌فرماید: «فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً»، از اول امر به دخول در بیت المقدس شده بودند؛ منتها به خاطر سرکشی و تمردشان چهل سال سرگردانی در آن بیابان‌ها کشیدند.

بنابراین درست است که دو امر است، ولی دو امر یک مأمور به دارد؛ یعنی ورود به یک سرزمین خاص؛ این امر در دو نوبت صادر شده است. نوبت اول به خاطر گناهان و معصیت‌هایشان چهل سال سرگردان شدند. در نوبت دوم امر به ورود به همان منطقه و همان سرزمین شدند، باز آنجا یک مشکل دیگری درست کردند. ولی اینکه دو فرمان باشد هم مشکلی در اینکه جایی که باید به آن داخل می‌شدند بیت المقدس است، ایجاد نمی‌کند.

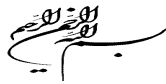
نتیجه اینکه این احتمال که منظور از قریه در این آیه همان بیت المقدس باشد، احتمالی است که چندان قابل انکار نیست و شاهی هم از آیه وجود دارد. آیه «ادخلوا الارض المقدسة» لذا ظاهرش این است که یکی است.

احتمال دوم: اریحا

احتمال دوم اینکه منظور اریحا باشد. مرحوم محدث کاشانی همین قول را اختیار کرده است.^۱ فیض کاشانی با استناد به تفسیر امام عسکری (ع) گفته منظور از قریه، اریحا است. اریحا یکی از شهرهای فلسطین بوده و قریب به بیت المقدس.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۰.



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۱۴ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۲ جمادی الاول ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ - بخش اول: «وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» -

جلسه: ۱۰

مطلب سوم: احتمالات چهارگانه در قریه - احتمال دوم: اریحا - احتمال سوم: منطقه شامات -

نظر برگزیده

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ»

خلاصه جلسه گذشته

در آیه ۵۸ عرض کردیم چند بخش وجود دارد؛ بحث در بخش اول بود. در بخش اول تا اینجا سه مطلب بیان شد، البته مطلب سوم هنوز به پایان نرسیده است. موضوع مطلب سوم این بود که منظور از قریه در آیه «وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» کدام است؟ چهار احتمال در مورد قریه وجود دارد؛ البته گفتیم یک احتمال قائلی ندارد و مفسرین از جمله فخر رازی به قائل به آن اشاره‌ای نکرده است. اما آن سه احتمال دیگر قائل دارد. احتمال اول این بود که منظور بیت المقدس باشد؛ قرائنی بر این احتمال وجود دارد و این قرائن را ذکر کردیم. در حد احتمال می‌توانیم این را بپذیریم اما شاهی که این احتمال را متعین کند، وجود ندارد.

ادامه مطلب سوم

احتمال دوم: اریحا

احتمال دوم این است که منظور از قریه، اریحا باشد؛ کسانی که این احتمال را پذیرفته‌اند از جمله ابن عباس و ابی‌زید، به دلایلی تمسک کرده‌اند. اریحا جایی است نزدیک بیت المقدس که الان هم گویا با همین نام باشد؛ حالا اینکه این همان اریحا است یا جای دیگری است که به این نام نامیده شده، معلوم نیست؛ اما الان یک شهر کوچکی به نام اریحا داریم که در همان مناطق واقع شده است.

دلیل

دلیلی که در تقویت این احتمال ذکر شده، این است که به دنبال امر به دخول در این قریه و دستورات بعدی و در آیه ۵۹ خداوند متعال می‌فرماید: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا»، این اقتضای تعقیب دارد؛ یعنی تبدیل دستور خداوند به اینکه هنگام ورود از این باب با حالت خضوع و خشوع وارد شوید «و قولوا حطّة»، در زمان حیات حضرت موسی واقع شده است؛ یعنی حضرت موسی در قید حیات بود و این دستورات را ابلاغ کرد، آنها آن را تبدیل کردند. بنابراین تبدیل باید در زمان حضرت موسی واقع شده باشد. در حالی که حضرت موسی داخل در بیت المقدس نشد؛ قبل از آنکه وارد بیت المقدس

شود، از دنیا رفت. بنابراین منظور از قریه نمی تواند منظور بیت المقدس باشد. اینها نفی کرده اند احتمال اینکه این بیت المقدس باشد؛ در واقع این یک اشکالی به احتمال اول است که جلسه گذشته اشاره شد.

پاسخ قائلین به احتمال اول

دفاعیه ای هم قائلین به احتمال اول در برابر این دلیل دارند؛ می گویند: امر به دخول و ورود به این قریه و نیز استفاده از نعمت ها و آن دو دستور بعدی، به زبان حضرت موسی نبوده است؛ خداوند هم اینجا نمی گوید ما به موسی دستور دادیم که او به مردم بگوید یا به یوشع دستور دادیم که او به مردم بگوید. آیه از این جهت ساکت است که این دستور به زبان چه کسی خطاب به بنی اسرائیل صادر شده است. چون احتمال دارد که بعد از وفات حضرت موسی، خداوند به یوشع که وصی حضرت موسی بود، دستور داده که به مردم بگو وارد این قریه شوند و از نعمت های آن استفاده کنند و بعد آن دستورات دیگری که در این آیه به آن اشاره شده است. اگر ما آیه را این چنین معنا کنیم، هیچ مانعی وجود ندارد که بگوییم منظور از قریه در این آیه، بیت المقدس بوده است. به هر حال این پاسخی است که طرفداران احتمال اول به ملتزمین به احتمال دوم داده اند. به این دلیل و پاسخ فخر رازی در تفسیر کبیر اشاره کرده است.^۱

پس یک احتمال این است که منظور از قریه، اریحا باشد؛ همانطور که قبلاً هم اشاره شد، فیض کاشانی هم با استناد به روایتی از تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، قریه را بر اریحا تطبیق داده است.^۲ باز هم مسئله فراتر از احتمال نمی رود؛ یعنی حتی در مورد اریحا هم ما ممکن است بگوییم این صرفاً یک احتمال است.

احتمال سوم: منطقه شامات

از آنجا که یک احتمال یعنی مصر را کنار گذاشتیم و گفتیم قائل نداریم، لذا سه احتمال اصلی وجود دارد؛ یکی بیت المقدس، دوم اریحا و سوم اینکه منظور مجموعه آن سرزمین که شامل منطقه شامات می شود. منطقه شامات از قدیم به عنوان مهد پیامبران الهی و منطقه ظهور ادیان بزرگ بوده است. اینجا که خداوند می فرماید «ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» در واقع می خواهد بگوید به آن سرزمین وارد شوید؛ همانطور که اشاره کردم، این احتمال طرفدارانی دارد.

دلیل

دلیل آنها هم این است که وقتی امر به ورود به آن منطقه شد، آنها گفتند ما وارد نمی شویم و خودداری کردند از اینکه وارد آن منطقه شوند. بهانه آنها این بود که یک قومی به نام عمالقه در آن منطقه بودند و اینها شهامت نداشتند که با آنها بجنگند و در حقیقت می ترسیدند از مواجهه و مقابله با آنها، لذا خودداری کردند از رفتن به آنجا. این ارض مقدس در واقع یک منطقه وسیعی است که این قریه بخشی از آن محسوب می شود؛ بهانه هایی که اینجا برای عدم اطاعت ذکر می کنند، غیر از بهانه هایی است که قبلاً ارائه می کردند. اینجا الان بهانه نیاوردند که ما وارد نمی شویم و جنگ نمی کنیم؛ این قبلاً

۱. تفسیر کبیر، ج ۳-۴، ص ۸۸.

۲. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۰.

بوده و در آن آیه که جلسه گذشته خواندم که «ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ» این بهانه‌ها متفاوت با بهانه‌ای است که قبلاً برای ورود به سرزمین مقدس می‌آوردند. آنجا بهانه‌شان ترس از عمالقه بود؛ بهانه اینها در اینجا امور دیگری است. لذا وقتی خداوند می‌گویند این کار را بکنید «قولوا حطّهُ»، مثلاً به جای اینکه آن امر خدا را اطاعت کنند، قول دیگری ذکر می‌کنند.

بررسی احتمال سوم

به هر حال احتمال اینکه منظور از قریه، آن سرزمین وسیع و بزرگ شامات که شامل سوریه و فلسطین و بعضی مناطق دیگر بوده است، چندان نمی‌تواند مقبول باشد. برای اینکه از سرزمین وسیع تعبیر به «هذه القرية» نمی‌شود. «هذه القرية» اشاره به یک مکان خاصی دارد. اطلاق قریه بر منطقه وسیع غیر متعارف است. لذا احتمال اینکه منظور از «هذه القرية» منطقه شامات باشد، احتمال ضعیفی است.

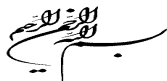
نظر برگزیده

بنابراین از مجموع این چهار احتمال، دو احتمال ضعیف است که کنار گذاشته می‌شود؛ یکی اینکه منظور مصر باشد و دیگر اینکه مجموعه شامات را شامل شود. این دو احتمال به نظر می‌رسد چندان قابل پذیرش نیست. دو احتمال دیگر باقی می‌ماند؛ یکی بیت المقدس و یکی هم اریحا. هر کدام از اینها شواهد و قرائنی در تأیید آنها وجود دارد؛ لکن اینکه ما بخواهیم یکی از این دو احتمال را بر دیگری ترجیح بدهیم، واقعاً دشوار است. این نیاز به شواهد تاریخی دارد که چنین شواهدی را به صورت محکم نداریم. مرحوم فیض با استناد به یک روایتی آن را منطبق بر اریحا کرده است؛ اگر ما مجبور به اختیار یک احتمال شویم از بین این دو احتمال، شاید احتمال اینکه ما این قریه را اریحا بدانیم، از بیت المقدس بیشتر باشد؛ ضمن اینکه هر دو شواهدی دارند. عمده این است که این دستورات ظاهراً به زبان حضرت موسی بیان شده است. منتها این هم یک مشکلی دارد؛ اینکه از زبان حضرت موسی باشد، باید بگوییم این را موسی فرمود اما قبل از ورود به بیت المقدس، حضرت موسی از دنیا رفت. بعد یوشع آن منطقه را فتح کرد و بعد از آن، بنی اسرائیل از طریق اریحا وارد این منطقه شدند. این یک احتمالی است که به گفته برخی، بعضی از فرازهای تورات هم شاید با آن موافق باشد.

شاهد دیگری که احتمال دوم را تقویت می‌کند، این است که بیت المقدس در زمان حضرت موسی وجود نداشته است؛ برخی از مفسرین با استناد به گزارش‌های تاریخی، می‌گویند بیت المقدس را حضرت سلیمان که از احفاد حضرت موسی بود، احداث کرد؛ اصلاً زمان حضرت موسی بیت المقدس وجود نداشته و این بعدها احداث شده است. وعده‌هایی هم که خداوند برای این سرزمین داده، در واقع مربوط به خود حضرت موسی و بنی اسرائیل موجود در آن دوران نبوده است؛ بلکه مخاطب آن، نسل‌های بعدی بنی اسرائیل و فرزندان آنها بوده‌اند که این را حضرت موسی برای اینها به اعتبار آینده نقل می‌کرده است. لذا شاید به توجه به مجموعه این نکات بتوانیم بگوییم «هذه القرية» در این آیه همان اریحا باشد و نه بیت المقدس.

بخش دوم یعنی «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا» را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۱۵ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۳ جمادی الاول ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ - بخش اول: «و إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» -

جلسه: ۱۱

مطلب سوم: احتمالات چهارگانه در قریه - نظر برگزیده - تقویت احتمال اول -

مطلب چهارم: تطبیق قریه بر بیوت اهل بیت (ع) در برخی روایات

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

ادامه بحث پیرامون نظر برگزیده

بحث‌هایی که در بخش اول از بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ لازم بود طرح شود، مورد اشاره قرار گرفت؛ لکن از بخش اول یک نکته و مطلبی باقی مانده که آن را هم عرض کنیم. گفتیم از میان چهار احتمال در مورد قریه، دو احتمال قابل قبول‌تر است؛ یکی اینکه منظور بیت المقدس باشد و دیگر اینکه منظور اریحا باشد.

به حسب خود این آیه، با قطع نظر از سایر آیات و بعضاً روایاتی که ذکر شده، شاید احتمال اینکه اریحا مقصود باشد، قوی‌تر باشد از بیت المقدس. اینکه منظور بیت المقدس باشد، یک مبعداتی دارد در خود همین آیه به واسطه بعضی از امور، و در عین حال در آیات دیگر شاید قرینه‌هایی که این احتمال را تقویت می‌کند، وجود دارد. ما در جلسه گذشته عرض کردیم که یک روایتی در تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) وجود دارد که فیض کاشانی به استناد این روایت، این احتمال را تقویت کرد. روایت از امام عسکری (ع) است: «ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ ... وَ هِيَ أَرِيحَا مِنْ بِلَادِ الشَّامِ وَ ذَلِكَ حِينَ خَرَجُوا مِنَ التَّيَّةِ»^۱ می‌فرماید: این قریه که امر داخل شدن به آن شده است، اریحا از سرزمین‌های شام (شام قدیم) و این زمانی بوده که از سرزمین تیه خارج شدند.

تقویت احتمال اول

اما از آن طرف با ملاحظه مجموع آیاتی که درباره ارض مقدسه نازل شده، به نظر می‌رسد منظور از قریه همان بیت المقدس است. چندین موضع در قرآن به ارض با برکت و ارض مقدس اشاره شده که منظور بیت المقدس است.

۱. آیه ۷۱ سوره انبیاء: «وَنَجِّينَاهُ وَلَوْطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»، این مربوط به حضرت ابراهیم خلیل و نجات او و بردن آنها به سرزمینی است که خداوند می‌فرماید ما آن را برای عالمیان مبارک کردیم. این همان منطقه بیت المقدس است که بعدها هم محل معراج پیامبر (ص) و قبله اول مسلمین و انبیاء دیگری است که از این منطقه برخاستند،

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۰۲.

همه برای همان منطقه هستند. اما بیشتر انصراف پیدا کرده به بیت المقدس؛ حالا اریحا هم قریب به بیت المقدس است، یا آن مناطقی که محل ظهور انبیا و ادیان الهی بوده، از ابراهیم خلیل تا حضرت موسی و احفاد حضرت موسی.

۲. در مورد بنی اسرائیل آیه‌ای که در سوره مائده آمده: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَئِنْ تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ ما این را قبلاً هم گفتیم. آنجا خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید وارد این سرزمین مقدس شوید که خداوند بر شما واجب کرده و لازم کرده؛ به آن گذشته‌ها برنگردید که گرفتار خسران و زیان خواهید بود. اینجا گفته‌اند «الارض المقدسة» همان بیت المقدس است؛ خداوند به اینها دستور داد که وارد این سرزمین شود. آنجا بهانه آوردند که عمالقه در این سرزمین حضور دارند؛ حرف آنها این بود: «إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنُتَدَخَّلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا»^۱، اینجا یک قوم جبار هستند (که اشاره به عمالقه دارد) و ما داخل نمی‌شویم تا اینها از اینجا خارج شوند. حضرت موسی به اینها فرمود که باید با اینجا بجنگید و آنها را بیرون کنید؛ گفتند تو و خدایت بروید با آنها بجنگید و بعد ما می‌آییم، «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۲، بعد که آنها بیرون رفتند، ما وارد می‌شویم. اینها چنین بهانه‌ای آوردند و وارد آن سرزمین نشدند. این بعد از خروج از مصر و نجات از دریا بود. بعد از آنکه فرعون و دار و دسته‌اش نابود شدند و اینها نجات پیدا کردند، مأمور شدند به اینکه به این سرزمین مقدس و مبارک وارد شوند، لکن بهانه آوردند. عجیب است! بنی اسرائیل در بهانه‌جویی و تمرد اصلاً یک قوم نمونه محسوب می‌شوند. البته این یک معیار و ملاک برای همه انواع ناسپاسی‌ها و ناسپاسان است. با این بهانه و تمرد، خداوند متعال آنها را چهل سال در آن بیابان سرگردان کرد؛ بعد که دوباره امر به ورود و دخول کرد، این امر در واقع ورود به همان سرزمینی است که قبلاً به ورود به آن مأمور شده بودند. «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»، این در واقع امر دیگری است غیر از امر به دخول در ارض مقدسه است؛ آنجا تمرد کردند و قبلاً هم گفتیم یک بهانه‌ای آوردند و نرفتند؛ عذاب آن چهل سال سرگردانی بود. اینجا بعد از آن مسئله، امر دومی هم صادر شده است. اما مکانی که امر به ورود به آن شده‌اند همان مکان یعنی بیت المقدس است؛ بر این اساس، «هذه القرية» را هم بر بیت المقدس حمل می‌کنند.

سؤال:

استاد: آن برای سرزمین مصر است؛ این برای بعد از نجات از دریاست. ... اینها از مصر بیرون آمدند و از دریا عبور کردند؛ همان هم خیلی داستان دارد. در آیات قبل، به ناسپاسی‌های بنی اسرائیل در مقابل نعمت‌های خدا اشاره شد. بعد از خروج از مصر و نجات از دریا، امر به دخول به ارض مقدسه شده است. ... من هم استعمالات ارض مقدسه، ارض مبارکه، «التي باركنا فيها للعالمين»، اینها را به عنوان قرینه می‌آوریم بر اینکه «هذه القرية» همان بیت المقدس باشد.

۱. سوره مائده، آیه ۲۱.

۲. سوره مائده، آیه ۲۲.

۳. سوره مائده، آیه ۲۴.

۳. یا مثلاً در آیه دیگر می‌فرماید: «وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا»، در مورد سلیمان پیامبر و داود پیامبر از همین مکان به عنوان ارض مبارک و مقدس یاد شده است. در زمان عیسی مسیح و در زمان پیامبر اسلام (ص) هم از همین مکان به عنوان سرزمین مبارک یاد شده است.

خلاصه اینکه یک وقت ما این آیه را فی‌نفسه با توجه به قضایای تاریخی و برخی قرائن و شواهد و آن روایت در نظر می‌گیریم، در این صورت احتمال اینکه منظور اریحا باشد قوی‌تر است؛ اما وقتی با مجموع آیات و اطلاقات ارض مقدسه و مبارکه ملاحظه می‌کنیم، شاید احتمال تطبیق آن بر بیت‌المقدس اقوی باشد. به همین جهت هم شاید اغلب مفسرین آن را حمل بر بیت‌المقدس کرده‌اند و کمتر این را به معنای اریحا دانسته‌اند.

پس آنچه که ما در جلسه گذشته گفتیم، فی‌نفسه و با ملاحظه روایتی بود که از تفسیر امام عسکری (ع) نقل شد، ما باشیم و این آیه و روایتی که در ذیل این آیه وارد شده و بعضی قرائن دیگر که ذکر کردیم، ممکن است بگوییم اریحا احتمال قابل توجهی است؛ ولی با ملاحظه آیات دیگر و اطلاقات ارض مبارکه و ارض مقدسه، احتمال اینکه بیت‌المقدس باشد بیشتر است.

پاسخ به یک اشکال

فقط یک اشکال باقی می‌ماند که چطور می‌شود خداوند به زبان حضرت موسی امر ورود به این سرزمین کند در حالی که خود حضرت موسی وارد این سرزمین نشد و از دنیا رفت و همان‌جا دفن شد. الان منطقه‌ای در آنجا به عنوان مدفن حضرت موسی در همان مناطق و نزدیک بیت‌المقدس وجود دارد. حضرت موسی وارد بیت‌المقدس نشد؛ وصی او یوشع وارد بیت‌المقدس شد. لذا می‌گویند چطور می‌شود این امر به زبان حضرت موسی بیان شده، در حالی که خودش نرفته است.

ما عرض کردیم که ممکن است به زبان حضرت موسی برای آینده بیان شده است؛ امر به ورود به بیت‌المقدس به لسان حضرت موسی از ناحیه خداوند اعلام شد، اما فتح بیت‌المقدس و ورود بنی‌اسرائیل به آنجا، توسط یوشع وصی حضرت موسی واقع شده است. لذا این قابل توجه است.

مطلب چهارم: تطبیق قریه بر بیوت اهل بیت (ع) در برخی روایات

در این بخش یک نکته باقی مانده که به یک معنا مطلب چهارم می‌شود، چون متفاوت با مطالب قبلی است؛ و آن تطبیق «هذه القرية» در بعضی روایات بر بیوت اهل بیت (ع) و ولایت اهل بیت (ع) است. در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) و امام باقر (ع) وارد شده: «وَلَيْسَ الْبَرُّ بَأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ...»^۱، «وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ...» حضرت این دو آیه را تطبیق می‌کنند و می‌فرماید: «نَحْنُ الْبُيُوتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُؤْتَى مِنْ أَبْوَابِهَا»^۲، ما آن بیوتی هستیم که خداوند امر

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

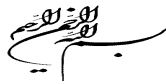
۲. بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۲۰۵.

فرموده از باب آن اتیان شود. قریه بر بیوت اهل بیت (ع) تطبیق داده شده و تفسیر آن نیست، و این منافاتی با معنای ظاهری آیه ندارد. گویا حضرت می‌خواهد بفرماید که قریه به عنوان ارض مبارک و ارض مقدس، «التي بارکنا فیها للعالمین»، اینها همه یک منطقه و مکان است؛ اصل، بهره‌مندی از بیوت اهل بیت (ع) است که همه نعمت‌ها آنجاست. اگر کسی وارد در این محدوده شود، از همه نعمت‌ها بهره‌مند است.

سؤال:

استاد: آن یک چیزی است به نام خطبة البیان که در نهج البلاغه نیست و در بعضی از کتاب‌ها آورده‌اند و بعضی‌ها اشکال کرده‌اند که امیرالمؤمنین (ع) بگوید «أنا الاول و الآخر، أنا الظاهر و الباطن»، خیلی باید توجیه کرد. اما اینکه این نمونه‌ها را تطبیق می‌کنند بر خودشان، بالاخره اصل نعمت‌ها این نعمت است، منتها بشرطها و شروطها.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش های پنج گانه آیه ۵۸ - بخش دوم: «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا» - مصادف با: ۹ جمادی الاول ۱۴۴۶

جلسه: ۱۲

مطلب اول: امر غیر الزامی - مطلب دوم: معنای اَکَل -

مطلب سوم: چگونگی مواجهه بنی اسرائیل با این امر

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم آیه ۵۸ و ۵۹ چندین بخش دارد؛ در آیه ۵۸ پنج بخش وجود دارد. بخش اول مورد بحث قرار گرفت: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»؛ مطالب مختلفی را در مورد این بخش از آیه ۵۸ ذکر کردیم.

بخش دوم: «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»

این بخش هم مشتمل بر نکاتی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. معنای این فقره از آیه ۵۸ این است: پس بخورید، یعنی تصرف کنید در نعمت‌هایی که در این قریه وجود دارد، هر چه می‌خواهید به صورت فراوان، یعنی امر به استفاده از نعمت‌های موجود در آن منطقه، آن هم به شکل فراوان و وسیع، نعمت‌های گوارا و بدون محدودیت. این در واقع ناظر به محدودیتی بود که در گذشته داشتند، هم از نظر قلت و کثرت، یعنی از نظر کمیت، هم از جهت کیفیت و تنوع. به هر حال در چهل سال سرگردانی و تحبیر در آن سرزمین، محدودیت‌هایی برای آنها پیش آمده بود. اینجا خداوند کَانَ می‌فرماید: وقتی که وارد این قریه شدید و در آن سکنا گزیدید، آن محدودیت‌ها کنار می‌رود؛ شما هر گونه که بخواهید از نعمت‌های خداوند آن هم به نحو وسیع و فراوان، می‌توانید استفاده کنید. روشن است که اینجا به قریه خود این امر و این جمله، معلوم می‌شود امر به دخول در این قریه در واقع امر به سکونت بود؛ وقتی می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»، این معنایش آن نیست که وارد این قریه شوید و از این نعمت استفاده کنید و بعد برگردید؛ می‌فرماید وارد شوید و در آنجا سکونت گزینید و از نعمت‌های فراوان و گوارای آن سرزمین بهره‌مند شوید. این یک توضیح اجمالی در مورد این بخش از آیه است.

مطلب اول: امر غیر الزامی

اما نکات و مطالبی که در این بخش لازم است مورد اشاره قرار گیرد، یکی مربوط به خود این امر است. این امر بعد از ذکر امر به ورود به این قریه، یک امر الزامی نیست برخلاف امر به دخول؛ «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» که یک امر الزامی

بود؛ قبلاً هم در بخش اول این را توضیح دادیم. اما این امر الزامی نیست؛ یعنی شما مجاز هستید که از نعمت‌های فراوان و گوارای این سرزمین استفاده کنید.

روشن است که این امر چرا امر الزامی نیست. برای اینکه اگر می‌خواست امر الزامی باشد، هر چه می‌خواهید به صورت فراوان بخورید، این شاید تکلیف به ما لا یتطاق بود و اساساً معنا ندارد که چنین دستوری صادر شود و با بقیه اوامر الهی سازگاری ندارد.

مطلب دوم: معنای اَکَل

امر به اَکَل در واقع کنایه از تصرفات است، مثل «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»؛^۱ آنجا که می‌گوید اموال‌تان را به سبب و اسباب باطل نخورید، منظور خوردن حقیقی نیست؛ یعنی لا تتصرفوا در اموال خودتان که بین شما هست به اسباب باطل. اینجا هم در واقع خصوص اَکَل نیست بلکه مقصود هر گونه تصرف در نعمت‌های الهی است که طبیعتاً متناسب با هر نعمتی، نوع تصرفات متفاوت است.

مطلب سوم: چگونگی مواجهه بنی‌اسرائیل با این امر

نکته دیگر، مواجهه بنی‌اسرائیل با این امر است؛ از این چند دستوری که خداوند در این دو آیه ذکر کرده است، تنها امری که مورد اطاعت قرار گرفت، همین امر بود؛ خداوند هم دستور به ورود به قریه داد؛ هم دستور به ورود از باب معین به حالت خضوع و خشوع و هم دستور به گفتن یک ذکر خاص یا استغفار و تقاضای آمرزش گناه. لکن بنی‌اسرائیل طبق عادت مألوفشان با همه این اوامر مخالفت کردند مگر امر «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»؛ اما در مورد امر به ورود در این قریه مخالفت کردند؛ برای اینکه شروع کردند به مجادله با خداوند. یک مرحله از مجادله را در مرحله اول انجام داده بودند و مخالفت کردند، اینجا هم به شکل دیگر. در مورد امر به ورود از در آن منطقه با حالت خضوع و خشوع، این را هم مخالفت کردند؛ چون متکبرانه و مغرورانه وارد شدند. اینکه خداوند فرمود این قول را بگویید (در وقتش بیشتر توضیح می‌دهیم) یعنی آمرزش گناهان را از خداوند بخواهید، استغفار کنید و از خدا بخواهید که گناهان شما را بریزد، اما آنها از این هم تمرد کردند و تنها امری که از مجموعه این اوامر و دستورات اطاعت کردند، همین امر به «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا» بود. این هم برای آن بود که طبیعتاً برخورداری از نعمت و استفاده از نعمت‌های مادی، آن هم در آن منطقه پر برکت و پر از نعمت، دقیقاً مطابق با روحیات بنی‌اسرائیل بود؛ بنی‌اسرائیل رفاه‌طلب که اهل تلاش و جهاد نبودند، با این دستور خیلی با روی باز برخورد کردند؛ چون مطابق با روحیه رفاه‌طلبانه آنها و بهره‌مندی و تمتع از نعمت‌های خداوند بود، این را خیلی خوب اطاعت کردند و بیش از آنچه که به آن امر شده بودند، عمل کردند؛ بیش از آن مقداری که برای آنها مباح بود این کار را انجام دادند. این یک امری بود که در مورد بنی‌اسرائیل کاملاً واضح و آشکار بود؛ هر وقت که

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۸.

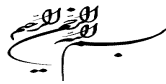
زمان جهاد بود، بهانه‌جویی می‌کردند؛ وقتی جنگ می‌شد، بهانه‌جویی می‌کردند؛ اما وقتی که بهره‌مندی و تمتع بود، به راحتی همه وارد می‌شدند و استفاده می‌کردند.

شاید نکته دیگری که اینجا لازم باشد در این فقره از آیه بیان شود، وجود ندارد و آنچه که لازم بود، بیان شد.

بحث جلسه آینده

ان شاء الله در جلسه آینده بخش سوم آیه یعنی «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» را توضیح خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمين»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۲۲ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۰ جمادی الاول ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ - بخش سوم: «و ادخلوا الباب سجداً» -

جلسه: ۱۳

مطلب اول: امر الزامی - مطلب دوم: معنای «باب» - مطلب سوم: معنای «سجداً»

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بخش سوم: «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»

بخش سوم از آیه ۵۸ این است: «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»، امر به ورود در این قریه در حال سجده کردن است؛ می‌فرماید: داخل شوید در آن در حالت سجده. «سجداً» جمع ساجد به معنای سجده‌کنندگان و اینجا به عنوان حال برای ضمیر فاعلی در «ادخلوا» ذکر شده است. می‌فرماید شما در حالی که سجده می‌کنید در این باب وارد شوید.

مطلب اول: امر الزامی

این امر، امر الزامی است همانند امر به دخول در قریه و برخلاف امر به اکل در بخش دوم. لکن بحث در این است که باب در اینجا به چه معناست و دیگر اینکه «سجداً» و ساجد بودن یا به تعبیر دیگر سجده در اینجا به چه معناست.

مطلب دوم: معنای «باب»

در مورد باب، اختلاف وجود دارد و احتمالاتی در مورد آن ذکر شده است. شاید پنج احتمال را بتوانیم ذکر کنیم؛ این پنج احتمال در میان مفسران قائل دارد و البته یک احتمال آن شاید به عنوان تفسیر نباشد بلکه چون در روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده، تطبیق داده شده بر چیزی، در واقع این به عنوان تطبیق است. لذا احتمال پنجم به یک معنا در عرض احتمالات چهارگانه نیست بلکه یک فاز و مرحله دیگر تلقی می‌شود.

احتمال اول: منظور از باب همان باب الحطه، یکی از درهای بیت المقدس است. ابن عباس، ضحاک، قتاده، به این رأی ملتزم شده‌اند؛ صاحب البحر المحیط هم این را ذکر کرده است.^۱ البته این مبتنی بر این فرض است که منظور از قریه، بیت المقدس باشد که وقتی امر به دخول در این قریه می‌کند، آن وقت منظور از باب همان باب الحطه بیت المقدس باشد. اگر ما این احتمال را پذیرفتیم، طبیعتاً ورود از این باب مربوط به زمان بعد از حضرت موسی می‌شود، چون حضرت موسی در زمان حیاتش وارد بیت المقدس نشده و مدفن او در منطقه‌ای نزدیک اریحا است؛ لذا ورود به این باب در صورتی که قریه را بر بیت المقدس تطبیق کنیم، مربوط می‌شود به بنی اسرائیل، آن هم بعد از زمان حضرت موسی.

۱. البحر المحیط، ج ۱، ص ۳۸۳.

احتمال دوم: که عاصم از بعضی نقل کرده، این است که منظور یک در خاص نیست بلکه جهت من جهات القرية؛ یعنی از یک جهتی از جهات وارد شوید. آنگاه خصوص بیت المقدس هم منظور نیست؛ آن را به عنوان مدخل به سوی آن قرار بدهید از یک جهتی. پس باب در اینجا اشاره به یک در خاص و به خصوص بیت المقدس نیست؛ حالا ما قریه را به هر معنا گرفتیم، یعنی از جهتی وارد آن شوید. این شاید در واقع به این معناست که از راه متعارف وارد این شهر شوید، از هر جهتی که خواستید؛ مثلاً از راه غیر متعارف وارد نشوید. این هم شاید به دلیل موقعیت خاص آنجا بوده است.

احتمال سوم: منظور باب مخصوص اریحا است که این با حیات زمان حضرت موسی هم سازگار است. چون براساس بعضی از روایات، بنی اسرائیل در زمان خود حضرت موسی وارد اریحا شدند.^۱

احتمال چهارم: منظور از باب، مکان و قبه‌ای است که حضرت موسی در بیابان برای عبادت برپا کرد و آن را مقدس شمرد. این احتمال هم در بعضی از تفاسیر نقل شده است.^۲

احتمال پنجم: که برگرفته از برخی روایات است و در واقع تطبیق شمرده می‌شود و نه تفسیر، و آن اینکه این اشاره دارد به باب ولایت اهل بیت (ع)؛ البته منافاتی بین این احتمال و احتمالات گذشته هم نیست. چون به حسب معنای ظاهری یکی از آن احتمالات است، اما در واقع یک معنا و یک بطنی عمیق‌تر مورد نظر بوده و آن هم باب ولایت محمد و آل محمد (ع) است. از جمله در این روایت از امام عسکری (ع) که فرموده: «وَادْخُلُوا الْبَابَ بَابَ الْقَرْيَةِ سُجْدًا مَثَلُ اللَّهِ عَلَى الْبَابِ مِثَالُ مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَآمَرَهُمْ أَنْ يَسْجُدُوا لِلَّهِ تَعْظِيمًا لِذَلِكَ الْمِثَالِ وَيَجِدُّوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَيْعَتَهُمَا وَذَكَرَ مَوَالَيَهُمَا وَيَذْكُرُوا الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ الْمَأْخُودِينَ عَلَيْهِمْ لَهُمَا»^۳؛ منظور مثال محمد (ص) و علی (ع) است و آنها را امر کرد به سجده در برابر آنها؛ حالا نه سجده اصطلاحی، بلکه به تعظیم و تکریم برای این این مثال‌ها؛ و اینکه بیعت آنها را تجدید کند و موالات و آن عهد و میثاقی که برای پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) اخذ کرده بود، یادآوری کند. این باب در واقع تطبیق شده بر مثال پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و یادآوری آن و تعظیم در برابر آن. این به عنوان یک مطلبی که تطبیق داده شده بر آن و قابل جمع با احتمالاتی که گفته شد هم است.

البته روایت دیگری هم هست که به این بخش از آیه مربوط است، منتها چون متضمن بعضی از مطالب مربوط به فقرات دیگر است، این را بعداً ان شاء الله نقل خواهیم کرد.

پس این احتمالات چهارگانه یا پنج‌گانه در مورد باب وجود دارد؛ به نظر ما احتمالی که در اینجا رجحان دارد و با معنای قریه سازگارتر است. همان احتمالی است که ما در مورد قریه گفتیم.

۱. تفسیر أبی السعود، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. تفسیر آلاء الرحمن، ص ۹۵.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۰۳.

مطلب سوم: معنای «سجدا»

مطلب دوم درباره «سجدا» است که به چه معناست؛ اینکه امر به ورود به این قریه از این باب شده در حالت سجده، این به چه معناست. حدوداً شش احتمال در اینجا وجود دارد که عمدتاً اینها را مفسرین گفته‌اند و قائل دارد و بر آن استدلال هم شده است.

احتمال اول: ظاهر کلمه سجده به معنای وضع الجبهة علی الارض یا الصاق الوجه بالارض است؛ یعنی همین سجده متعارف و اصطلاحی. فخر رازی این احتمال را ذکر و آن را رد کرده است.^۱

این احتمال بعید است؛ برای اینکه جمع بین این دو مشکل است؛ یعنی هم ورود و هم الصاق الوجه علی الارض؛ همزمانی ورود و دخول با اینکه مثلاً در حال حرکت و در حال ورود این کار را انجام بدهند، این عادتاً ممتنع است. هم الصاق الوجه علی الارض باشد و هم در حال دخول این کار صورت بگیرد؛ این تحرک می‌خواهد و با سکون سازگار نیست. لذا این احتمال بعید به نظر می‌رسد.

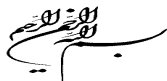
احتمال دوم: اینکه خداوند متعال می‌فرماید وقتی نزد این باب رسیدید، سجده کنید و بعد داخل شوید، نه اینکه اینها همزمان باشد؛ اول سجده کنید و بعد وارد در قریه شوید. مثل اینکه الان کسی می‌خواهد وارد یک جای مقدس شود، همان دم در و قبل از ورود سجده می‌کند و بعد وارد می‌شود. لذا این امتناع ندارد و منافاتی ندارد که هم سجده کند و هم دخول باشد؛ چون در طول هم هستند؛ اول سجده است و بعد هم دخول.

بحث جلسه آینده

چهار احتمال دیگر در اینجا وجود دارد که در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. تفسیر کبیر، ج ۳ و ۴، ص ۸۸.



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۲۸ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۶ جمادی الاول ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ - بخش سوم: «و ادخلوا الباب سجدا» -

جلسه: ۱۴

مطلب سوم: معنای «سجداً» - احتمال سوم، چهارم، پنجم و ششم و بررسی آنها - نتیجه

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در بخش سوم آیه ۵۸ بود؛ دو مطلب را در این بخش بیان کردیم. مطلب سوم مربوط به معنای «سجدا» بود؛ گفتیم در این واژه چند احتمال وجود دارد؛ دو احتمال را ذکر کردیم.

ادامه مطلب سوم

احتمال سوم

احتمال سوم این است که با حالت انحنا و رکوع وارد در این باب شوید؛ علت آن هم ضیق بودن و کوتاه بودن و کوچک بودن آن دری بود که باید از آن وارد می‌شدند. پس امر به ورود از این باب در حالت سجده، یعنی امر به ورود در حالت انحنا که مثل رکوع است. این هم در واقع یک تعبد و یک دستور نبوده که شما باید این چنین رفتار کنید؛ آن در هم کوچک و هم تنگ و هم کوتاه بوده؛ لذا ناچار به انحنا می‌شد هر کسی که می‌خواست وارد شود.

بررسی احتمال سوم

این احتمالی است که نمی‌توان با آن همراهی کرد؛ چون اگر در کوچک و کوتاه بوده، پس قهراً اینها باید حالت انحنا پیدا می‌کردند و اضطرار به انحنا داشتند. بنابراین حتی اگر امر هم نبود، باید با حالت انحنا وارد می‌شدند. آن وقت جای این اشکال هست که دیگر چه نیازی به امر بود؟ بدون این امر هم خواه ناخواه باید این کار صورت می‌گرفت. لذا امری که هیچ فایده‌ای در آن نباشد و امکان تعبد در آن نباشد، قابل پذیرش نیست. اینکه بگوییم این امر ارشاد بوده، با توجه به آیه بعد که به نوعی به تخلف و سرپیچی بنی اسرائیل از این اوامر اشاره دارد، قابل قبول نیست؛ چون اینطور نبود که مضطر به انحنا باشند. مگر اینکه «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي» را اشاره به مخالفت با خصوص امر چهارم بدانیم؛ یعنی بگوییم در موارد دیگر مخالفت نبوده و مخالفت فقط در مورد «قولوا حطّة» بوده که این قول را تغییر دادند. این هم خالی از اشکال نیست؛ برای اینکه ما اجمالاً از سرپیچی‌های بنی اسرائیل نسبت به اوامر دیگر هم اطلاع داریم و اشاره به آن

شده است؛ هم برای دخول در حالت سجده و هم درباره دخول در قریه. لذا این احتمال با ملاحظه نکاتی که گفتیم، خالی از اشکال نیست.

احتمال چهارم

احتمال چهارم این است که منظور از «سجدا» یعنی حالت خضوع و خشوع که این یک امر درونی است؛ یک فعل جوارحی است و نه جوارحی. علت اینکه حمل بر این معنا می‌شود، چه بسا همان اشکالی بود که در احتمال اول گفتیم؛ بالاخره سجده به معنای اصطلاحی یعنی وضع الجبهة علی الارض یا الصاق الوجه علی الارض، اینجا اساساً معقول نیست؛ نمی‌شود هم حرکت باشد و هم وضع الجبهة علی الارض یا الصاق الوجه علی الارض. این دو با هم قابل اجتماع نیست. پس ما از آن معنای ظاهر متعارف ناچاریم رفع ید کنیم و حمل کنیم بر معانی دیگر؛ در میان سایر معانی، این معنا اقرب به مراد و مقصود متکلم است. پس اینجا کأن خداوند به بنی‌اسرائیل امر می‌کند که با حالت خضوع و خشوع در برابر اوامر الهی وارد شوید. این خضوع و خشوع هم آماده‌سازی و زمینه‌سازی برای آن امر بعدی بوده و اینکه از سیئات و نافرمانی‌های گذشته خودشان را تطهیر کنند و به زبان هم استغفار و درخواست آمرزش داشته باشند؛ آنگاه در آنجا بمانند و از نعمت‌های خداوند بهره‌مند شوند. لذا احتمال چهارم، احتمالی است که شاید تا اینجا از میان این چهار احتمال، اولی باشد و بر آنها رجحان داشته باشد.

احتمال پنجم

احتمال پنجم که برخی از اهل تفسیر آن را مطرح کرده‌اند، این است که شما وارد در باب شوید، للسجدة ای للسجدة و العبادة و الاستغفار. یعنی اساساً ورود شما به این قریه و سکونت گزیدن شما در آنجا، برای این منظور است که آنجا به استغفار و انابه و عبادت و سجده بپردازید. پس سجده کأن یک غایتی است برای ورود؛ ادخل الباب لغاية السجدة، ادخل الباب لنفس السجدة و العبادة. بعضی از مفسرین این را گفته‌اند.^۱ این احتمال هم چندان با ظاهر آیه سازگار نیست. اینکه ما «سجدا» را به معنای خضوع بگیریم، حتماً رجحان دارد بر این معنا.

احتمال ششم

احتمال ششم را برخی از مفسرین گفته‌اند. احتمال ششم این است که منظور از «سجدا» یعنی با حالت خمیده و انحناء به گونه‌ای که یک نوع مراقبت هم از خود و هم نسبت به دیگران در آن باشد. برای اینکه به ذهن تقریب شود، دیده‌اید کسی که می‌خواهد با احتیاط از یک جایی کسب اطلاع کند یا می‌خواهد مثلاً به نحو محتاط‌آمیز وارد یک مکان شود، به گونه‌ای وارد می‌شود که هم اوضاع را بسنجد که مبادا کسی به او آسیب برساند و هم آمادگی پیدا کند برای ورود با احتیاط. یعنی کأن یک نوع ورود خاص که حکایت از احتیاط و مراقبت می‌کند؛ علت آن هم این بود که اینها از قبل نسبت به حضور عمالقه در این قریه نگران بودند و ترس داشتند. وقتی خداوند دستور داد که اینها وارد شوند و حضرت

۱. آلاء الرحمن، ص ۹۵.

موسی فرمان خدا را ابلاغ کرد، اینها به موسی عرض کردند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا»، گفتند تو و خدایت بروید با اینها بجنگید، بعد که اینها کارشان به سرانجام رسید، ما وارد می‌شویم. اینجا برخی احتمال دادند که چون چنین نگرانی و ترسی از عمالقه در وجود بنی‌اسرائیل بود، خداوند دستور داد با حالت خمیدگی و انحنا که به نوعی اشعار به آن حالت دقت و مراقبت و احتیاط دارد، وارد شوند.^۱

بررسی احتمال ششم

این احتمال هم خلاف ظاهر آیه است؛ اگر این حالت (بدون اشاره به خضوع و خشوع یا مثلاً حالت سجده اصطلاحی) مقصود بود، دلیلی نداشت که این تعبیر را به کار ببرد. می‌توانست از الفاظ و واژه‌هایی که به نوعی واضح‌تر این معنا را برساند، استفاده کند. لذا این خلاف ظاهر این معنا و این اصطلاح است؛ بنابراین این احتمال هم مردود است.

نتیجه

در مجموع از میان این احتمالات شش‌گانه، شاید آن احتمالی که با مجموع این آیات و سیاق این آیه و آیات قبل و بعد سازگار است، همان احتمال چهارم است که منظور خضوع و خشوع است؛ یعنی به این سرزمین با آن قداست و مبارک بودنش با این حالت وارد شوید؛ با حالت استغفار، سجده، انابه و توبه. لذا در مجموع این احتمال از میان این احتمالات قابل قبول است.

ما تا اینجا بخش سوم این آیه را ... البته یک روایتی اینجا ذیل این آیه وجود دارد: «عَنِ الْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا إِنَّ ذَلِكَ حِينَ فَصَلَ مُوسَى مِنْ أَرْضِ التِّيهِ فَدَخَلُوا الْعُمَرَانِ وَكَانَ بَنُو إِسْرَائِيلَ أَخْطَأُوا خَطِيئَةً فَأَحَبَّ اللَّهُ أَنْ يُنْقِذَهُمْ مِنْهَا إِنْ تَابُوا فَقَالَ لَهُمْ إِذَا أَنْتَهَيْتُمْ إِلَى بَابِ الْقَرْيَةِ فَاسْجُدُوا وَقُولُوا حِطَّةٌ»^۲ این زمانی بود که موسی از آن سرزمین جدا شد و بر عمران داخل شد؛ بنی‌اسرائیل خطا کردند و خداوند خواست آنها را نجات بدهد، البته به شرط اینکه توبه کنند؛ لذا فرمود «إِذَا أَنْتَهَيْتُمْ إِلَى بَابِ الْقَرْيَةِ فَاسْجُدُوا»، وقتی رسیدید به باب این قریه، خدا را سجده کنید. این ظهورش در همان معنای اصطلاحی سجده است. این کأن می‌شود یکی از احتمالات؛ منتها ما گفتیم اول سجده کنند و بعد وارد شوند؛ این با آن احتمال هم می‌سازد و این یکی از آن احتمالات است.

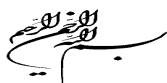
بحث جلسه آینده

بحث از این بخش تمام شد؛ ان‌شاءالله در جلسه آینده بخش چهارم را بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. التحریر و التنویر، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲. بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۱۷۸.



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۲۹ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۷ جمادی الاول ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ - بخش چهارم: «وَقُولُوا حِطَّةً» -

جلسه: ۱۵

مطلب اول: امر الزامی - مطلب دوم: معنای «حِطَّةً» - احتمالات پنج‌گانه و بررسی آنها

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

بخش چهارم: «وَقُولُوا حِطَّةً»

بخش چهارم در آیه ۵۸ دو کلمه بیشتر نیست: «وَقُولُوا حِطَّةً»، بگویید حطه. اینکه معنای حطه چیست و ما آن را بر چه معنایی باید حمل کنیم، احتمالاتی در مورد آن مطرح است که عرض خواهیم کرد. این بخش مطلب چندانی ندارد.

مطلب اول: امر الزامی

مطلب اول این است که آیا این امر، امر الزامی است یا غیر الزامی. عرض کردیم این امر، امر الزامی است. در میان اوامر چهارگانه در آیه شریفه، تنها امر به اَکَلِ نعمت‌ها الزام نداشت؛ گفتیم امر به اَکَلِ نعمت‌ها و تصرف در نعمت‌ها، امر غیر الزامی است. اما این مسلماً یک امر الزامی است؛ چون بحث استغفار و توبه و طلب آمرزش از گناهان گذشته است.

مطلب دوم: معنای «حِطَّةً»

به هر حال عمده این است که مأمور به چیست. در مورد مأمور به اینکه این قول را بگویند، چند احتمال وجود دارد.

احتمالات پنج‌گانه

پنج احتمال ذکر شده است. ممکن است برخی از این احتمالات بازگشت به احتمالات دیگر کند، اما اجمالاً این پنج احتمال و پنج معنا را ذکر می‌کنیم و بعد خواهیم گفت که از میان این معانی پنج‌گانه، کدام معنی رجحان دارد.

احتمال اول

احتمال اول اینکه خداوند تبارک و تعالی امر کرده است به توبه با یک لفظ خاص؛ یعنی خداوند می‌فرماید در حالت سجده (به معنایی که گفتیم) داخل شوند و این قول را بگویند؛ یک لفظ خاص را بگویند و این لفظ خاص، لفظ عبری باشد؛ یعنی در زبان عربی معنایش معلوم نیست. متعبد شوند به اینکه بگویند حِطَّةً.

این احتمالی است که خیلی وجه و شاهی ندارد و بعید است که منظور این باشد. البته عاصم این قول را اختیار کرده و می‌گوید این از الفاظ اهل کتاب است، همان یهودی‌ها و مثلاً به زبان عبری است و معنایش هم در عربی معلوم نیست که چیست. فوqش این است که بگوییم یک معنایی نزدیک به همین معنای آمرزش و اینها دارد.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که خداوند تبارک و تعالی از اینها خواسته که چیزی بگویند که دال بر توبه باشد؛ یعنی درخواست غفران و آمرزش گناهان؛ علت اینکه خداوند این را از آنها خواسته این است که اینها مسلماً گرفتار نافرمانی و سرکشی شده بودند؛ گناه کرده بودند، آن هم در مرئی و منظر یکدیگر؛ وقتی با اوامر الهی مخالفت کردند، این مخالفت در مرئی و منظر بود. خداوند خواسته که این بازگشت و توبه آنها به نوعی آشکار شود. چون توبه یک حالت درونی است؛ قصد بازگشت از مسیر خطا و عدم تکرار ذنب. این صفت قلبی گاهی به زبان آورده و اظهار می‌شود و گاهی به زبان آورده نمی‌شود. کسی ممکن است گناهی کند و در درون خودش توبه کند و هیچ کسی هم متوجه نشود؛ اما وقتی یک گناهی علنی و آشکار و در مرئی و منظر دیگران صورت می‌گیرد، قهراً باید بازگشت آن به نوعی آشکار شود. اینها چون در برابر خداوند آن گناه را مرتکب شده بودند و این گناه و سرکشی در واقع در مرئی و منظر دیگران بود، یعنی همه این کار را با هم کرده بودند و همه هم دیده بودند، خداوند از آنها خواست که استغفار و طلب آمرزش کنند و قصد بازگشت و توبه قلبی آنها آمیخته شود با این درخواست لسانی و همه ببینند که از آن راه خطا بازگشته‌اند.

پس طبق این احتمال، «قولوا حطه» در واقع درخواست توبه و درخواست مغفرت و طبق این احتمال، «حطه» می‌شود یک لفظ دال بر توبه.

احتمال سوم

احتمال سوم اینکه این خبر برای یک مبتدای محذوف است و بر وزن فعله مثل جلسه؛ کأن تقدیر این بوده: مسئلتنا حطه یا امرک حطه؛ درخواست ما حطه است؛ مبتدا مسئلتنا بوده که حذف شده؛ امرک بوده حذف شده، در واقع درست است اینجا مرفوع است اما در واقع منصوب بوده و اصلش هم این بوده: حط عنا، ذنوبنا حطه، خدایا گناهان ما را ببخش و ما را مورد مغفرت و آمرزش قرار بده؛ منتها به صورت رفع آمده تا معنای ثبات را برساند. این هم یک احتمال که برخی از جمله صاحب کشف به آن قائل شده است.

احتمال چهارم

احتمال چهارم که ابی مسلم اصفهانی مطرح کرده این است که امرنا حطه ای ان نحط فی هذه القرية و نستقر فیها. یعنی خداوند تبارک و تعالی فرموده که شما این را بگویید تا ما شما را ببخشاییم؛ یعنی کأن اینطور است: و قولوا حطه نغفر لکم خطایکم؛ چون در ادامه این را دارد؛ یعنی در واقع می‌خواهد بفرماید غفران و بخشش گناهان به خاطر همین قولی بوده که اینها گفته‌اند و درخواستی که داشته‌اند. این احتمال شاید احتمال ضعیفی باشد و با ظاهر آیه هم خیلی سازگاری ندارد.

احتمال پنجم

احتمال پنجم این است که معنای «قولوا حطه» گفتن این جمله است: اللهم حط عنا ذنوبنا فإننا إنما انحططنا لوجهک و ارادة التذلل لک فحط عنا ذنوبنا.

این احتمالات پنج‌گانه را فخر رازی در تفسیر کبیر^۱ ذکر کرده، این احتمالات البته در عرض هم محسوب نمی‌شوند، با اینکه ایشان اینها را به عنوان پنج احتمال ذکر کرده که قولوا حطه ففیه وجوه، پنج وجه برای آن ذکر کرده؛ اما بعضی از اینها قابل بازگشت به بعض دیگر هستند. مهم لفظ حطه است و اینکه این ترکیب چه معنایی می‌دهد. یک احتمال این است که این یک لفظ خاص عبری باشد و خداوند خواسته آنها این لفظ را بگویند؛ لفظی که معنایش برای ما معلوم نیست؛ در زبان عربی معنا ندارد ولی مثلاً معادل آن باشد. یک احتمال اینکه «حطه» لفظ دال بر طلب غفران و مغفرت است. احتمال دیگر اینکه این خبر برای مبتدای محذوف است که در واقع منصوب بوده؛ یعنی ما نطلب منك ذنوبنا یا حط عنا ذنوبنا. آن دو احتمال دیگر که اینجا وجود دارد، به نوعی به این احتمال نزدیک است.

بررسی احتمالات پنج‌گانه

پس در واقع اینجا سه احتمال بیشتر نداریم. اینکه این مغفرت و آمرزش چگونه خواسته شده، در این اختلاف است؛ اساساً آنچه اینجا امر به آن شده، استغفار با لفظ است و نه تلفظ به یک لفظ خاص. خواسته بگویند استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش کنید.

پس احتمالات متعدد است؛ شاید این احتمال که اینها امر شده‌اند به اینکه از خداوند درخواست آمرزش و مغفرت کنند، مسلّم است. اینکه در این مسئله اکتفاء به درخواست قلبی نشده، با توجه به آن توضیح و بیانی که از فخر رازی داشتیم و ایشان این را احسن الوجوه دانست؛ اینکه چون اینها اقدام به گناه و سرکشی کرده بودند و همگان بر آن اطلاع داشتند، خدا خواسته که این را به زبان هم اظهار کنند و آن حالت خضوع ضمن اینکه در قلب اینها تجلی پیدا می‌کند و توبه می‌کنند، این را به زبان هم بیاورند؛ افعال جوارحی و جوانحی تکمیل شود و همپوشانی داشته باشند.

پس به نظر می‌رسد لفظ خاصی مورد نظر خداوند بوده و امر قلبی صرف نبوده؛ یک لفظی که مربوط به زبان عبری باشد و در عربی چیزی از آن فهمیده نشود، این هم نبوده است.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. تفسیر کبیر، ج ۳ و ۴، ص ۸۹.

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ - بخش پنجم: «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» - مصادف با: ۲۳ جمادی الاول ۱۴۴۶

جلسه: ۱۶

مطلب اول: قرائت برخی کلمات آیه - مطلب دوم: «معنای این بخش» -

مطلب سوم: چگونگی ارتباط «سنزید المحسنین» و «نغفر لكم خطایاکم» - دو احتمال و نظر برگزیده

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

بخش پنجم: «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»

بخش پنجم در آیه ۵۸ این است: «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ». در مورد این بخش یک بحث مربوط به قرائت برخی از کلمات این آیه است و یک بخش هم مربوط به معنا و محتوای این آیه.

مطلب اول: قرائت برخی کلمات آیه

از جهت قرائت، در مورد دو کلمه «نغفر» و «خطایاکم» اختلاف قرائت وجود دارد.

۱. قرائت «نغفر»

حداقل چهار قرائت در «نغفر» ذکر شده است:

۱. «نغفر» که در همین قرآن‌های موجود در دست ما هم به همین شکل ذکر شده، «نغفر لكم». این را ابو عمرو و ابن المنادی نقل کرده‌اند.

۲. نافع قرائت «يُغْفِر» آورده است، یعنی «يُغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ».

۳. برخی «تغفر» نقل کرده‌اند که به غیر از نافع از اهل مدینه و برخی دیگر، به این شکل قرائت کرده‌اند.

۴. برخی هم «يُغْفَرُ» قرائت کرده‌اند.

پس چهار قرائت در اینجا وجود دارد؛ اما نکته مهم این است که علی‌رغم تفاوتی که در قرائت این کلمه وجود دارد، معنا تغییر نمی‌کند؛ چون در هر صورت سخن از غفران خداوند تبارک و تعالی است؛ اوست که می‌پوشاند، می‌بخشد و گناهان را مستور می‌کند. لذا اگر می‌فرماید «نغفر لكم»، یعنی ما می‌بخشیم بر شما؛ اما چه چیزی را، «خطایاکم» است که توضیح خواهیم داد. بر شما می‌بخشیم آن خطایا را. یا اگر می‌گوید «يُغْفِرْ لَكُمْ»، باز خداوند خطایای شما را می‌بخشد؛ یا «يُغْفَرُ لكم» باز اینجا با صیغه مجهول بحث همان غفران است. اگر «تُغْفَرُ» هم باشد، تفاوتش با «يُغْفَرُ» به حیث تأنیث و تذکیر کلمه «خطایاکم» است که به هر دو وجه قابل ذکر است.

۲. قرائت «خطایاکم»

اما در مورد «خطایاکم» هم چند قرائت ذکر شده است. منظور از «خطیئة» در واقع همان خطا، ذنب، گناه و نافرمانی و سرکشی است.

۱. «خطایاکم» این یک احتمال است؛ این قرائت کسائی است.

۲. برخی «خطیئتکم» قرائت کرده‌اند که مدّ و همزه دارد.

۳. برخی «خطیئاتکم» قرائت کرده‌اند، یعنی «نغفر لکم خطیئتکم یا خطیئاتکم».

۴. برخی «خَطَّکُم» قرائت کرده‌اند. اینجا «ی» ندارد؛ «نغفر لکم خطَّکُم» یا «خَطَّکُم». یکی دو قرائت دیگر هم ذکر شده است.

در مورد اختلاف قرائت در مورد «خطایا» هم مهم این است که معنا تغییر نمی‌کند؛ آن چند وجهی که در قرائت «نغفر» و نیز «خطایاکم» وجود دارد، هیچ کدام باعث تغییر معنا نمی‌شود.

مطلب دوم: معنای این بخش

معنای آیه این است که شما این کارها را انجام بدهید، یعنی آن سه امر یا چهار امر را؛ البته چون خطیئة در صورت تمرد معنا پیدا می‌کند و تمرد با مخالفت با امر الزامی محقق می‌شود و ما اینجا سه امر الزامی بیشتر نداریم، لذا تحقق خطیئة با مخالفت با این سه امر است؛ امر به دخول در این قریه «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»؛ امر به دخول الباب سجداً «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»؛ و امر به اینکه از خداوند آمرزش و استغفار داشته باشند و طلب غفران کنند «وَقُولُوا حِطَّةً». امر دیگر که امر به اکل و بهره‌برداری از نعمت‌های فراوان الهی است، چون امر الزامی نیست، لذا در این ماجرا اگر هم کسی استفاده از نعمت‌ها نکند، خطیئة تلقی نمی‌شود؛ هر چند ما گفتیم که چون آن امر مطابق با روحیه بنی‌اسرائیل بود، همه از آن به بهترین شکل استفاده می‌کردند. لذا مخالفت با این امر خیلی مشکل نبود که بخواهد به عنوان یک خطیئة تلقی شود و به دنبالش بخواهد بخشش و غفران تحقق پیدا کند. لذا «نغفر لکم خطایاکم» به اعتبار این سه امر و مخالفتی که با این سه امر صورت گرفته، مطرح شده است. چون اینها با این سه دستور مخالفت کردند؛ خداوند می‌فرماید اگر استغفار کنید و از خدا طلب مغفرت و بخشش کنید، ما شما را مورد بخشش و مغفرت قرار می‌دهیم «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ». اینجا بحث عمده در مورد «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» است؛ و الا آن قسمت اول خیلی مشکلی ندارد.

مطلب سوم: چگونگی ارتباط «سنزید المحسنين» با «نغفر لکم خطایاکم»

در مورد «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» این بحث و سؤال مطرح است که آیا این به دنبال «نغفر لکم» است، به این معنا که ما دو کار انجام می‌دهیم؛ از یک طرف شما را می‌آموزیم و از خطاهای شما درمی‌گذریم؛ غبارها را کنار می‌گذاریم و بعد چون این کار شما به عنوان احسان تلقی می‌شود، ما اجر و پاداش چندین برابر هم به شما می‌دهیم. این بسته به آن است که ما محسن و احسان را چگونه معنا کنیم، که حالا خواهیم گفت.

احتمال اول

یک احتمال اینکه «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» به دنبال «نغفر لكم» و مربوط به همان کسانی است که خداوند گناهان آنها را مورد بخشش قرار داده است.

احتمال دوم

احتمال دیگر این است که محسنین در اینجا یک گروه دیگری هستند غیر از آنهایی که خطایای آنها بخشیده و این یک عنایت ویژه است نسبت به برخی افراد. پس یا باید این دو را یکپارچه ببینیم و موضوع و موردش را یک صنف و گروه بدانیم، یا اینها را دو گروه و به عنوان دو کار جداگانه تلقی کنیم. این برمی گردد به اینکه ما احسان را چگونه معنا کنیم و محسن را به چه معنا بدانیم. با توجه به معنایی که برای احسان و محسن می‌کنیم، آن وقت تکلیف این دو احتمال معلوم می‌شود.

سؤال:

استاد: سؤال بسیار خوبی است که ما می‌بینیم از گناه و نافرمانی گاهی تعبیر به اثم می‌شود، گاهی تعبیر به ذنب می‌شود، گاهی تعبیر به خطیئه می‌شود، گاهی تعبیر به عصیان می‌شود. بعضی جاها سیئه داریم. این مطلب خوبی است؛ اگر فرصت شود من در مورد تفاوت اینها توضیح خواهم داد و اینکه اینجا چرا سخن از خطیئه به میان آورده، اینجا نمی‌خواهد بگوید اینها سهواً یک خطایی کردند و یک اشتباهی کردند؛ خطیئه به معنای همان گناه و نافرمانی است و اینها سبیل این نافرمانی‌ها بودند. اینکه چرا این را به کار برده، عرض می‌کنم؛ الان اصل این نکته‌ای که گفتیم را توجه بفرمایید.

دو معنا برای «محسن»

۱. اینجا احسان یک وقت به معنای لغوی خودش مورد نظر است؛ وقتی می‌گویند محسنین، یعنی به جا آورندگان عمل حسن و عمل نیکو. بر این مبنا، هر کسی هر کاری را که عمل نیکو محسوب شود، اگر انجام بدهد می‌شود محسن.
۲. اما یک احتمال و معنای دیگری اینجا وجود دارد که مبین یک وصف خاص و ویژه است و آن مربوط به کسانی است که عمل نیکو انجام می‌دهند یا به تعبیر دقیق‌تر یقین نیکو و معرفت نیکو به خداوند تبارک و تعالی دارند.

مبنای احتمال اول

طبق احتمال اول، مجموع این جمله درباره یک گروه است؛ کسانی که طلب مغفرت کردند و استغفار کردند؛ خدا هم می‌گوید اگر این کار را بکنید یعنی با حالت خضوع وارد شوید و بعد استغفار کنید، ما شما را به عنوان محسن و به عنوان کسانی که کار نیکو انجام دادید و از راه خطا بازگشتید، اجر شما و پاداش شما را زیاد خواهیم کرد؛ از باب اینکه اگر کسی یک عمل خوب انجام بدهد ما ده برابرش را به او پاداش می‌دهیم، اینجا هم همینطور است؛ به این عنوان، مجموع اینها یک جمله می‌شود.

احتمال دیگر که گفتیم اینجا قابل ذکر است، این است که می‌خواهد بگوید ما در مواجهه با بنی اسرائیل نسبت به آن دسته که خطایا و ذنب‌ها و گناهان داشتند، آنها را می‌بخشیم و از گناهان آنها می‌گذریم و نسبت به آنها که البته عده خیلی بودند و همیشه فرمان‌بردار بودند و محسن محسوب می‌شدند، در مورد آنها به طور خاص عنایت ویژه می‌کنیم و به آنها پاداش بیشتر می‌دهیم. چون اینها خطیئه نداشتند؛ خطیئه برای اغلب بنی اسرائیل بود؛ از گناهان آنها درمی‌گذریم. اما این عده قلیل که همیشه اطاعت می‌کردند و همراه جمع نبودند، ما نسبت به اینها عطا و پاداش بیشتر می‌دهیم.

این دو احتمال در مورد این بخش از آیه هست؛ هر یک از این دو احتمال هم یک شاهد و قرینه‌ای برای آن است. در یک روایتی از امام صادق(ع) وارد شده که می‌فرماید: «إِذَا أَحْسَنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ ضَاعَفَ اللَّهُ عَمَلَهُ بِكُلِّ حَسَنَةٍ سَبْعُمِائَةٍ» اگر مؤمن عملش را نیکو قرار بدهد، خداوند در برابر هر حسنه، هفتصد حسنه می‌نویسد. آن وقت در ادامه، راوی از معنای احسان سؤال می‌کند: «فَقِيلَ لَهُ وَ مَا الْإِحْسَانُ»، احسان چیست؟ امام صادق(ع) می‌فرماید: «إِذَا صَلَّيْتَ فَأَحْسَنَ رُكُوعَكَ وَ سَجُودَكَ وَ إِذَا صَمْتَ فَتَوَقَّ كُلَّ مَا فِيهِ فَسَادُ صَوْمِكَ وَ كُلَّ عَمَلٍ تَعْمَلُهُ لِلَّهِ فَلْيَكُنْ نَقِيًّا مِنَ الدَّنَسِ». امام صادق(ع) می‌فرماید: احسان این است که وقتی نماز می‌خوانی، رکوع و سجود را نیکو به جا بیاوری و هنگامی که روزه می‌گیری، پس پرهیز کنی از هر چه موجب فساد روزه تو می‌شود؛ و هر کاری که برای خدا انجام می‌دهی، باید از هر نوع آلودگی پاک باشد. معنای حسن عمل این است. محسن یعنی کسی که عملش را نیکو انجام می‌دهد. خود عمل نیکوست و آن را به وجه نیکو انجام می‌دهد؛ و الا معنا ندارد که ما بگوییم عمل زشت و عمل سوء به وجه الحسن انجام شود؛ اصلاً قابلیت ندارد که عمل سوء بخواهد به وجه الحسن صورت بگیرد. بله، صورت ظاهری آن می‌تواند حسن داشته باشد ولی اینکه واقعاً حسن باشد، این چنین نیست.

سؤال:

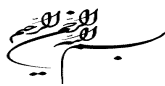
استاد: عرض کردم که در برخی از آیات آمده است؛ ... گاهی قرائتی در هر آیه وجود دارد که آنجا یک معنایی غیر از این دو دارد؛ مثلاً در برخی موارد احسان به معنای نیکی کردن به دیگران است. مثل احسان به والدین؛ احسان گاهی نسبت به نفس و نسبت به عمل خود انسان معنا دارد، عمل نیکو انجام دادن است؛ یک وقت عمل نیک نسبت به دیگران انجام دادن است. این دو معنا با هم نسبتشان عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر احسانی به دیگران خودش حسن دارد. یعنی کسی که به دیگران احسان می‌کند، محسن است؛ هم عملش نیک است و هم احسان به دیگران است. اما گاهی از اوقات عمل نیک است، اما نیکی نسبت به دیگران نیست؛ مثل کسی که نماز را با رکوع و سجود نیکو بخواند؛ این احسان به دیگری نیست، بلکه خود عمل نیک است. لذا باید توجه داشت که احسان گاهی نسبت به دیگری است؛ اما باز همان‌جایی که نسبت به دیگری حسن محسوب می‌شود، خودش فی نفسه حسن دارد. اینها در موارد مختلف معانی

متفاوتی دارند ... اگر معنای عام محسن را در نظر بگیریم، یعنی مطلق عمل نیکو. خداوند کسانی که عمل نیکو به جا می آورند را دوست دارد. حالا گاهی این نیکی علاوه بر اینکه خود عمل نیک است، به دیگران هم یک نیکی است؛ طبیعتاً می تواند این معنای عام از آن استفاده شود. علی ایحال این دو احتمال در مورد این آیه وجود دارد.

نظر برگزیده

مجموعاً به نظر می رسد که این آیه در واقع دارد به دو گروه اشاره می کند؛ یعنی قسمت اول مربوط به کسانی است که در همه این سال ها آلودگی داشتند و گناه کردند، اینجا خداوند می فرماید ما گناهان شما را می بخشیم. اما در عین حال یک اقلیتی هم بودند که در میان بنی اسرائیل، اینها در طول این سال ها به گناه و نافرمانی آلوده نشدند. خداوند اینجا در واقع می خواهد بفرماید که انجام این اوامر نسبت به آنهایی که مخالفت کردند، موجب غفران الهی است. اما برای کسانی که اهل مخالفت و نافرمانی نبودند و اطاعت می کردند، اینطور نیست که انجام این اوامر نسبت به اینها پاداشی نداشته باشد. آنها که اهل احسان بودند و همیشه هم پاداش دریافت کرده اند، اما اینجا با انجام این امور، ما زیاد می کنیم پاداش آنها را.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۶ آذر ۱۴۰۳

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش های پنج گانه آیه ۵۸ - بخش پنجم: «نغفر لکم خطایکم و سنزید المحسنین» -

مصادف با: ۲۴ جمادی الاول ۱۴۴۶

جلسه: ۱۷

مطلب چهارم: تفاوت خطیئه و الفاظ مشابه آن - ۱. «خطیئه» - ۲. «اثم»

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مطلب چهارم: تفاوت «اثم»، «ذنب»، «معصیت»، «سینة» و «خطیئه»

در جلسه گذشته وعده دادیم درباره «خطیئه» و «خطایکم» که در آیه ۵۸ آمده و تفاوت آن با برخی الفاظ مثل ذنب، اثم، معصیت، سینة، مطالبی را عرض کنیم؛ اینها از نظر معنایی نوعاً به یک معنا هستند، لکن یک تفاوت‌هایی بین اینها هست و بعضاً موجب این شده که موارد استعمال اینها فرق کند.

۱. «خطیئه»

ما از لفظ خطا یا خطایا یا خطیئه شروع می‌کنیم؛ خطیئه از ریشه خطا در مقابل صواب است. خطا در ابعاد مختلف ممکن است اتفاق بیفتد، لکن مهم این است که خطا به چه معناست و آنچه در این آیه استعمال شده چه معنایی را می‌رساند. کتب متضمن مباحث مربوط به لغات قرآنی یا کتب مربوط به فروق لغت، انواع و اقسامی برای خطا ذکر کرده‌اند. مثلاً اقرب الموارد می‌گوید خطا به سه معناست: گناه، ضد عمد و ضد صواب. گاهی خطا در مقابل عمد به کار می‌رود، مثلاً می‌گویند قتل خطایی، قتل عمدی؛ البته سهو هم به نوعی ملحق به خطاست. گاهی خطا گفته می‌شود در مقابل صواب، یعنی الاصابة الی المقصد؛ وقتی کسی به واقع می‌رسد و به هدف می‌رسند، می‌گویند مصاب است؛ یعنی کسی که به آن هدف رسیده و در مقابلش خطاکار کسی است که به مقصد نرسیده و مصاب نیست و مخطئ یا خاطی محسوب می‌شود. بین مخطئ و خاطی هم فرق است؛ ما در قرآن هم این استعمالات را می‌بینیم؛ مثلاً در آیه ۸۱ سوره بقره آمده است: «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ اینجا یک معنایی از خطیئه مدنظر است که همان گناه است و الا کسی که مثلاً به غیر عمد کاری را انجام بدهد، درباره او نمی‌گویند «فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ خطیئه در اینجا به معنای گناه است. آیه ۲۸۶ سوره بقره: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، می‌فرماید: خدایا! ما را به واسطه نسیان یا خطایمان مؤاخذه نکن. اگر ما اینجا «أَخْطَأْنَا» را به معنای گناه بگیریم، اینجا می‌توانیم بپذیریم که از خدا تقاضای عدم مؤاخذه می‌کند. اما اگر گفتیم خطا در مقابل عمد است، اینجا دو احتمال دارد؛ یک وقت می‌گوییم این آیه دلالت می‌کند که خطا هم مؤاخذه دارد، مثل نسیان؛ چون اینجا نشان می‌دهد که نسیان هم مؤاخذه دارد. آن وقت جای

سؤال است که چطور می‌شود نسیان و خطا مؤاخذه داشته باشد، پاسخ این است که نسیان و خطا تاره از روی اهمال، بی‌مبالاتی و بی‌اعتنایی است، و آخری از روی بی‌اعتنایی و اهمال نیست. به عبارت دیگر درست است که نسیان و خطا دست خود انسان نیست و انسان نسبت به آنها اختیار ندارد، اما سبب آن گاهی اختیاری است. اگر سبب نسیان و خطا را خود انسان فراهم کند، اینجا جای مؤاخذه است؛ اما اگر سبب نسیان و خطا به دست خود انسان واقع نشود، اینجا مؤاخذه معنا ندارد؛ چون به حسب قواعد شخصی که خطا می‌کند یا فراموش می‌کند، طبق حدیث رفع این اصلاً مؤاخذه ندارد. لذا اینکه از خدا تقاضای عدم مؤاخذه و عدم عقاب نسبت به نسیان و خطا می‌کند، باید حمل شود بر آن مواردی از نسیان و خطا که به سبب اهمال و بی‌توجهی و کوتاهی یا تقصیر، یک کاری از انسان سر زده است و الا لولا این سبب اختیاری، نسیان که مؤاخذه ندارد و تقاضای عدم مؤاخذه هم معنا ندارد. پس خطا در اینجا می‌تواند به معنای همان خطا در مقابل عمد باشد و می‌تواند به معنای گناه باشد؛ منتها اگر به معنای گناه باشد، باید بگوییم نسیان در کنار گناه ذکر شده باشد؛ اینکه نسیان در کنار گناه ذکر شده باشد و از خداوند درخواست عدم مؤاخذه شده باشد، این با ظاهر آیه و این معنا سازگار نیست.

برخی از مفسرین گفته‌اند: خاطئین در قرآن مجید چندین بار ذکر شده و معنای همه آنها این است که کسی عمداً خطا و گناه کرده باشد. مثل آیه ۸ سوره قصص: «إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ». خاطی به شخص گناهکار اطلاق می‌شود، اما مخطئه به کسی است که گناه کرده و معذور است؛ همان خطای در مقابل عمد؛ گناه است اما گناهی است که به خاطر آن می‌تواند عذر بیاورد. یا مثلاً در آیه «وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ»؛ اینجا هم خاطئه به معنای گناه است. در آیه ۱۶ سوره علق آمده: «نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ» اینجا خاطئه به معنای گناه است. پس در موارد استعمال شما ملاحظه می‌فرمایید که به معنای گناه آمده اعم از گناه همراه با عذر یا گناه بدون عذر. اگر گناه با عذر باشد، طبیعتاً یا مورد سؤال قرار نمی‌گیرد یا اگر هم مورد سؤال قرار بگیرد، عذر در برابر آن وجود دارد؛ اما گاهی خطاکار عذری ندارد و مسئول است و مورد سؤال قرار می‌گیرد؛ آن خطایی که مورد سؤال قرار می‌گیرد، همان گناه است که قبلاً هم اشاره شد. مثل این آیه: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا»^۱؛ اینجا هر دو را به کار برده است؛ حالا در مورد اثم هم توضیح خواهیم داد. هر کسی که خطیئه یا گناهی انجام بدهد و بعد آن را به گردن یک شخص بیگناه بیندازد، یک گناه آشکار را بر عهده گرفته است. اینجا تعبیر خطیئه به کار رفته، اما این خطیئه به کدام یک از این معانی است؟ آیا به معنای گناه است یا به معنای خطا در مقابل صواب است یا خطا در مقابل عمد؟ «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً» خطای کسی است که عذر دارد و جای سؤال نیست؛ منتها اینجا سخن در این است که کسی این خطای خودش را به گردن دیگری بیندازد، این می‌شود بهتان؛ خودش خطا کرده و به گردن دیگری می‌اندازد.

۱. سوره حاقه، آیه ۹.

۲. سوره نساء، آیه ۱۱۲.

حالا فرقی با اِثم چیست؟ اِثم یعنی گناه و یک معنای واضح و روشنی دارد؛ اِثم یعنی گناهکار، کسی به ضرر افتاده؛ در آیات قرآن کلمه اِثم و مشتقات آن نزدیک به ۵۰ بار تکرار شده است، اِثم، اِثم، اِثم، «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ اِثمٌ قَلْبُهُ»^۱، هر کسی شهادت را کتمان کند، قلبش گناهکار است؛ «وَيَلِّ لِكُلِّ اَفَّاكٍ اِثمٍ»^۲، اِثم صیغه مبالغه است، کسی که زیاد گناه می‌کند. «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِثًا»^۳. تأْثِث یعنی انداختن گناه به گردن دیگری و نسبت دادن گناه به دیگری. می‌خواهد بگوید بهشت جایی است که نه سخن بیهوده وجود دارد و نه نسبت دادن گناه به دیگران.

این لفظ و مشتقات آن به معنای کند شده، عقب افتاده؛ وقتی می‌گویند «ناقةٌ اِثمَةٌ» یعنی شتری که عقب افتاده. به گناه گفته‌اند اِثم، چون انسان به واسطه انجام آن، از خیر باز می‌ماند و عقب می‌افتد. به همین جهت به گناه می‌گویند اِثم. پس اِثم وقتی استعمال می‌شود، به جهت عقب ماندن انسان از قافله خیر و تکامل است.

کلمه خطیئه که در اینجا طبق برخی قرائات در آیه محل بحث وجود دارد، در قرآن سه بار استعمال شده است؛ یکی آیه ۸۱ سوره بقره، یکی آیه ۸۲ سوره شعراء و در یک مورد دیگر هم هست. هر کدام از این استعمالات به یکی از معانی که گفتیم؛ یا به معنای گناه است، یا به معنای خطا در مقابل عمد است، یا به معنای خطا در مقابل صواب.

بحث جلسه آینده

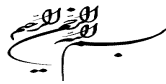
دو سه لفظ دیگر مانده؛ لفظ ذنب، معصیت و سیئه. باید اینها را بگوییم و فرقی‌های اینها را بگوییم و بعد اینجا معلوم شود که «خطایاکم» به چه معناست.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۳.

۲. سوره جائیه، آیه ۷.

۳. سوره واقعه، آیه ۲۵.



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - بخش‌های پنج‌گانه آیه ۵۸ - بخش پنجم: «نغفرکم خطایکم و سنزید المحسنین» - مصادف با: ۲۲ جمادی الثانی ۱۴۴۶

مطلب چهارم: تفاوت خطیئه و الفاظ مشابه آن - ۳. ذنب - ۴. معصیت - ۵. سیئه - جلسه: ۱۸

معنای خطایا در آیه

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

یک فاصله طولانی بین آخرین جلسه درس تفسیر پیش آمد؛ اتفاقاً موضوع سخن همین سؤالی بود که جنابعالی مطرح کرده بودید که فرق بین واژه‌های خطیئه، اثم، ذنب، سیئه و معصیت چیست. به تعطیلی ایام فاطمیه برخورد کردیم و یک هفته هم به خاطر مشکل بیماری من نتوانستم بیایم؛ یک هفته هم به خاطر تعطیلی‌ها مقدور نبود. از این پنج واژه، ما درباره خطیئه و اثم توضیحات اجمالی داریم؛ وجه ورود به این بحث هم پرسشی بود که اینجا مطرح شد بنابر پرداخت اجمالی به این دو سه واژه. معنای اثم و خطیئه اجمالاً گفته شد.

۳. ذنب

اصل واژه «ذنب» از ذَنَب به معنای دم و دنباله حیوان است. اگر بر گناه اطلاق می‌شود، بدین جهت است که گناه (حالا یا در قالب جنایت یا ظلم) دنباله و آثاری دارد، هم عقوبت دنیوی و هم عقوبت اخروی؛ حتی ممکن است انتقام مجنی علیه یا مظلوم را هم به دنبال داشته باشد. یعنی غیر از مجازات‌های دنیوی و قراردادی و مجازات اخروی، این اثر را هم دارد که مجنی‌علیه یا مظلوم، عکس‌العملی نسبت به این شخص داشته باشد و طبیعتاً این به عنوان دنباله و اثر آن عمل و گفتار و رفتار تلقی می‌شود. طبیعتاً اگر به نافرمانی و تخطی از دستور الهی، ترک واجب، فعل حرام، ذنب اطلاق می‌شود، از این منظر قابل توجه است.

۴. معصیت

معصیت به معنای نافرمانی و تمرد است؛ اصل این کلمه از عصیان و به معنای چوب است. عصیان در مقابل طاعت، به معنای نافرمانی است. شاید کناره‌گیری و جدا شدن از دیگران هم اگر با کلمه عصا یا شق العصا یا شق عصای جمعیت و اجتماع و مسلمین به کار می‌رود، از این بابت است که از جمعیت جدا می‌شود، مثل اینکه کسی با عصا جلوی کسی را بگیرد و باعث جدایی او از دیگران شود.

سیئه هم از ریشه سوء یا سَوَ و جمع آن سیئات، به معنای هر چیزی است که بدی در آن وجود دارد، هر چیزی که متصف به وصف بدی و زشتی است. این لغت که به ضم سین و فتح سین (سوء یا سَوَ)، استعمال شده در قرآن به کار رفته است؛ البته استعمال سوء بسیار بیشتر از استعمال سَوَ است. شاید حدود ۵۰ بار کلمه سوء استعمال شده، اما سَوَ حدود ۹ یا ۱۰ بار در قرآن ذکر شده است. بعضی از لغویین مثل صحاح و قاموس و اقرب، سوء را اسم و سَوَ را مصدر می‌دانند؛ البته برخی هم با این مخالف هستند؛ بحث‌هایی هم در مورد معنای متعدی و لازم آن ذکر شده است؛ مفردات راغب برای سوء یک معنای فاعلی قائل شده، یعنی هر چیزی که اندوه‌آور است. اگر کسی نسبت به دیگری یک کار ناپسند کند و باعث حزن او شود، می‌گویند ساءه؛ لذا اگر به ضم سین باشد همان معنای اسمی و فاعلی را دارد. در قرآن استعمالات این دو و اینکه در چه مواردی به ضم سین آمده و در چه مواردی با فتح، و آیا اگر معنای اسمی داشته باشد همه‌جا این معنای فاعلی دارد، بحث‌های زیادی در اینجا درباره آن صورت گرفته است.

معنای خطیئه در آیه

اما آنچه که اینجا مدنظر است، این است که ضمن اینکه تفاوت‌هایی بین این لغات یعنی ذنب، اثم، عصیان، سیئه و خطیئه وجود دارد، ... «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»؛ در مورد خطا این سؤال مطرح شد که خطا و خطیئه به چه معناست و به دنبال آن، سخن از تفاوت لفظ خطا و خطیئه که در این آیه به کار رفته، با آن چند واژه دیگر یعنی اثم، ذنب، عصیان و سیئه. ضمن اینکه همه این پنج واژه بر گناه، خطا، امر زشت و ناپسند استعمال می‌شود اما با همدیگر تفاوت‌هایی هم دارند؛ یعنی در یک جاهایی تعبیر به اثم شده، یک جایی تعبیر به ذنب شده، یک جایی تعبیر به سیئه شده، اینها همه متفاوت است. اینجا کلمه «خطایاکم» به کار رفته؛ ما گفتیم خطا سه قسم دارد:

۱. یکی اینکه یک کاری را از روی عمد و بی‌اعتنائی انجام بدهد؛ این یک خطایی است که مسئولیت‌آور است و نسبت به آن بازخواست صورت می‌گیرد. مثل آیه ۳۱ سوره اسراء: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمَّا لَقِ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِن قَتَلْتُمْ كَانَ خَطِئًا كَبِيرًا»؛ این آیه مربوط به مشرکان و کسانی است که فرزندان خودشان را با قصد و اراده می‌کشتند. اینجا ضمن اینکه قصد و اراده در این کار وجود داشت، اما در عین حال یک عمل ناشایست، ناپسند و در عین حال مسئولیت‌آور بود. اینجا به معنای عمل ناشایست و ناپسند است.

سؤال:

استاد: علی‌الظاهر مربوط به مشرکان بوده که این کار را می‌کردند ... این آیه در مورد آنها بود؛ اینکه از این آیه استفاده دیگری هم می‌شود کرد یا نه، این بحث دیگری است؛ این آیه مربوط به مشرکان بوده است.

۲. معنای دوم برای خطا این است که اینها یک کاری را انجام می‌دهند اما فی‌نفسه آن کار با قصد این عمل واقع نشده و ناشایست نیست. قصد سوء نیست بلکه نتیجه آن سوء و ناشایست است. مثل آیه ۵ سوره احزاب: «وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ اینجا در واقع می‌خواسته یک کار دیگری را انجام

بدهد، مثلاً می‌خواسته یک حیوانی را شکار کند اما یک انسان مورد اصابت قرار گرفته و از بین رفته است. پس یک معنا این است که یک کار خوب را اراده کند اما خلاف آن واقع شود.

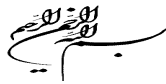
۳. در عکس معنای دوم هم عنوان خطا صدق می‌کند؛ یک کار خلاف را اراده کند اما تصادفاً یک کار خوب از آب درآید. به عبارت دیگر حُسن فعلی دارد اما حسن فاعلی ندارد.

به هر حال آنچه اینجا بر آن به عنوان «خطایاکم» تأکید شده و خداوند می‌فرماید ما خطایای شما را می‌بخشیم با این مقدمات، این در واقع خطا، به معنای اول است؛ یعنی کارهای ناشایستی که بنی‌اسرائیل از روی عمد انجام دادند؛ همه کارهایی که آنها انجام دادند، از این قبیل بوده؛ نه از قبیل دومی بوده و نه از قبیل سومی.

بحث جلسه آینده

حالا چرا تعبیر اثم و ذنب و معصیت به کار نرفته و به جای آنها این واژه را به کار برده، این نکته‌ای دارد که در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - تفاوت‌های آیه ۵۸ و آیه ۱۶۱ سوره اعراف

تاریخ: ۱۱ دی ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۹ جمادی الثانی ۱۴۴۶

جلسه: ۱۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تفاوت‌های آیه ۵۸ و آیه ۱۶۱ سوره اعراف

در آیه ۵۸ پنج بخش وجود دارد که مطالب مربوط به آنها را بیان کردیم. قبل از ورود به آیه ۵۹، ذکر یک نکته خالی از فایده نیست و آن هم تفاوت‌هایی است که بین این آیه و نظیر آن در سوره اعراف وجود دارد. چند تفاوت ذکر شده و جوهی برای این تفاوت‌ها بیان شده است. من به چند نمونه از این تفاوت‌ها اشاره می‌کنم.

تفاوت اول

در سوره اعراف که نظیر همین آیه بیان شده، خداوند فرموده: «وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ: «اما اینجا فرموده: «وَإِذْ قُلْنَا». چرا در حالی که این دو اشاره به یک حقیقت دارند، این چنین فرق وجود دارد؟

بعضی از مفسرین در مقام بیان تفاوت بین این دو فرموده‌اند: خداوند تبارک و تعالی در سوره بقره فرموده: «وَإِذْ قُلْنَا»، چون مقام، مقام ابهام‌زدایی و با عنایت به این کلام خداوند است که فرمود «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» و سپس به دنبال آن، نعمت‌های الهی یک به یک بیان شد؛ لذا فرمود «وَإِذْ قُلْنَا». اما در سوره اعراف با توجه به اینکه در گذشته توضیحی راجع به این مسئله داده شده بود، خداوند فرمود «وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ»؛ یعنی قبلاً کأن برای اولین بار وقتی داستان را می‌خواهد نقل کند، آنجا این را به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید «وَإِذْ قُلْنَا»؛ اما وقتی در مرحله بعد و در سوره اعراف می‌خواهد به این ماجرا اشاره کند، دیگر ابهامی باقی نمانده و لذا با تعبیر «وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ» ذکر شده است.

البته این پاسخ و پاسخ‌هایی که در مورد برخی تفاوت‌های دیگر ذکر شده، نوعاً استحساناتی است که مفسرین برای این تفاوت‌ها ذکر کرده‌اند؛ چه بسا وجوه دیگری هم قابل ذکر باشد.

تفاوت دوم

تفاوت دوم این است که در این آیه، خداوند می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»، امر به دخول در این قریه فرموده است؛ لکن در سوره اعراف می‌فرماید: «وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ»، اینجا سخن از سکونت است. چرا در آیه سوره بقره امر به ورود به این قریه کرده اما در سوره اعراف امر به سکونت کرده است؟

برخی مفسرین این چنین پاسخ داده‌اند که ورود به قریه و سکونت در قریه با هم ملازم‌اند؛ یعنی کسی که می‌خواهد در منطقه‌ای مستقر شود و سکونت و استقرار داشته باشد، حتماً باید وارد آن منطقه شود؛ بدون ورود و دخول در منطقه، سکونت معنا ندارد. بر این اساس، در سوره بقره که مقدم بر سوره اعراف است، تعبیر به دخول کرده است؛ اما در سوره متأخر یعنی سوره اعراف، تعبیر به «اسکنوا» کرده چون سکونت متأخر از ورود است. این هم یک وجه استحسانی برای این تفاوت است.

تفاوت سوم

یک تفاوت دیگر این است که خداوند در سوره بقره فرمود: «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»، امر به اکل را با «ف» ذکر کرده؛ اما در سوره اعراف به جای «ف» از حرف «و» استفاده کرده و فرموده: «وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ»؛ چرا اینجا حرف «ف» آورده اما در سوره اعراف حرف «و» ذکر کرده است؟

می‌فرماید: به همان دلیل که در سوره بقره فرموده «وَكُلُوا مِنْهَا رَغَدًا»، اما در سوره اعراف فرموده «فَكُلُوا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ».

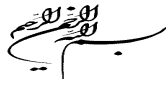
تفاوت چهارم

تفاوت چهارم این است که در آیه ۵۸ سوره بقره فرموده «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ»، ولی در سوره اعراف فرمود «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ»؛ یعنی در مورد گناهان و خطاهای بنی‌اسرائیل، یک‌جا تعبیر به خطایا کرده و یک‌جا تعبیر به خطیئات کرده است. علت این تفاوت چیست؟ می‌فرماید فرق خطایا و خطیئات در این است که جمع سالم خطیئه می‌شود خطیئات؛ در سوره اعراف فرموده «خطیئاتکم»، یعنی به صورت جمع سالم به کار برده است. در سوره بقره، «خطایاکم» جمع مکسر است. جمع سالم، جمع قلّت است؛ اما چرا در اینجا از جمع مکسر که برای کثرت است، استفاده کرده ولی در اعراف از جمع سالم که برای قلّت است استفاده کرده است؟

وجه آن این است که کلمات خداوند در سوره اعراف آمیخته با اموری است که اقتضاء بیان جود و غفران گسترده خداوند را دارد؛ لسان، لسان بیان جود و کرم الهی است و مقام بیان غفران گسترده الهی. بر این اساس، گناهان کثیره را مدنظر قرار داده است؛ یعنی با لفظی که دال بر کثرت است. اما در سوره اعراف نفرموده «و إِذْ قُلْنَا»، فرموده «و إِذَا قِيلَ» یعنی به خودش نسبت نداده است؛ چون به خودش نسبت نداده، اقتضای کلام این بوده که با جمع دال بر قلّت بیان کند. بالاخره آنجا فاعل ذکر شده و جمع کثرت به کار برده؛ اینجا فاعل (که خود خداوند بوده) ذکر نشده و جمع قلّت به کار برده و از جمع کثرت استفاده نکرده است.

اینها همه وجوه استحسانی است و چه‌بسا قابل مناقشه باشد؛ اما توجه به این تفاوت‌ها مناسب است؛ برای اینکه ما از این سنخ تفاوت‌ها در برخی موارد در آیات قرآن داریم که حکمت‌هایی در اینها نهفته است.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۷ دی ۱۴۰۳

موضوع کلی: سوره بقره

مصادف با: ۵ رجب ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - تفاوت‌های آیه ۵۸ و آیه ۱۶۱ سوره اعراف - تفاوت پنجم، ششم و هفتم -

جلسه: ۲۰

بخش‌های دوگانه آیه ۵۹ - بخش اول - مطلب اول - سه احتمال در مورد «بدل» -

احتمال اول - احتمال دوم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

خلاصه جلسه گذشته

از آیه ۵۸ مطلبی باقی مانده که آن را ذکر کنیم و ان شاء الله وارد بحث از آیه ۵۹ شویم. ما درباره تفاوت‌های این آیه با نظیر و شبیه آن در سوره اعراف سخن می‌گفتیم؛ به چهار تفاوت بین این دو آیه و وجه تفاوت اشاره کردیم. آیه ۵۸ سوره بقره این بود: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ». در سوره اعراف آیه ۱۶۱ این چنین آمده است: «وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ». همانطور که ظاهر این دو آیه نشان می‌دهد، تفاوت‌های جزئی بین این دو آیه مشاهده می‌شود؛ ما در جلسه گذشته به چهار تفاوت اشاره کردیم.

تفاوت پنجم

تفاوت پنجم این است که در سوره بقره کلمه «رغدا» ذکر شده اما در سوره اعراف بدون کلمه «رغدا» ذکر شده است. چرا در سوره اعراف «رغدا» حذف شده است؟

پاسخی که برخی از مفسرین داده‌اند، این است که خداوند تبارک و تعالی در سوره بقره فعل را به خودش اسناد داده اما در سوره اعراف فعل به خداوند اسناد داده نشده است؛ چون این چنین است، در سوره بقره کلمه «رغدا» (که به معنای فراوان و بسیار است) ذکر شده اما در سوره اعراف این کلمه نیامده است. این نظیر پاسخی است که در تفاوت چهارم گفتیم؛ در تفاوت چهارم گفتیم در آیه ۵۸ سوره بقره می‌گوید «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ» اما در سوره اعراف می‌گوید «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ». آنجا گفتیم فرق خطیئات و خطایا چیست، و وجه تفاوت بین این دو چیست؛ دقیقاً همان مطالب در این مورد هم قابل ذکر است.

تفاوت ششم

تفاوت ششم در تقدیم و تأخیر دو جزء از این آیه است؛ در سوره بقره می‌فرماید: «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً»، اما در سوره اعراف می‌فرماید: «وَقُولُوا حِطَّةً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»؛ اینجا امر به دخول و سپس قول حطه، اما در سوره

اعراف برعکس این را بیان کرده است. دلیل این تأخیر در سوره اعراف چیست؟

اینجا گفته شده با توجه به اینکه بنی اسرائیل دو گروه بودند؛ یک گروه از آنها از مذنبین و گروه دیگر غیرمذنبین، بنابراین تکلیف مذنبین و غیرمذنبین متفاوت است. گناهکاران قبل از آنکه به عبادت مشغول شوند، می‌بایست استغفار و توبه کنند تا گناهان آنها از بین برود و آنگاه به عبادت مشغول شوند؛ این هم روشن است که توبه بر گناه تقدم دارد. لذا «وَقُولُوا حِطَّةً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» با ملاحظه این گروه بیان شده است؛ اول توبه (معنای حِطَّة را هم گفتیم که به چه معناست) و بعد هم دخول در باب در حال سجده؛ یعنی اول توبه و بعد عبادت. اما کسانی که مذنب محسوب نمی‌شدند، چون عده اندکی در بنی اسرائیل گرفتار گناه و ذنب نبودند، آنها اول به عبادت می‌توانستند مشغول شوند؛ لذا تقدم عبادت بر توبه در مورد آنها هیچ محذوری ندارد. اصل اینکه توبه در مورد آنها ممکن است و حتی اهل عبادت هم می‌توانند توبه کنند، یک امری است که نه تنها محذوری ندارد بلکه مطلوب است.

با ملاحظه این مطلب که یک گروه می‌بایست اول توبه و بعد عبادت کنند، و گروه دوم می‌توانستند اول عبادت داشته باشند و بعد توبه، در سوره اعراف که فرموده «وَقُولُوا حِطَّةً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» ناظر به گروه مذنبین است؛ یعنی کسانی که گناهکار بودند. اینها طبیعتاً اول باید استغفار می‌کردند و سپس اهل عبادت می‌شدند. اما در سوره بقره فرمود: «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً»، اینجا مخاطب را گروه غیرمذنبین فرض کرده است. لذا گویا حکم یک گروه را در سوره بقره فرموده و حکم گروه دیگر را در سوره اعراف ذکر کرده است.

تفاوت هفتم

آخرین تفاوتی که بین این دو آیه وجود دارد، در ذیل این آیه است؛ در سوره بقره می‌فرماید: «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»، اما در سوره اعراف بدون «و» می‌فرماید: «سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ». چرا یک‌جا بدون «و» و یک‌جا با «و» ذکر کرده است؟ این در واقع برمی‌گردد به یک نکته ادبی؛ در سوره اعراف فرموده «وَقُولُوا حِطَّةً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» یعنی اول اشاره به توبه و بعد دخول در حال سجده که اشاره به عبادت دارد. برای این دو امر، دو جزاء هم ذکر شده است؛ یکی «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ» و دیگری «سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ». یعنی کأن «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ» در مقابل «وَقُولُوا حِطَّةً» واقع شده؛ «سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» در مقابل «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»، یعنی دو امر و دو جزاء. هر یک از اینها در مقابل دیگری قرار گرفته است. اما در سوره بقره می‌فرماید: «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»؛ اینجا مجموع مغفرت و زیاده برای محسنین، در مقابل مجموع قرار گرفته «وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ» قرار گرفته است. چون این مجموع در مقابل آن مجموع است، لذا اینجا کلمه «و» آورده است.

پس علت اینکه در سوره بقره با «و» آمده و در سوره اعراف بدون «و» آمده، این است که آنجا دو جزاء است در مقابل دو امر، اینجا مجموع در مقابل مجموع قرار گرفته است.

البته این تفاوت‌هایی که اشاره شد، بین آیه ۱۶۱ سوره اعراف و آیه ۵۸ سوره بقره است؛ در ادامه بین آیه ۱۶۲ سوره

اعراف و آیه ۵۹ سوره بقره، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد. بعد از تبیین و تفسیر آیه ۵۹ شباهت‌های این دو آیه معلوم می‌شود؛ تفاوت‌های این دو آیه را هم بعداً اشاره می‌کنیم. این تقریباً حاصل مطالبی بود که در مورد آیه ۵۸ ذکر کردیم.

بخش‌های دوگانه آیه ۵۹

اما آیه ۵۹: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». این آیه مشتمل بر دو بخش و هر بخش مشتمل بر مطالبی است.

بخش اول: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ». حداقل سه مطلب باید درباره این بخش ذکر کنیم.

بخش دوم: «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». بخش دوم هم مشتمل بر چهار مطلب است. یعنی مجموعاً در آیه ۵۹ باید هفت مطلب را ذکر کنیم.

بخش اول

معنای بخش اول روشن است؛ در آیه ۵۸ سخن از دستورات خداوند به بنی‌اسرائیل است؛ بعد از آن مقدمات که امر به دخول در این قریه می‌کند، امر به استفاده از نعمت‌های فراوانی که آنجا وجود دارد و کیفیت ورود و دخول در آن را هم معلوم می‌کند که چند احتمال در آن بود. در آیه ۵۹ به عکس‌العمل بنی‌اسرائیل در مقابل این دستورات اشاره می‌کند. فرض کنید یک فرمانی مشتمل بر چند دستور از ناحیه خداوند صادر شده اما در مقابل، اینها با این فرمان‌ها مخالفت کرده‌اند. مخالفت هم نه نسبت به همه آن اوامر؛ امر اول که امر به ورود در قریه بود، اطاعت شد. چون امتثال آن امر مشکل و زحمتی نداشت؛ وارد قریه می‌شدند، آن هم با توجه به از بین رفتن موانع و خطراتی که آنها را تهدید می‌کرد؛ دیگر برای ورود به این قریه (حالا اریحا یا بیت‌المقدس) دیگر خطر و مشکلی نبود. «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا» امر دوم هم امر الزامی نبود اما به هر حال رخصت در استفاده از نعمت‌های فراوان آن منطقه بود؛ دلیلی نداشت که با این امر مخالفت کنند؛ می‌خواستند از خوردنی‌ها و از همه نعمت‌های آنجا استفاده کنند. اما آن امری که اینها می‌توانستند در آن عناد و لجاجت خودشان را نشان بدهند، امر به دخول الباب سجدا و اینکه حطه بگویند؛ آن دو امر اول به نفع آنها بود و مطابق با میل آنها بود و زحمتی نداشت، لذا دلیلی برای لجاجت و عناد در آن وجود نداشت؛ لجاجت‌ها و عنادها معمولاً در جاهایی آشکار می‌شود که نفعی برای خود شخص نداشته باشد. لذا می‌گوید «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»، اولین کاری که کردند، تبدیل کردند آن قولی را که به آنها گفته شده بود؛ این قول را تبدیل به قول دیگری کردند.

مطلب اول: معنای «بَدَّلَ»

مطلب اولی که بعد از توضیح کلی در اینجا به آن اشاره می‌شود، «بَدَّلَ» است که به چه معناست. سه احتمال اینجا قابل ذکر است.

احتمال اول

احتمال اول، تبدیل لفظی است؛ یعنی مخالفت در آن لفظی که خداوند فرموده است. ما قبلاً هم در بیان قسمت اول آیه ۵۸ اشاره کردیم.

پس یک احتمال این است که بدل آن قول را؛ مثلاً به جای اینکه بگوید حطه، گفتند حنطه؛ در حالی که باید عین لفظ را می گفتند. ما توضیح دادیم که حطه به چه معناست؛ آیا یک واژه عربی است یا عبری و مقصود از آن چه بوده است. مثلاً اینها باید می گفتند حطه اما می گفتند حنطه. واقعاً بنی اسرائیل آدم‌های عجیبی بودند؛ یعنی همین کلمه حطه را بازی در آوردند و چیز دیگری گفتند. این تبدیل لفظی بود.

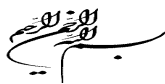
احتمال دوم

احتمال دیگر این است که این تبدیل عملی است؛ یعنی مخالفت عملی. اگر مقصود مخالفت عملی باشد، یعنی اینکه اینها باید استغفار می کردند اما استغفار نکردند، باید توبه می کردند اما نکردند؛ باید با حالت تواضع و خضوع وارد آن قریه می شدند، اما سرها را بالا گرفتند و با گردن کشیده وارد قریه شدند. این مخالفت عملی است. مخالفت لفظی یعنی به جای اینکه بگویند حطه، گفتند حنطه؛ لفظ را تغییر دادند. حالا در اینکه آن چیزی که جایگزین حنطه کردند چیست، خود مفسرین اینجا چندین قول را ذکر کرده‌اند. اینها براساس برخی روایات است که بعداً عرض خواهیم کرد.

بحث جلسه آینده

در «بدل» یک احتمال دیگر هم وجود دارد. حال اینکه کدام احتمال رجحان دارد، این را ان شاء الله در جلسه آینده دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ دی ۱۴۰۳

مصادف با: ۶ رجب ۱۴۴۶

جلسه: ۲۱

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: بخش‌های دوگانه آیه ۵۹ - بخش اول - مطلب اول - سه احتمال در مورد «بدل» -

احتمال سوم - نظر برگزیده

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

خلاصه جلسه گذشته

در بخش اول از آیه ۵۹ چند مطلب وجود دارد؛ سخن درباره مطلب اول بود که مربوط به کلمه «بدل» است: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ». ما عرض کردیم چند احتمال در این مورد قابل ذکر است؛ دو احتمال را بیان کردیم. دو احتمالی که اشاره کردیم، یکی اینکه منظور از «بدل» تبدیل لفظ بود؛ یعنی اینکه لفظ حطه که مأمور به بود تبدیل به لفظ دیگری شد. احتمال دوم اینکه مخالفت عملی باشد؛ یعنی در کیفیت ورود به قریه و مثلاً اینکه از این باب باید وارد می‌شدند ولی از باب دیگری وارد شدند یا آن حالت خضوع و خشوعی که در هنگام ورود باید به خود می‌گرفتند، با این حالت نبود.

سؤال:

استاد: عمده اینها برگرفته از روایات است.

احتمال سوم

احتمال سومی هم در اینجا وجود دارد و آن اینکه هم مخالفت در قول و هم مخالفت در عمل از خود نشان دادند؛ یعنی هر دو نوع مخالفت و هر دو نوع تبدیل، هم تبدیل لفظ حطه به یک لفظ دیگر و هم از نظر عملی. دو روایت، یکی از جوامع روایی شیعی یعنی از تفسیری که منسوب به امام عسکری (ع) است و یکی هم از اهل سنت نقل می‌کنم. روایت اول: تفسیر صافی از تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) اینطور نقل کرده که مخالفت بنی اسرائیل به این ترتیب بود که وقتی به باب القرية رسیدند، دیدند که این باب به اندازه‌ای ارتفاع دارد که نیازی به تذلل و خضوع و خشوع و خم شدن و ورود به حالت سجده ندارد. چون امر شده بود «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»، کیفیت ورود را برای بنی اسرائیل معین کرده بود. آنها وقتی به این باب رسیدند، مشاهده کردند که ارتفاع این در به حدی است که نیازی به ورود به این حالت نیست. بعد تعجب کردند و گفتند که تا چه زمانی موسی و وصی او یوشع، ما را مسخره می‌کنند؟ وقتی که ارتفاع در به گونه‌ای است که می‌توان راحت از آن عبور کرد، چرا ما با این حالت وارد شویم؟ لذا دو کار انجام دادند؛ اولاً به جای

اینکه از طرف صورت وارد باب شوند، از پشت وارد شدند؛ مثل اینکه عقب عقب وارد شوند؛ یا مثلاً از باب دیگری وارد شدند، آن هم به صورت عادی، نه سجداً. یعنی از نظر عملی در واقع دو تبدیل انجام دادند. از نظر لفظی هم اگر مأمور بودند که کلمه «حطه» را بگویند، اینها از کلمه دیگری استفاده کردند که طبق آنچه که در روایت آمده، معنای آن گندم سرخ «حنطة حمراء» بوده است.^۱

روایت دوم: در روایتی که صحیح مسلم از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل کرده، می گوید آنها از پشت کشان کشان داخل باب شدند و به جای اینکه حطه بگویند، «حبة فی شعرة» می گفتند، یعنی گندمی که در آن پوسته زرین خودش قرار دارد. این نقل هم تقریباً نزدیک به نقلی است که در تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) آمده است؛ هم تبدیل عملی و هم تبدیل قولی کردند؛ دو نوع مخالفت یعنی در عمل و در لفظ یعنی این کلمه و واژه را هم تغییر دادند و کلمه دیگری به کار بردند. پس در مورد «بدل» سه احتمال می توانیم ذکر کنیم؛ یکی تبدیل لفظی، دوم تبدیل عملی و سوم تبدیل لفظی و عملی که هر دو با هم انجام شده باشد.

اما اینکه این احتمالات یا این سه وجهی که ذکر کردیم، بر چه اساسی مطرح شده، عمدتاً براساس نقل ها و روایات است. سؤال:

استاد: «ف» تفریع هم باشد، این صحیح است؛ برای اینکه قبل از این امر کرده و می گوید «وَادْخُلُوا الْاَبَابَ سَجْدًا وَقُولُوا حِطَّةً»، دو تا امر است، یکی مربوط به قول و یکی هم مربوط به نحوه ورود؛ حال اینکه آیا این بدل ناظر به همین دو امر مذکور در ماقبل «ف» است یا مجموع دستورات قبلی؟ ظاهر این است که این مربوط به همین دو امر اخیر است؛ این را هم روایاتی که در این رابطه وارد شده، تأیید می کند. چون مراحل از مخالفت ها در مورد اوامر الهی قبلاً ذکر شده است؛ اینکه خداوند فرمود و اینها چه کردند، حتی عذاب هایی که برای آنها نازل می شد هم ذکر شده است. در این مرحله خداوند سه دستور الزامی داده است: اصل ورود، استغفار و کیفیت ورود. امر به «کلوا» را هم گفتیم که امر الزامی نیست. آیه می خواهد بگوید در همین مورد هم اینها تبدیل کردند. می گوید «الذین ظلموا»؛ این «ظلموا» می تواند به اعتبار مخالفت های گذشته آنها باشد؛ هر چند می تواند به اعتبار خود همین تبدیل هم باشد، ولی ظهورش در این است که «الذین ظلموا» یعنی آن دسته از بنی اسرائیل که همواره مخالفت می کردند و به خودشان و خداوند ظلم می کردند، بدل قولاً. لذا «الذین ظلموا» به تعبیر برخی شامل مطیعین از بنی اسرائیل نمی شود، که حالا این را بعداً توضیح خواهیم داد. بنابراین ظاهرش این است که «بدل» ناظر به اوامر و دستوراتی است که در همین آیه ذکر شده است.

نظر برگزیده

اینکه از این سه احتمال، کدام یک مورد نظر است، از یک طرف چه ما «ف» را فاء تفریع بگیریم چه عاطفه، بدل می تواند ناظر به همه اینها باشد. اما آنچه که شاهد بر احتمال اول است، «قولاً غیر الذی» است؛ با اینکه طبق برخی از روایات این

۱. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۱.

تبدیل و مخالفت حتی از نظر عملی هم بوده، لکن اینکه می‌فرماید «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»، بدّل قولاً، قول را تبدیل کردند، آن قولی که به غیر از آن قولی بود که به آنها گفته شده بود. این به نظر برخی شاهد بر این است که این تبدیل، تبدیل لفظی است. شاید روایات اغلب این معنا را تأیید کند؛ یعنی می‌خواهد بگوید اینها کأن حتی در حد گفتن یک لفظ، این را تبدیل کردند؛ این به این معنا نیست که در ابعاد دیگر مخالفت نکردند؛ مخالفت صورت گرفته؛ به جای اینکه با حالت سجده بروند، با حالت عادی رفتند و به پشت وارد شدند، اینها همه به جای خود؛ اما برای اینکه اوج دنائت و پستی و رذالت و عناد و لجالت آنها را با خداوند تبارک و تعالی برسانند، کأن می‌خواهد بگوید این لفظ را که مأمور بودند بگویند و این اصلاً هیچ زحمتی بر آنها نداشت، همان را هم تغییر دادند. حطه را مثلاً به حنطه تبدیل کردند؛ این دیگر اوج و نهایت عناد و سرکشی این جماعت را می‌رساند.

لذا به نظر من از میان این سه احتمال، آنچه با ظاهر آیه سازگارتر است و شاید «قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» ظهور بیشتری در این دارد این است که تبدیل در لفظ و قول بوده است. غرض هم این است که آنها با آنکه همه چیز برای آنها مهیا شد و امر به ورود در قریه شدند و همه امکانات و نعمت‌ها برای آنها مهیا و فراهم شد، باز هم مخالفت کردند؛ دو سه دستور به آنها داده شد، اما آنها حتی ساده‌ترین دستور و سهل‌ترین امر را هم نادیده گرفتند و حتی این قول را هم تبدیل کردند. به نظر می‌رسد از میان این سه احتمال، احتمال اول اولی است؛ البته این به معنای آن نیست که نسبت به دو امر دیگر مخالفت نکرده‌اند.

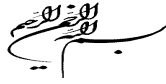
سؤال:

استاد: عرض کردم با توجه به نکته‌ای که من اینجا بیان کردم، به نظر می‌رسد این بیشتر بر همان قول منطبق می‌شود.

بحث جلسه آینده

دو سه مطلب دیگر در مورد این بخش از آیه باقی مانده که ان شاء الله در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۹ رجب ۱۴۴۶

جلسه: ۲۲

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: بخش‌های دوگانه آیه ۵۹ - بخش اول - مطلب دوم - مطلب سوم -

بخش دوم: «فانزلنا علی الذین ظلموا..» - مطلب اول

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

به دلیل قطع برق در این ساعاتی که جلسه تفسیر برگزار می‌شد، یک وقفه نسبتاً طولانی بین جلسات افتاد؛ امروز هم با توجه به اینکه دیدیم این وقفه افتاده و در عین حال ممکن است قطعی برق هم استمرار پیدا کند، بنا را بر این گذاشتیم که این جلسات را ولو خیلی از نظر نور مناسب نیست، ادامه بدهیم.

در مورد آیه ۵۹ گفتیم چند مطلب قابل ذکر است. مطلب اول درباره «بدل» بود و اینکه اساساً این تبدیل در چه امری اتفاق افتاد و بعضی از مطالب مرتبط با آن ذکر شد.

مطلب دوم

مطلب دوم درباره «الذین ظلموا» است؛ آیه قرآن این بود: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ». البته مطلب دوم، از بخش اول آیه ۵۹ است؛ چون گفتیم آیه ۵۹ دو بخش دارد و ما فعلاً در بخش اول بحث می‌کنیم. در مورد «الذین ظلموا» دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: اینکه این برای اشاره به اخراج غیر ظالمان از نزول عذاب و کیفر و رجز است؛ چون در بخش دوم می‌فرماید: «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا». اینجا می‌خواهد بگوید کسانی که ظلم کردند، قول را تبدیل کردند به غیر آن چیزی که به آنها گفته شده بود. بعد در ادامه هم سخن از نزول عذاب بر همان گروه است. کأن می‌خواهد عده‌ای را خارج کند که نه قول خداوند را تبدیل کردند و نه عذاب و رجز بر آنها نازل شد.

احتمال دوم: اینکه «الذین ظلموا» اشاره به علیت و سببیت ظلم برای نزول عذاب الهی از آسمان است؛ یعنی کار آنها ظلم بود و چون ظلم کردند، رجز از سماء بر آنها نازل شد. این معنایش آن است که ظلم از ناحیه هر کسی که اتفاق بیفتد، می‌خواهد از بنی اسرائیل باشد یا از آل فرعون، کیفر و عقاب دارد و مشمول عقوبت الهی واقع می‌شود. پس ظلم مطلقاً ناپسند است از ناحیه هر کسی که واقع شود؛ عقاب و عذاب هم دارد.

مطلب سوم که برخی از مفسرین به آن تنبه داده‌اند، مربوط به «قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» است. اینجا خداوند تبارک و تعالی می‌توانست به جای این جمله بفرماید: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الْقَوْلَ بغيره»، آنهایی که ظلم کردند، قول را به غیر آن تبدیل کردند؛ این روان‌تر بود، ولی تغایر جدی و تباین کلی بین مبدل و مبدل‌منه به وجود نمی‌آمد. لکن غرض بیان تغایر بین قولی که به گفتن آن مأمور شده بودند و آن قولی که آنها گفتند بوده و لذا فرموده «غیر الذی قیل لهم» این کأن یک تأکید جدی روی مغایرت بین مأموریه و مآتی‌به است؛ یعنی می‌خواهد بگوید کمال تغایر و تباین بین آنچه که خداوند به آنها امر کرده بود و بین آنچه که آنها بدان اتیان کرده بودند، وجود داشت. این مطلبی است که در تفسیر المنار^۱ و برخی از تفاسیر دیگر به آن اشاره شده که این مثلاً اوج تغایر را می‌رساند.

اما واقع این است که خیلی نمی‌توان این جهت را از این جمله بدست آورد. بگوید «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» یا می‌گفت «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الْقَوْلَ بغيره». درست است «قول الذی قیل لهم» هم به جهت امر الهی اشاره می‌کند، اینکه یک قولی به آنها گفته شد اما آنها غیر آن را گفتند؛ اگر می‌فرمود «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الْقَوْلَ بغيره» این خیلی آن جهت امر و دستور در این جمله منعکس نشده بود؛ هر چند قبل از آن اشاره به آن قول شده است. به هرحال خیلی این جهت روشن نیست که اگر مثلاً به این شکل گفته شود، این تأکید بر مغایرت است و اگر به صورت «القول بغيره» گفته شود، چندان تأکیدی روی مغایرت دیده نمی‌شود.

این درباره بخش اول از آیه ۵۹ بود.

بخش دوم: «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»

ما در این بخش باید چند مطلب را بیان کنیم.

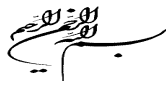
مطلب اول

مطلب اول در مورد «أَنزَلْنَا» و اینکه بحث از نزول عذاب است؛ می‌فرماید ما از آسمان رجز را نازل کردیم. معنای «أَنزَلْنَا» روشن است؛ اما آیا لفظ دیگر و واژه دیگری هم می‌توانست اینجا بگوید؟ در موارد مشابه و آنجایی که عقاب و عذابی را متوجه یک قوم می‌کند، چه تعبیری به کار می‌برد؟ تعبیراتی که برای فرود عذاب و عقاب (چه آسمانی و چه زمینی) به کار می‌رود، نوعاً همین است؛ نزول عذاب، ما عذاب نازل کردیم، بحث نزول عذاب را در خیلی از تعبیر نمی‌بینیم؛ می‌گوید «یُعَذِّبُهُمْ»، «نُعَذِّبُهُمْ»، «عَذِّبَهُمْ»، اینکه خداوند اینها را عذاب کرد یا عذاب می‌کند یا در آینده اینها را عذاب می‌کند؛ گاهی این تعبیر به کار می‌رود که وعده عذاب می‌دهد یا می‌گوید «عَذِّبْنَاهُمْ»، ما اینها را عذاب کردیم. در بسیاری از موارد از فعل «عَذَّبَ» و «یُعَذِّبُ» و امثال اینها استفاده می‌کند. اما گاهی هم بحث از انزال عذاب است؛ چه فرقی بین این دو وجود دارد؟ نزول عذاب یا خود عذاب را مستقیماً بیان کرده‌اند؛ آیا این بین اینها فرقی هست یا نه؟ بعضی‌ها فرقی ذکر کرده‌اند

۱. المنار، ج ۱، ص ۳۲۴.

که ان شاء الله در جلسه آینده به آن اشاره خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۲۰ رجب ۱۴۴۶

جلسه: ۲۳

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: بخش‌های دوگانه آیه ۵۹ - بخش دوم: «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...» - مطلب اول -

مطلب دوم - مطلب سوم - سه احتمال در «بما كانوا يفسقون»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالْعَنَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

ادامه مطلب اول

عرض کردیم در بخش دوم آیه، چند مطلب وجود دارد؛ بخش دوم این بود: «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». مطلب اول درباره «انزلنا» بود؛ گفتیم چرا تعبیر به «انزلنا» کرده است. ما گاهی می‌بینیم نزول عذاب، بدون کلمه انزال ذکر شده؛ گاهی کلمه ارسال ذکر شده؛ گاهی نه انزال و نه ارسال، هیچ کدام ذکر نشده است. اینجا رجز به معنای عذاب است؛ بعضی از لغویین گفته‌اند رجز، اضطراب موجب عذاب است؛ این را بعداً توضیح می‌دهیم. لذا در اینکه مراد، عقوبت و مجازات بنی‌اسرائیل است تردیدی نیست. اما چرا تعبیر انزال کرده است؟ جالب است که خداوند متعال در سوره اعراف تعبیر «أرسلنا» آورده است؛ چه فرقی بین این دو است؟ همانطور که تفاوت‌های آیه ۵۸ سوره بقره با سوره اعراف را ذکر کردیم، در آیه ۵۹ هم این تفاوت‌ها را با نظیرش در سوره اعراف ذکر خواهیم کرد. یکی از آنها همین تعبیر «انزلنا» و «أرسلنا» است. اینجا گفته شده که انزال افاده حدوث رجز در ابتدای امر دارد؛ اما ارسال افاده تسلط عذاب و رجز بر آنهاست که این در آخرت اتفاق می‌افتد. این را فخر رازی گفته است.^۱ فرق این دو این است که ارسال حکایت از دربرگرفتن، شمول و فراگیر شدن عذاب می‌کند؛ «أرسلنا علیهم» کأن می‌خواهد بگوید یک کاری کردند که این عذاب همه را دربرگرفت؛ یعنی کاملاً مسلط شد بر آنها و آنها به کلی مستأصل شدند. شاید این حالت در آخرت اتفاق بیفتد. اما انزال در واقع به مرحله حدوث عذاب توجه دارد؛ آغاز یک گرفتاری با نقطه فراگیر شدن آن فرق می‌کند. پس «انزلنا» در واقع به معنای این است که بعد از این اتفاقات و کارهایی که بنی‌اسرائیل کردند، آنجا ما یک عذابی را بر آنها نازل کردیم؛ یعنی شروع کردیم به وارد کردن عذاب بر آنها.

مطلب دوم

رجز را اینطور معنا کرده‌اند: «الاضطراب الموجب للعذاب»؛ یعنی یک حالت اضطراب در آنها که موجب عذاب برای آنها

۱. تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۱۹۴.

شود. حالا این اضطراب خودش عذاب است؛ یعنی واقعاً بدترین عذاب‌ها برای انسان، اضطراب و افسردگی و تلاطم روحی است. اگر کسی از بهترین نعمت‌ها هم بهره‌مند باشد اما آرامش روحی نداشته باشد، مثل آن است که در جهنم زندگی می‌کند؛ اما در مقابل، کسی از بسیاری از امکانات محروم است، ولی طمأنینه و آرامش روحی دارد، او گویا خود را در بهشت احساس می‌کند. لذا اگر پرده‌های ظاهری زندگی کنار برود و ظواهر معیار قضاوت برای خوشبختی و بدبختی انسان‌ها نباشد، چه بسیار انسان‌هایی که از امکانات مادی بسیار خوبی بهره‌مند هستند اما در عین حال لحظه‌ای آرامش ندارند؛ و چه بسیار انسان‌هایی که با حداقل امکانات زندگی می‌کنند اما واقعاً احساس سعادت و خوشبختی دارند. لذا اگر رجز را به معنای اضطراب بگیریم، طبیعتاً این خودش عذاب است یا موجب عذاب؛ هر دو قابل استعمال است؛ بگویم رجز موجب عذاب است، بدین معنا که یک اضطرابی در انسان است که بدترین عذاب‌ها را به دنبال دارد.

درباره معنای رجز برخی روایات از قول رسول مکرم اسلام (ص) نقل شده که این رجز عبارت از بیماری طاعون است؛ این روایت در مجمع البیان^۱ است: «قال النبی (ص) فی الطاعون أنه رجز عذب به بعض الأمم قبلکم»، طاعون عذابی بود که بعضی از امت‌ها قبل از شما به آن عذاب شدند. بر این اساس می‌توانیم بگوییم چه‌بسا بنی‌اسرائیل همان بعض الأمم هستند که رسول خدا (ص) در این روایت به آن اشاره کرده است. البته در جوامع روایی اهل سنت هم بعضاً این معنا ذکر شده که رجز به معنای طاعون است.

به دنبال این بحث‌هایی مطرح شده که چند نفر از بنی‌اسرائیل در اثر این بیماری از بین رفتند؛ عدد هم ذکر شده، مثلاً تا هفتاد هزار نفر را گفته‌اند؛ بعضی‌ها عددهای کمتری را ذکر کرده‌اند. به هر حال یک احتمال در مورد رجز همین است که در روایت به آن اشاره شده است. هرچند این روایات از نظر سندی ممکن است چندان قوی و معتبر نباشند..

به هر حال رجز با توجه به تنوینی که بر سر آن آمده، یک عذاب هولناک و عظیم بوده است. حالا ما این را یا اضطراب معنا کنیم یا طاعون یا اصلاً غیر از این دو، مهم این است که به خاطر کارهایی که آنها کردند، خداوند آنها را این چنین مورد عذاب قرار داد.

سؤال:

استاد: یعنی اگر مثلاً این بیماری‌ها مثل طاعون فراگیر شود و واگیر داشته باشد و به سرعت باعث هلاکت جمعیت شود، معلوم است که موجب اضطراب هم می‌شود؛ یعنی خیلی از هم قابل تفکیک نیست.

مطلب سوم

مطلب سوم مربوط به قسمت پایانی بخش دوم است؛ یعنی «بما کانوا یفسقون». نمی‌گوید «بما یفسقون» بلکه می‌گوید «بما کانوا یفسقون». وقتی «کان» بر سر فعل مضارع درمی‌آید، به معنای استمرار است؛ کان یضرب یعنی او می‌زد، استمرار یک امر در زمان گذشته را می‌رساند. لذا «بما کانوا یفسقون» دلالت بر استمرار فسق اینها دارد؛ اینها فسق می‌کردند، نه

۱. مجمع البیان، ج ۲۱، ص ۲۴۸.

اینکه یک بار فسق کردند و تمام شد؛ اینها فسق مستمر داشتند.

سؤال این است که اینکه می‌گوید «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» با «الذین ظلموا» چه ارتباطی دارد؟ چون اینجا سخن از نزول عذاب است؛ گفتیم نزول عذاب هم به خاطر ظلم است. گفتیم یک احتمال در مورد «الذین ظلموا» این است که اشاره می‌کند به علت نزول عذاب؛ علت اینکه ما عذاب را نازل کردیم این است که اینها ظلم کردند. می‌خواهد بگوید ظلم از ناحیه هر کسی باشد، ولو از ناحیه بنی‌اسرائیل، موجب عذاب می‌شود؛ اینطور نیست که فقط ظلم آل فرعون موجب عذاب شود. ظلم آنقدر قبیح است که هرکسی مرتکب شود، ولو از بنی‌اسرائیل هم باشد، موجب عذاب می‌شود. به هر حال اینجا چند احتمال وجود دارد:

۱. «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» اشاره می‌کند به اینکه علت نزول رجز از آسمان، استمرار در ظلم و فسق بوده است. «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» می‌خواهد استمرار فسق و ظلم آنها را برساند؛ یعنی آنها دست از معصیت برنمی‌داشتند و توبه نمی‌کردند و دائماً در حال فسق بودند؛ این باعث شد که این عذاب نازل شود. می‌خواهد بگوید ما به صرف یک گناه و فسق، عذاب نازل نمی‌کنیم؛ عذاب به این دلیل نازل شد که آنها فسق می‌کردند اما توبه نمی‌کردند. به عبارت دیگر نزول رجز بر این جماعت نه صرفاً به خاطر این است که امر به دخول خاضعانه در قریه را نادیده گرفتند، نه اینکه صرفاً به خاطر این باشد که حطه را به لفظ دیگری مبدل کردند، این چیزها نیست؛ بلکه به خاطر ادامه و استمرار فسق و معصیت آنهاست و ما اگر آنها را الان عذاب می‌کنیم، به خاطر ظلم و فسق آنهاست، نه فقط به خاطر مخالفت با این دو امر «ادخلوا فی هذه القرية» و «قولوا حطه».

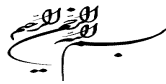
۲. احتمال دیگر این است که «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» می‌خواهد بگوید اینها واقعاً ظلم‌شان شدید بود؛ یعنی ذکر «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» بعد از «الذین ظلموا» مشعر به غلو و افراط آنها در ظلم و شدت ظلم آنهاست؛ یعنی ظلم آنها نه فقط در حد یک معصیت عادی بلکه به حد خروج از بندگی خدا رسیده بود. یعنی می‌خواهد بگوید درجه بالای ظلم آنها باعث نزول عذاب شد.

۳. یک احتمال هم این است که «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» عبارت آخری «الذین ظلموا» است؛ یعنی تعبیر دیگری است و معنا با هم متفاوت نیست؛ این یک معنای جدیدی را افاده نمی‌کند؛ و یشهد علی ذلک که در سوره اعراف به جای «یفسقون» این چنین آمده: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلُمُونَ»^۱.

پس این سه احتمال در مورد «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» قابل ذکر است. حالا اینکه کدام یک از این معانی رجحان دارد، با توجه به آنچه که در سوره اعراف آمده، می‌تواند اشاره به استمرار ظلم یا شدت ظلم باشد؛ اما با توجه به شباهتی که در آیه سوره اعراف با این آیه وجود دارد، بعید نیست که بگوییم این عبارت آخری «یظلمون» است.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۲.

«والحمد لله رب العالمين»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۵ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۴ شعبان ۱۴۴۶

جلسه: ۲۴

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۸ و ۵۹ - تفاوت‌های آیه ۵۹ و آیه ۱۶۲ سوره اعراف - آیه ۶۰ - بیان کلی آیه

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تفاوت‌های آیه ۵۹ و آیه ۱۶۲ سوره اعراف

مطالب مربوط به دو آیه ۵۸ و ۵۹ سوره بقره بیان شد؛ فقط یک مطلب باقی مانده و آن هم تفاوت‌های آیه ۵۹ با نظیر آن در سوره اعراف است. همانطور که ما به تفاوت‌های آیه ۵۸ با آیه ۱۶۱ سوره اعراف اشاره کردیم، مناسب است که به تفاوت‌های آیه ۵۹ با آیه ۱۶۲ سوره اعراف هم اشاره کنیم.

آیه ۵۹ سوره بقره این است: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». در سوره اعراف آیه ۱۶۲ این چنین فرموده: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ». همانطور که قبلاً هم گفتیم، دو آیه ۵۸ و ۵۹ با آیات ۱۶۱ و ۱۶۲ سوره اعراف از نظر معنا یکی است؛ لکن تفاوت‌هایی در تعبیر بین اینها وجود دارد. اکنون به تفاوت‌هایی که اینجا بین این دو آیه در سوره بقره و سوره اعراف وجود دارد، اشاره می‌کنیم.

تفاوت اول

در آیه ۵۹ می‌فرماید: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»، اما در آیه ۱۶۲ سوره اعراف می‌فرماید: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»؛ اینجا کلمه «منهم» اضافه دارد. دلیل این زیاده در این آیه چیست؟ چرا اینجا کلمه «منهم» آورده اما در سوره بقره این کلمه ذکر نشده است؟

سببی که برای این زیاده در این آیه ذکر کرده‌اند، مربوط می‌شود به نحوه بیان این داستان در سوره اعراف که با این آیه شروع می‌شود: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهُدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»؛^۱ در آغاز این داستان، به انواع و اصناف قوم موسی اشاره کرده است؛ اینکه عده‌ای از آنها یهودون بالحق و یک عده هم یظلمون. اینجا با کلمه «من» داستان را آغاز کرد و فرمود یک عده این چنین بودند و یک عده آنچنان؛ حالا که به پایان ماجرا رسیده، به اعتبار اینکه در آغاز با کلمه «من»

^۱ سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

تبعیض کرده، اینجا هم کلمه «منهم» را آورده و فرموده «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ». پس ذکر «منهم» به خاطر تطابق بین اول و آخر داستان است. یعنی کأن قوم موسی دو قسم بودند: أمة عادلة و أمة جائرة؛ اینجا اشاره می‌کند به امت جائرة.

تفاوت دوم

در این آیه می‌فرماید «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ»، اما در سوره اعراف می‌فرماید «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ». چرا اینجا تعبیر «أَنْزَلْنَا» کرده و در سوره اعراف تعبیر «أَرْسَلْنَا» کرده است؟ بین این دو چه فرقی است؟ گمان می‌کنم در گذشته اشاره‌ای به این تفاوت داشتیم؛ «أَنْزَلْنَا» اشاره به حدوث در ابتدای امر است؛ «إِنْزَالُ مِنَ السَّمَاءِ» یعنی کأن ما این کار را انجام دادیم و حادث کردیم در مقابل آن مظالمی که آنها داشتند. این اشاره به آغاز امر و آغاز نزول عذاب دارد. اما «أَرْسَلْنَا» به یک معنا اشاره به استمرار این عذاب و ادامه آن و استیصال و درماندگی آنها دارد که در اثر سلطه کامل این عذاب بر آنها حاصل شده است. ارسال در واقع به انتهای امر اشاره به آن وقتی است که همه آنها را دربرگرفت اگر «رجز» را یک بیماری خاص بدانیم که بعضی‌ها آن را حمل بر طاعون کرده‌اند و بعضی بیماری‌های دیگر را گفته‌اند؛ یا اصلاً ما این را اضطراب بدانیم که اضطراب خودش بدترین عذاب است؛ در هر صورت این یک آغاز و یک سرانجام داشته است. آغاز آن با تعبیر «أَنْزَلْنَا» بیان شده و فراگیر شدن و سلطه و شمول آن نسبت به همگان، با تعبیر «أَرْسَلْنَا» ذکر شده است.

تفاوت سوم

تفاوت سوم مربوط به ذیل آیه است. در این آیه فرمود: «رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»، اما در آیه ۱۶۲ سوره اعراف می‌فرماید: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ». چرا در اینجا تعبیر به «يفسقون» شده اما در سوره اعراف تعبیر «يظلمون»؟ با توجه به توضیحی که در مورد «يفسقون» دادیم، این مطلب روشن می‌شود. چون آن ظلمی که در آیه سوره اعراف به آن اشاره شده، همان فسق بوده و به همین خاطر، در سوره اعراف اکتفاء به لفظ ظلم کرده است. اینکه حالا ملاک نزول رجز از آسمان چه بوده و «ذلک بما یفسقون» به چه معناست، ما سه احتمال را ذکر کردیم. در آخرین مطلب مربوط به آیه ۵۹ عرض کردیم در مورد «بما کانوا یفسقون» سه احتمال وجود دارد؛ حالا اینکه بعضی از احتمالات ترجیح داده شود، این هم دور از ذهن نیست. اما عمده این است که براساس این سه احتمال، رکن اصلی و اساسی، مسئله ظلم بود؛ بعضاً «يفسقون» را به معنای «يظلمون» گرفته‌اند. لذا این هم تفاوت مهمی در اینجا محسوب نمی‌شود.

اینها مطالبی بود که در مورد آیه ۵۸ و ۵۹ لازم بود بیان شود.

آیه ۶۰

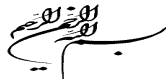
آیه ۶۰: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضِيبًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ

كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُّوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ».

بیان کلی آیه

ترجمه و توضیح کلی آیه این است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: و زمانی که موسی (ع) برای قومش تقاضای آب کرد و دعا کرد (این هم به خاطر کمبودی بود که در آب داشتند و دائماً به حضرت موسی یادآور می‌شدند که از خدای خودت بخواه که برای ما آب فراهم کند)؛ پس ما به موسی گفتیم که با عصای خودت بر آن سنگ بزن؛ سپس دوازده چشمه آب از آن سنگ جوشید، به نحوی که هر گروه از بنی‌اسرائیل آبشخور خود را می‌شناخت. بعد به آنها گفتیم از روزی خداوند بخورید و بیاشامید، و دست به فساد و طغیان در روی زمین نزنید و این نعمت الهی مایه طغیان شما نشود. عمده این است که این آیه چه تناسبی با آیات قبل دارد؛ این مطلبی است که ما معمولاً در مورد آیات پیشین هم به آن اشاره می‌کردیم. سپس در مورد مفردات این آیه توضیح می‌دهیم و آنگاه به تفسیر آیه می‌پردازیم، که این تفسیر هم در ضمن مطالب متعدد که به بخش‌های مختلف هر آیه مربوط می‌شود، ارائه خواهد شد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۵ شعبان ۱۴۴۶

جلسه: ۲۵

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - توضیح اجمالی آیه - ارتباط آیه با آیات قبل

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالْعَنَ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ»

توضیح اجمالی آیه

جلسه گذشته ترجمه‌ای از آیه ۶۰ را ذکر کردیم. بحث‌های دیگری از آیه باقی ماند. اگر بخواهیم یک توضیح اجمالی در مورد این آیه بدهیم، داستان از این قرار است که بنی‌اسرائیل در مسیر بیابان تیه و صحرای سینا مأمور شدند که برای مدتی در یک قریه سکونت پیدا کنند؛ این قریه غیر از آن قریه‌ای است که در آیات قبل بیان شد که امر به دخول در آن شده بودند. آنجا مکانی بود که از نظر آب و بعضی از امکانات دیگر در مضیقه بود؛ لذا به سرعت گرفتار کم‌آبی شدند و نزد حضرت موسی شکایت کردند و از موسی خواستند که از خدا درخواست آب بنماید. آنگاه حضرت موسی برای قومش استسقاء کرد. آیه در واقع اشاره به این مرحله دارد که «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ»، این بعد از درخواست قوم بود، آن هم در مکانی که مأمور به توقف و سکونت در آن شده بودند؛ البته سکونت موقت بود. خداوند هم به خاطر پاسخ به دعای حضرت موسی، آب را به بنی‌اسرائیل عطا فرمود. کیفیت عطای آب هم اینطور بود که حضرت موسی با عصا به آن سنگ‌ها زد و از دوازده نقطه سنگ، آب شروع به جوشیدن نمود که هر کدام آبشخور یک گروه از بنی‌اسرائیل بود. اینکه این منطقه غیر از آن قریه‌ای بوده که در آیه قبل به آن اشاره شد، از کم‌آبی در این مکان و از اینکه در آن قریه به فراوانی نعمت اشاره شده، از اینها معلوم می‌شود که اینها دو مکان جداگانه و مستقل بود. اینجا شاید همان جایی بود که

مَنْ و سلوی به بنی‌اسرائیل عطا شد.

به هر حال پیرو دعای حضرت موسی که مردم از او درخواست آب کرده بودند؛ خداوند این درخواست را اجابت کرد و فرمود: ما به موسی گفتیم عصایت را به سنگ بزن. این سنگ قاعدتاً یک سنگ کوچکی نبوده است؛ برای اینکه می‌گوید از دوازده نقطه این سنگ، آب شروع به جوشیدن کرد که هر کدام از آنها آبشخور یک جمعی از بنی‌اسرائیل بود. قاعدتاً باید یک کوه و تخته سنگی بزرگ بوده باشد که با اصابت عصا به آن، آب از دوازده نقطه آن جوشیده است. این دوازده نقطه هم چسبیده به هم نبود؛ برای اینکه وقتی هر یکی از این دوازده آبشخور برای یک جمعی مقرر شده، بالاخره اینها

باید امکان برداشتن آب را پیدا می‌کردند؛ لذا این منابع و سرچشمه‌های آب باید از همدیگر فاصله می‌داشتند تا بتوانند از آن استفاده کنند. لذا این یک سنگ بسیار بزرگ یا کوه کوچکی بوده که با اصابت عصا، آب شروع به جوشیدن کرده است.

عصای موسی هم همان عصایی بود که در داستان ساحران تبدیل به اژدها شد و مارهای ساحران را بلعید. این همان عصایی است که با آن به دریا زد و آب دریا شکافته شد؛ لذا با این عصای موسی فقط این کار انجام نشده است؛ این چند معجزه بزرگ الهی، یعنی شکافتن بحر و تبدیل شدن به اژدها، همه اینها با همین عصا صورت گرفته است. بعد خداوند تبارک و تعالی امر به اکل و شرب از رزق خداوند می‌کند و آنها را از طغیان و نافرمانی و سرکشی در برابر خدای متعال برحذر می‌دارد؛ آنها را از کفران نعمت برحذر می‌دارد و از آنها می‌خواهد که شکر نعمت به جا بیاورند، چه اینکه اگر شکر به جا می‌آوردند و اهل فساد نبودند و فساد را در زمین منتشر نمی‌کردند، خداوند نعمت آنها را افزون می‌کرد.

ارتباط آیه با آیات قبل

ارتباط این آیه با آیات قبل این است که خداوند متعال در ادامه ذکر نعمت‌های خویش بر بنی‌اسرائیل، به این نعمت هم اشاره کرده است. شاید این یازدهمین یا دوازدهمین نعمتی باشد که خداوند برشمرده است. قبل از این، بر طبق بعضی تفاسیر هشت نعمت و طبق برخی تفاسیر دیگر ده نعمت شمرده شده بود؛ اینجا یا به نهمین یا یازدهمین نعمت اشاره می‌شود. البته اگر برخی از این نعمت‌ها را از هم جدا کنیم، شاید عدد بیش از این باشد؛ گمان می‌کنم براساس شمارشی که ما داشتیم، این شاید دوازدهمین یا سیزدهمین نعمت باشد. چون بعضی از این نعمت‌ها را برخی از مفسران با هم یک نعمت محسوب کرده‌اند.

خداوند در ادامه ذکر نعمت‌های پیشین که در واقع برای یهودیان زمان پیامبر(ص) تذکر محسوب می‌شد، این نعمت را ذکر کرد؛ لذا به یهودیان زمان پیامبر(ص) یادآور می‌شود که بنی‌اسرائیل چگونه مشمول نعمت‌ها و رحمت و لطف الهی قرار گرفتند؛ آن هم چنین نعمتی که آب از دل سنگ بجوشد؛ این خودش یک نعمت بزرگ است و عظمت آن خیلی بیش از این است که آب از دل زمین شروع به جوشیدن کند. خداوند این نعمت‌ها را برای یهودیان زمان پیامبر(ص) برمی‌شمارد و به آنها یادآور می‌شود که بنی‌اسرائیل با آن همه نعمت‌هایی که خداوند به آنها داد، اهل فساد فی الارض شدند، معصیت کردند، سرکشی کردند و عاقبت آنها هم این شد. پس این عمدتاً برای یادآوری به یهودیان زمان پیامبر(ص) و در ادامه ذکر نعمت‌های الهی است.

فقط یک مطلب اینجا وجود دارد و آن اینکه نعمت‌هایی که تا اینجا برشمرده شد، تقریباً یک ترتیبی بین آنها لحاظ شده؛ اما این مورد بعد از امر به دخول در قریه و مخالفت و نافرمانی آنها ذکر شده است؛ در حالی که این در مسیر حرکت بنی‌اسرائیل به سوی صحرای سینا و در سرزمین تیه و قبل از ورود به آن بوده است. چرا این را مؤخر ذکر کرده است؟

قاعدتاً این را باید همان وقتی بیان می‌کرد که به سرگردانی در بیابان و نزول من و سلوی اشاره شد. سرگردانی در آن بیابان یک زمان طولانی به خودش اختصاص داده بود؛ حالا اینکه این داستان قبل از صحرای سینا بوده یا در خود صحرای سینا، خیلی معلوم نیست. سؤال این است که چرا این را بعد از دو آیه قبل بیان کرد؟ قبل از آن فرمود «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ» و بعد هم فرمود «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ در حالی که این اتفاق قبل از ماجرای یاد شده بوده است، اما چرا این را بعد فرمود؟ می‌توانست قبل از این بیان کند. اینجا چند نکته هست که ان شاء الله در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۲ شعبان ۱۴۴۶

جلسه: ۲۶

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - اختلاف در قرائت «عشرة» - مفردات آیه - ۱. «حجر» -

احتمالات سه گانه در «حجر»

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در آیه ۶۰ سوره بقره بود؛ «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُّوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ». ما یک توضیح کلی پیرامون این آیه دادیم؛ اجمالاً معنا و مفاد این آیه را بیان کردیم و ارتباط این آیه را با آیات پیشین روشن ساختیم.

اختلاف در قرائت «عشرة»

قبل از اینکه به بیان مفردات آیه پردازیم، اشاره به اختلافی می‌کنم که در قرائت یک کلمه از کلمات این آیه وجود دارد: در مورد «عشرة» سه قرائت وجود دارد:

۱. قرائت معروف یا قرائتی که اکثر قراء بر آن هستند، همین قرائتی است که من در ابتدای بحث و هنگام تلاوت آیه به آن اشاره کردم: «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»؛ اغلب قراء این را به همین شکل قرائت کرده‌اند. لکن دو قرائت دیگر هم اینجا وجود دارد.

۲. یکی «اثنتا عشرة عینا» به کسر شین که این قرائت ابوجعفر است.

۳. دیگری هم «عشرة» به فتح شین است.

پس این سه قرائت عبارتند از: «عشرة»، «عشرة» و «عشرة»، لکن اغلب همان «عشرة» را قرائت کرده‌اند.

مفردات آیه

۱. «حجر»

اولین کلمه در این آیه که نیاز به توضیح دارد، کلمه «حجر» است: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ». «حجر» در اینجا به چه معناست؟ از نظر لغوی معنای آن معلوم است.

احتمالات سه گانه

سه احتمال در مورد «حجر» ذکر شده است ولی حداقل دو احتمال آن قائل بیشتری دارد.

احتمال اول

۱. الف و لام در «الحجر»، «ال» جنس است. اگر «ال» جنس باشد، معنایش روشن است؛ مثل إذا مات الرجل فعلى اهله كذا؛ این «ال» جنس است و اشاره به جنس رجل دارد.

احتمال دوم

۲. الف و لام عهد باشد؛ منتها در اینکه این عهد به چه حجری اشاره دارد، جای بحث دارد. اگر گفتیم «ال» عهد است، یعنی یک سنگ معهودی است که در موقع این امر معهود بوده؛ خداوند به موسی (ع) می‌فرماید به آن حجر و سنگ معهود ضربه بزن. در مورد معهود بودن هم گفته‌اند سنگی بود با یک خصوصیتی؛ برخی از خصوصیات آن سنگ را هم برشمرده‌اند. مثلاً گفته‌اند سنگی بود که وقتی حضرت موسی می‌خواست بدن خودش را شستشو کند، لباس‌های خودش را بر روی آن سنگ قرار می‌داد. یا مثلاً گفته‌اند سنگی بوده مربع شکل که به اندازه سر یک انسان بود؛ این مطلب در بعضی از تفاسیر مثل مجمع‌البیان ذکر شده است.^۱ یا مثلاً در برخی از تفاسیر به خصوصیت دیگری اشاره شده که این سنگی بوده که حضرت موسی در بین راه با آن برخورد کرد و سنگ با شروع به سخن گفتن نمود و خطاب به حضرت موسی عرض کرد: من را بردار، من برای تو و اصحابت فایده خواهم داشت.^۲

نکته‌ای که اینجا وجود دارد، این است که چگونه ممکن است سنگ به این اندازه کوچک باشد اما در عین حال از دوازده نقطه این سنگ آب شروع به فوران کند که هر یک از این نقاط، آب‌شخور یک گروهی از بنی‌اسرائیل باشد؟ ما قبلاً گفتیم ظاهر این بیان آن است که این سنگ باید ابعاد بزرگی داشته باشد؛ اگر از خود سنگ آب جوشیده باشد، این سنگ نمی‌تواند به اندازه سر یک انسان باشد یا نمی‌تواند به اندازه‌ای باشد که حضرت موسی بعد از سخن گفتن با سنگ، آن را با خودش حمل کرده. نفس اینکه دوازده نقطه به عنوان محل فوران آب ذکر شده که هر نقطه و هر موضعی آب‌شخور یک گروه از بنی‌اسرائیل بوده، نشان می‌دهد که این سنگ بزرگی بوده است. اگر ما گفتیم این سنگ از نظر ابعاد یا به اندازه سر آدم یا به اندازه‌ای بوده که حضرت موسی توانسته آن را با خودش حمل کند، باید انفجار دوازده نقطه و فوران آب از دوازده نقطه را به آن مکانی که این سنگ در آن قرار داشته نسبت بدهیم. یعنی سنگ در یک نقطه یا در یک زمین یا کوهی بود که بعد از ضربه به این سنگ، از آن مکانی که این سنگ در آنجا بود، از دوازده نقطه آب شروع به جوشیدن کرد. لکن این مطلب با این تعبیر که «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» سازگار نیست؛ چون ظاهرش این است که از خود سنگ دوازده چشمه آب پدید آمد.

اللهم الا أن يقال که «فانفجرت منه» نه از خود زمین یا مثلاً بگوییم فانفجرت من الضربة، از این ضرب ناشی شد اثنتا عشرة عیناً. بالاخره یا باید انفجار از این ضرب حاصل شده باشد، ولی این خلاف ظاهر است؛ اگر اینطور بود باید می‌گفت «فانفجرت به»، به سبب این ضرب، «اثنتا عشرة عیناً». به هر حال یا باید این را به مکان نسبت بدهیم یا به خود سنگ.

۱. مجمع‌البیان، ج ۲۱، ص ۲۵.

۲. منهج‌الصادقین، ج ۱، ص ۲۸۰.

اگر بخواهیم به خود سنگ نسبت بدهیم که دوازده چشمه از آن پدید آید به گونه‌ای که هر کدام آبشخور یک گروه و قومی از بنی اسرائیل باشد، آن هم با آن ابعادی که گفتیم، این مشکل به نظر می‌رسد. این برای این بوده که هر کدام از بنی اسرائیل بتوانند به صورت گروهی از این آبشخورها استفاده کنند؛ در حالی که نسبت به یک سنگ کوچک چنین امکانی وجود نداشت. مگر اینکه بگوییم این آب‌ها که جاری می‌شد، در ادامه از هم جدا می‌شد و هر کدام می‌توانست آبشخور یک جمعی باشد.

علی‌أیحال این احتمال در مورد حجر وجود دارد که الف و لام عهد باشد و اشاره به یک سنگ خاصی که نزد حضرت موسی معهود بوده است.

احتمال سوم

۳. یک احتمال هم این است که بگوییم این اشاره به یک سنگ بهشتی دارد؛ یعنی نه الف و لام جنس است، نه معهود به این معناست، بلکه می‌خواهد بگوید یک سنگ بهشتی بود. اینکه «ال» را در اینجا «ال» عهد بدانیم، یعنی همان سنگی که از بهشت آورده شده، برخی از روایات هم مؤید این معنا است؛ در روایتی که از امام باقر(ع) وارد شده، اشاره به سه سنگ شده که از بهشت نازل شده‌اند: «نَزَلَتْ ثَلَاثَةُ أَحْجَارٍ مِنَ الْجَنَّةِ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَحَجَرُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْحَجَرُ الْأَسْوَدُ»^۱، یکی سنگ مقام ابراهیم(ع) است، یکی حجر بنی اسرائیل و دیگری حجر الاسود.

بنابراین سه احتمال در اینجا وجود دارد؛ یکی اینکه «ال» جنس باشد و اشاره به جنس کلی سنگ داشته باشد؛ دیگر اینکه «ال» عهد باشد و اینکه منظور از عهد یک سنگ معین و خاص باشد؛ احتمال سوم هم اینکه این سنگ، سنگ بهشتی باشد. منتها این سنگ معین می‌تواند منظور همان سنگ بهشتی باشد، می‌تواند یک سنگی باشد که بعد از این معهود شده باشد. چون اگر آن موقع یک سنگ معین خارجی مورد نظر باشد، آن موقع که معهود نبوده بلکه بعداً معهود شد.

اگر این را هم بگوییم، شاید چهار احتمال شود. یکی اینکه «الحجر» معهود باشد و منظور عهد بهشتی باشد؛ یعنی عهد به معنای اشاره به سنگ بهشتی. یکی جنس حجر باشد؛ یکی حجر معین؛ اگر حجر معین باشد دیگر معهود نیست و بعداً معهود شده است؛ یکی هم سنگی بوده که بین خدا و موسی معهود بوده، مثلاً همان سنگی که لباس‌هایش را روی آن می‌انداخت. پس این چهار احتمال وجود دارد.

احتمالی که با ظاهر آیه سازگارتر است، این است که این یک سنگ معینی بوده که در جای خاصی قرار داشت، حالا یا خود آن سنگ یا مکانی که این سنگ در آن قرار داشت، ظرفیت به وجود آمدن دوازده چشمه از آن بوده است. این یک توضیح اجمالی راجع به «حجر» بود.

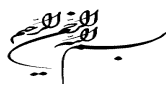
سؤال:

استاد: ما در مورد واژه‌ها صحبت می‌کنیم؛ بعضاً روایاتی وارد شده و اینکه در این آیه گفته شده «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»؛

۱. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۲۱.

چرا نگفته اضرب بعصاک حجراً؟ «البحر» یا رودخانه معلوم بود، چون یک رودخانه بود؛ آنجا اصلاً جنس معنا ندارد؛ یک رود نیل بوده که با عصا شکافته شد. اینجا حجر یک اسم جنس است و می توانسته تعین خارجی داشته باشد یا نداشته باشد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۸ شعبان ۱۴۴۶

جلسه: ۲۷

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - مفردات آیه ۲ - «فانفجرت» - ۳. و لا تعثوا - دو قول در معنای «عثی» -

بخش‌های پنج‌گانه آیه

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مفردات آیه

سخن در مفردات آیه ۶۰ سوره بقره بود؛ اولین واژه‌ای که به اجمال درباره آن مطالبی را عرض کردیم، کلمه «حجر» بود.

۲. «فانفجرت»

«فانفجرت» در واقع ضربت فانفجرت بوده و فاء در فانفجرت متعلق به فعل محذوف «ضرب» است؛ یا به این ترتیب بوده «فان ضربت فقد انفجرت». به هر حال اصل «فانفجرت» این بوده است. معنای انفجار از نظر لغوی معلوم است. در آیه ۱۶۰ سوره اعراف به جای «انفجرت»، «انبجست» آمده است. ما در ادامه همانند دو آیه قبل (که به برخی تفاوت‌های این آیه در سوره بقره و نظیر آن در سوره اعراف وجود دارد اشاره کردیم) در مورد این آیه هم اشاره خواهیم کرد که چه فرقی بین معنای «انفجرت» و «انبجست» وجود دارد. به هر حال «انفجرت» به معنای جریان شدید آب از محل ضرب عصا است. اینکه با ضرب عصا به آن سنگ، ناگهان یا به تدریج یک جریان شدیدی از آب پدید آمد. از اسم انفجار پیداست، یعنی جریان شدید؛ متعلق این انفجار می‌تواند امور مختلف باشد؛ انفجار ماء یعنی یک جریان یافتن شدید آب. فاضل فانفجرت، به این معناست که با ضرب عصا جریان شدید آب به یک باره پدید آمد؛ در مقابل، برخی از مفسرین گفته‌اند که آب در ابتدا به صورت جریان آهسته و ضعیف بود لکن بعداً تبدیل به انفجار شد.

۳. «لا تعثوا»

آیه این است: «وَلَا تَعَثُّوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ «تعثوا» در اینجا به چه معناست و ریشه آن چیست؟ «لا تعثوا» از ریشه «عثی» اخذ شده است. در کنار «عثی» کلمه دیگری ذکر شده و آن هم «عِث» است؛ یعنی دو کلمه داریم: «عثی» و «عِث». لام الفعل عثی حرف یاء است و عین الفعل عِث حرف یاء است. گفته‌اند این دو به یک معناست، منتها عِث بیشتر در مورد امور محسوس استعمال می‌شود، اما عثی یا عثی مطلق است. به هر حال «لا تعثوا» از «عثی» یا «عِثی» اخذ شده است.

در مورد معنای «عِثی» یا «عِثی» دو احتمال بلکه دو قول وجود دارد:

قول اول

برخی از مفسران آن را به معنای مطلق تجاوز از حد و تعدی از حد دانسته‌اند؛ اینکه می‌گوییم مطلق تعدی از حد، از این جهت است که تعدی از حد تارة در قالب فساد تحقق پیدا می‌کند و آخری در قالب صلاح. یعنی گاهی ممکن است از حد تعدی شود اما برای صلاح، نه برای فساد. مثل آنچه که در داستان حضرت خضر واقع شده که مربوط به کشتن عبد و ایراد خسارت و عیب به کشتی بود؛ این کار هرچند خروج از حد بود، اما با مصلحت همراه بود. یک وقت هم ممکن است تعدی از حد با فساد همراه باشد.

اگر گفتیم «عَثی» به معنای مطلق تعدی از حد است، «مفسدین» نسبت به «لا تعثوا» تکرار و تأکید نیست. چون بعضی اینجا اشکال کرده‌اند که اگر ما «لا تعثوا» را به معنای تعدی فسادانگیز بدانیم، آن وقت ذکر «مفسدین» چه وجهی دارد؟ کأن آیه می‌فرماید: فساد نکنید در حالی که فساد می‌کنید؛ تعدی فسادانگیز نداشته باشد در حالی که فساد می‌کنید. گفته‌اند «مفسدین» تأکید یا حال برای «لا تعثوا» محسوب می‌شود؛ ولی برخی اشکال کرده‌اند که تأکید یا حال بعد از جمله فعلیه واقع نمی‌شود. این اشکالی است که اینجا پیش می‌آید.

لذا برای فرار از این اشکال گفته‌اند «عَثی» به معنای تعدی مطلق از حد است و «مفسدین» قید احترازی از تعدی از حد همراه با صلاح است؛ یعنی کأن می‌گوید پایتان را از حد فراتر نگذارید در حالی که تعدی شما از حد همراه با افساد باشد. طبق این احتمال، «وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مُمْسِدِينَ» یعنی تعدی از حد نکنید در حالی که این تعدی شما مفسدانه و همراه فساد است. این می‌شود از قبیل «لا تسعوا فی الارض فسادا» یا «لا تطغوا فی الارض مفسدین» یا «لا تعتدوا فی الارض مفسدین»، اینها یک معنای خاصی بعد از مطلق «لا تسعوا»، «لا تطغوا» و «لا تعتدوا» پیدا خواهد کرد. این یک احتمال یا معنایی است که در برخی از تفاسیر ذکر شده است.^۱

قول دوم

قول دیگر این است که «عَثی» به معنای شدت فساد است؛ برخی از مفسران می‌گویند آیه نهی می‌کند از شدت فساد و در این صورت کلمه مفسدین که بعد از «لا تعثوا» آمده، در واقع تأکید «لا تعثوا» محسوب می‌شود و حال مؤکد است.^۲ اگر این احتمال را بپذیریم، آن اشکالی که در احتمال اول گفته شد، به قوت خودش باقی است که چرا اینجا حال مؤکد بعد از جمله فعلیه قرار گرفته، در حالی که حال مؤکد نمی‌تواند بعد از جمله فعلیه باشد. به هر حال این دو قول در مورد «تعثوا» ذکر شده است. بعید نیست با توجه به این اشکال، قول اول را ترجیح بدهیم؛ چون نظایر آن را در برخی از تعابیر دیگر داریم.

بخش‌های پنج‌گانه آیه

واژه دیگری که نیازمند توضیح باشد نداریم؛ باید برویم سراغ تفسیر این آیه. در آیه ۶۰ چند بخش وجود دارد و هر بخش هم متضمن مطالبی است.

۱. آلاء الرحمن، ص ۹۶.

۲. تفسیر الجامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۹۴.

بخش اول: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ».

بخش دوم: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ».

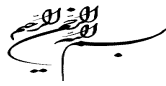
بخش سوم: «فَإِنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ».

بخش چهارم: «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ».

بخش پنجم: «وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ».

اینکه ما آیه را به چند بخش تقسیم می‌کنیم، برای این است که بتوانیم نکات و نقاط لازم را ضمن تمرکز روی هر بخش، با اتصال به بخش‌های قبلی و بعدی، بیان و آیه را تفسیر کنیم. به هر حال هر یک از این بخش‌های پنج‌گانه متضمن مطالبی است که ان شاء الله در جلسه آینده دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ بهمن ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۹ شعبان ۱۴۴۶

جلسه: ۲۸

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - بخش‌های پنج‌گانه آیه - بخش اول: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ» -

احتمالات سه‌گانه در زمان استسقاء - شواهد احتمال اول و بررسی آن

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بخش اول: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ»

عرض کردیم آیه ۶۰ مشتمل بر پنج بخش است؛ بخش اول این فقره از آیه است: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ». در این فقره فقط فرموده: به یاد بیاورید هنگامی که موسی برای قومش استسقاء نمود. این در واقع یک یادآوری برای نعمت‌هایی است که خداوند تبارک و تعالی به بنی اسرائیل عطا فرمود. حضرت موسی بعد از استسقاء قوم، از خدا آن را طلب کرد و آنگاه خداوند فرمود با عصایت به حجر ضربه بزن تا آب جاری شود. ما در این فقره باید چند مطلب را بیان کنیم.

مطلب اول

اولین مطلب این است که استسقاء در چه موقعیت و چه زمانی صورت گرفت؟ یعنی قوم موسی چه زمانی از او طلب آب کردند و بعد حضرت موسی این خواسته و طلب را به خداوند متعال عرضه کرد. در این رابطه چند احتمال وجود دارد که مفسران ذکر کرده‌اند؛ هرچند برخی از این احتمالات مشهور است و برخی مشهور نیست. اجمالاً از کلمات مفسرین برمی‌آید که سه احتمال یا سه قول در اینجا وجود دارد.

احتمالات سه‌گانه

احتمال اول: اینکه استسقاء در سرزمین سینا یا بیابان و صحرای تیه صورت گرفت؛ بنی اسرائیل در آن صحرا چهل سال سرگردان بودند.

احتمال دوم: اینکه این در یک قریه واقع شد؛ این قریه ممکن است همان قریه‌ای باشد که خداوند فرمود «ادخلوا هذه القرية»، در این قریه هم اختلاف بود که آیا منظور بیت المقدس است یا اریحا؛ ما قبلاً هم گفتیم چون براساس آنچه که نقل شده، وقتی قوم یهود و بنی اسرائیل وارد بیت المقدس شدند، حضرت موسی در قید حیات نبود؛ خود این یک قریه و

شاهد است بر اینکه ضرب العصا و انفجار الماء در بیت المقدس نبود.

احتمال سوم: یک احتمال هم این است که این قریه، همان قریه‌ای است که اینها برای مدتی در آنجا ساکن شدند، نه آن قریه‌ای که در نهایت وارد آنجا شدند و استقرار پیدا کردند.

بنابراین مجموعاً احتمالاتی که می‌توانیم اینجا ذکر کنیم، شاید دو احتمال بیشتر نباشد. یک احتمال را عرض کردم منتفی است؛ دو احتمال دیگر، یکی بیابان یا صحرای تیه یا سینا؛ یکی هم قریه‌ای که برای مدتی در آنجا ساکن شدند.

فخر رازی در تفسیر کبیر دو احتمال ذکر کرده و می‌گوید جمهور مفسرین اجماع دارند بر اینکه استسقاء در همان بیابان و صحرای تیه بوده است. «و أنکر ابو مسلم حمل هذه المعجزة علی أيام مسيرهم إلى التيه». اینکه در مسیر تیه و در آن بیابان و صحرا استسقاء صورت گرفته باشد را انکار کرده است؛ یعنی در یک جایی ثابت بودند و در یک قریه‌ای این اتفاق افتاده است. البته خود فخر رازی می‌گوید در آیه چیزی نیست که دلالت بر این کند که حق کدام است؛ آیا استسقاء در آن بیابان بوده یا در خود قریه؛ ولی ایشان دو شاهد و دلیل ذکر می‌کند و می‌گوید اقرب آن است که استسقاء در همان صحرای سینا و در آن بیابان اتفاق افتاده است.

پس یک احتمال این است که استسقاء در همان وقتی بوده که در صحرای سینا یا بیابان سرگردان بودند، هر یک قرائن و شواهدی بر مدعای خود دارند. احتمال دوم هم این است که این بعد از استقرار در قریه بوده است.

سؤال:

استاد: این نیازمندی، آنها را وادار به این کرد که از موسی طلب آب کنند؛ چنانچه قبل از آن به خاطر گرسنگی به شدت در مضیقه بودند و بعد خداوند فرمود: «وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى». ... خود اینکه خداوند این نعمت‌ها را به آنها ارزانی داشت، ضمن اینکه رفع مایحتاج آنها را می‌کرد، در عین حال معجزه هم بود؛ این منافات ندارد که هم وجه اعجاز در اینها باشد و هم در عین حال نیاز آنها را رفع کند. اما اینکه می‌فرمایید، کیفیت این سنگ و انفجار الماء چگونه بوده، محل اختلاف است؛ مثلاً یکی از جهاتی که مورد سؤال است، این است که آیا انفجار الماء که بعد از ضرب العصا تحقق پیدا کرد، فقط برای یکبار بود یا اینکه یک جریان مستمر بود؟ اینها قائل دارد؛ بعضی‌ها گفته‌اند این امر فقط یکبار اتفاق افتاد و بعد هم تمام شد؛ بعضی‌ها گفته‌اند که این کار استمرار داشته است. چند احتمال در مورد حجر و مکان آن هم مطرح است که این را خواهیم گفت. ما فعلاً در مورد اینکه این استسقاء چه زمانی صورت گرفت، این احتمالات را مطرح کردیم.

شواهد احتمال اول

یک احتمال این است که این در بیابان و قبل از ورود به قریه بوده است؛ قرائنی هم در کتب تفسیری ذکر شده است که ما قبلاً در بیان کلی آیه، یک اشاره اجمالی به آن داشتیم.

۱. اگر این مربوط به قریه بوده، قریه طبق معنای لغوی و توصیفی که از آن شده، یک مکان آباد بوده و قطعاً قریه‌ای که آباد باشد، آب برای شرب دارد؛ لذا دیگر نیازی برای تقاضای آب وجود ندارد.

۲. در خود این آیه و در ادامه فرموده «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»؛ با توجه به «كلوا» که مربوط به مَنْ و سلوی است، معلوم می‌شود که «اشربوا» هم مربوط به همان منطقه است. نمی‌شود امر به اكل مربوط به بیابان باشد ولی «اشربوا» مربوط به قریه باشد؛ اگر قریه بود، نمی‌گفت «كلوا و اشربوا». «كلوا» اشاره به همان مَنْ و سلوی دارد که در بیابان نازل شد؛ پس «اشربوا» هم به قریه اینک عطف به «كلوا» شده، ناظر به همان منطقه است.

۳. در کتاب تورات آمده که این اتفاق و استسقاء و شکافته شدن سنگ، مربوط به بیابان و قبل از استقرار در قریه بوده است.

بررسی شواهد احتمال اول

با این حال اینکه بگوییم استسقاء در خود قریه بوده، خیلی دور از ذهن نیست. نکته‌ای که اینجا وجود دارد، این است که از نظر ترتیب بین استسقاء و ورود به قریه، یک تفاوتی بین آیه ۶۰ سوره بقره و آیه ۱۶۰ و ۱۶۱ سوره اعراف وجود دارد. در این آیه از نظر ترتیبی، اول سخن از ورود به قریه مطرح شده و بعد استسقاء را مطرح کرده است. در آیه ۵۸ سوره بقره مسئله ورود به قریه را مطرح کرد، در آیه ۶۰ مسئله استسقاء را مطرح می‌کند. در سوره اعراف ابتدا استسقاء را ذکر کرده و بعد ورود به قریه را مطرح کرده است. تفاوت در تعبیر این دو آیه، مشکل را بیشتر می‌کند که بالاخره این اول بوده یا بعد بوده است؛ هر دو احتمال وجود دارد. هر کدام به وجهی و با ترتیبی ذکر شده؛ قریه‌هایی هم نسبت به اینکه استسقاء قبل از ورود به قریه و در همان صحرای سینا صورت گرفته، وجود دارد؛ از این طرف هم اگر بخواهیم استسقاء را بعد از ورود به قریه بدانیم، این هم خیلی دور از ذهن نیست. چون:

اینکه فرمودند کلمه قریه، دال بر آبادانی منطقه است و این نشان می‌دهد که آن منطقه یک منطقه آباد بوده و بعید است که در منطقه آباد نیاز به آب وجود داشته باشد تا قوم موسی از او بخواهند که استسقاء کند. این امر بعیدی به نظر نمی‌رسد؛ شما فرض کنید یک قومی وارد یک منطقه‌ای شوند که آن منطقه آباد باشد، به این معنا که هم زمین حاصل‌خیز داشته باشد و هم آب برای آشامیدن، و مشکلی برای تأمین غذا و آب نباشد؛ اما یک ظرفیت محدودی برای آن منطقه وجود دارد. قریه‌ای که تعداد کمی سکنه داشته، به یکباره چند ده هزار نفر وارد آن قریه شوند؛ هم از نظر غذا و هم از نظر آب دچار مشکل می‌شوند. لذا اینکه قوم بعد از ورود به قریه مبتلا به کم‌آبی شده باشند و از حضرت موسی تقاضا کرده باشند که استسقاء کند، این خیلی بعید نیست.

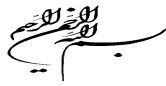
اما اینکه گفته‌اند امر به «كلوا» که ناظر به مَنْ و سلوی است و مَنْ و سلوی در بیابان نازل شده بود، «و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى»، با قریه سازگاری ندارد، این چندان قابل قبول نیست؛ چون این دو نعمت ممکن است در خصوص بیابان نبوده باشد، بلکه حتی زمانی که وارد قریه شدند هم بوده است. به علاوه در این قریه مواجه با کمبود آب شدند و لذا درخواست آب کردند. یعنی بعدی ندارد که ما امر به شرب را بعد الاستسقاء بدانیم و استسقاء را بعد از ورود به قریه، و در عین حال امر به اكل مَنْ و سلوی هم باقی باشد. یعنی آن نعمت‌ها ادامه داشته و اینها بهره‌مند بوده‌اند، تا

اینکه با کمبود آب مواجه شدند و استسقاء کردند. لذا اگر استسقاء بعد از ورود به قریه هم باشد، چندان مشکلی ندارد.

بحث جلسه آینده

بنابراین ما با دو احتمال مواجه هستیم؛ اما آیا می‌توانیم یک وجهی برای رجحان یکی از این دو احتمال پیدا کنیم؟
ان شاء الله جلسه آینده پاسخ خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۵ فروردین ۱۴۰۴

موضوع کلی: سوره بقره

مصادف با: ۱۵ شوال ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - بخش‌های پنج‌گانه آیه - بخش اول: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ» -

جلسه: ۲۹

نتیجه - مطلب دوم: استسقاء؛ یک یا چند بار - بخش دوم: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» -

مطلب اول: عصا - مطلب دوم: حجر

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد در آیه ۶۰ سوره بقره، چندین بخش وجود دارد که مشتمل بر مطالبی است که باید به آن پرداخته شود. بخش اول این فقره از آیه بود: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ». درباره این بخش، مهم‌ترین نکته‌ای که وجود دارد این است که استسقاء موسی برای قوم و سپس ضرب العصا و انفجار الماء در چه موقعیتی اتفاق افتاد. ما سه احتمال را ذکر کردیم و البته گفتیم یک احتمال منتفی و مردود است. دو احتمال باقی می‌ماند که این دو احتمال قائل هم دارد. البته اغلب مفسران یک احتمال را ذکر کرده‌اند و آن اینکه استسقاء و شکافته شدن سنگ و انفجار الماء از سنگ، در بیابان و قبل از ورود به قریه بوده است؛ منظور از قریه هم همان قریه‌ای بود که به طور موقت در مسیر ورود به بیت المقدس در آن ساکن شدند. چون حضرت موسی در قید حیات بوده و ضرب العصا کرده و آب جوشیده است؛ در حالی که علی‌الظاهر وقتی بنی اسرائیل وارد بیت المقدس شدند، حضرت موسی در حال حیات نبوده است. بنابراین امر دایر است بین اینکه استسقاء در بیابان و در ایام سرگردانی و قبل از ورود به قریه و سکونت موقت آنها در قریه اتفاق افتاده یا بعد از ورود به قریه. اغلب مفسران بر این باور هستند این جریان قبل از ورود به قریه و در همان ایامی رخ داده که در بیابان سرگردان بودند. قول شاذ و نادر این است که این جریان به بعد از ورود به قریه مربوط است؛ فخر رازی در تفسیر کبیر این قول را از ابومسلم نقل کرده است.^۱

گفتیم برای هر یک از این دو احتمال قرائنی وجود دارد؛ شاید خیلی این جهت مهم نباشد که این در چه موقعیتی اتفاق افتاد، ولی به هر حال در پاسخ به پرسشی که مطرح کردیم، بالاخره باید تکلیف این مطلب روشن شود.

نتیجه مطلب اول

ما گفتیم دو احتمال است؛ هر کدام شواهدی دارد؛ شواهد هر یک از این دو احتمال هم شاید مقرب‌ها و مبعدهایی برای

۱. تفسیر کبیر، ج ۳ و ۴، ص ۹۵.

آن وجود داشته باشد. اینکه یکسره بگوییم امکان ندارد در قریه باشد کما ذهب الیه اکثر المفسرین، این خیلی قابل دفاع نیست؛ ما به عمده استدلال کسانی که می‌گویند این نمی‌تواند در قریه اتفاق افتاده باشد، پاسخ دادیم. اینکه طلب آب در قریه (که معمولاً آب دارد) را منتفی دانستند، ما این را رد کردیم و گفتیم وقتی که جمعیت کثیری که طبق برخی نقل‌ها ششصد هزار نفر بودند، وارد یک قریه آباد هم شوند، باز هم با کمبود مواجه می‌شوند؛ هم نیاز به آب دارند و هم نیاز به غذا. لذا مطالبه آب برای یک جمعیت کثیر بعد از ورود به یک منطقه حتی آباد و حاصل‌خیز چندان بدون وجه نیست؛ خداوند تبارک و تعالی به این شکل پاسخ درخواست قوم از حضرت موسی را داد و این کمبود را برای آنها جبران کرد. به هر حال برخلاف نظر اغلب و اکثر مفسران، اینکه مطالبه در قریه واقع شده و در آنجا این مسئله تحقق پیدا کرده، این خیلی دور از ذهن نیست؛ چه اینکه بعضی از اساتید بزرگوار ما و از مفسران معاصر هم این احتمال را خالی از وجه ندانسته‌اند.

مطلب دوم: استسقاء؛ یک یا چند بار

مطلب دوم که البته هم به بخش اول مربوط می‌شود و هم به بخش‌های دوم و سوم، این است که آیا استسقاء القوم فقط برای یکبار اتفاق افتاد یا کراراً این مسئله صورت گرفت؟ ظاهر آیه این است که قوم یکبار از موسی تقاضا کردند: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ» ظاهرش این است که این امر یکبار اتفاق افتاد و از موسی تقاضای آب کردند و موسی هم این را به خداوند تبارک و تعالی عرض کرد؛ آن وقت خداوند هم فرمود: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ». اگر ما این را یک واقعه خاص بدانیم که ظاهر آیه هم همین را می‌رساند، جریان آب آن هم به صورتی که در این آیه ذکر شده، منقطع نشده است؛ این مانند جوشیدن آبی است که الان به عنوان زمزم معروف است، در داستان حضرت هاجر و فرزندش اسماعیل آب جوشیدن گرفت و هنوز هم ادامه دارد. در ماجرای حضرت موسی هم همینطور بوده است؛ قوم نیاز به آب داشت و از حضرت موسی تقاضا کرد و بعد با کیفیتی که اشاره می‌کنیم، از آن سنگ دوازده آبشخور پدید آمد که دوازده گروه از آن بهره‌مند می‌شدند، لذا این همینطور جریان داشته و اهالی از آن آب بهره‌مند می‌شدند. لذا اینکه برخی گفته‌اند این امر کراراً اتفاق افتاده و ضرب العصا به سنگی بوده که قابل حمل بوده و همراه خودشان می‌بردند و هربار که نیاز داشتند ضرب عصا موجب می‌شد که آب از آن جریان پیدا کند، ظاهراً این خیلی قابل قبول نیست. بالاخره وقتی که آب جریان پیدا می‌کند، فقط برای شرب آن لحظه نیست؛ نیاز به شرب هست، نیاز به شستشوی بدن و لباس هست، نیاز به آبیاری مزارع و زمین‌ها هست؛ اینجا نیازهای متعددی وجود دارد. اگر ما گفتیم استسقاء در قریه بوده و آب قریه هم به اندازه‌ای نبوده که نیاز آن جمعیت کثیر را پاسخ بدهد و برآورده کند، قهراً وقتی این آب جوشیدن گرفته، در همان قریه استمرار داشته و تا زمانی که آنجا ساکن بودند، از آن آب برای مصارف مختلفی که داشتند بهره‌مند می‌شدند.

لذا اصل استسقاء علی الظاهر یکبار بوده و در یک واقعه خاص اتفاق افتاده است؛ ماجراهای بعدی یعنی ضرب عصا و انفجار الماء هم در همان یکبار اتفاق افتاده است، ولی جریان آب استمرار داشت.

بخش دوم: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»

حضرت موسی برای قوم استسقاء نمود و طلب آب کرد، «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ». در این فقره از آیه می‌فرماید: ما به موسی گفتیم که عصای خودت را بر سنگ بزن. این بخش دو مطلب بیشتر ندارد که مربوط به دو واژه‌ای است که لازم است نسبت به آنها توضیح دهیم. یکی عصا و دیگری حجر. معنای ضرب معلوم است؛ ما به موسی گفتیم که عصای خودت را بر سنگ بزن.

مطلب اول: عصا

نکته اول: این عصا، عصایی بود که از قبل در دست موسی بود؛ همان عصایی بود که تبدیل به اژدها شده بود و مارهای ساحران را بلعید. بحث‌هایی راجع به این عصا صورت گرفته که خیلی قابل اثبات نیست؛ ما نمی‌توانیم درباره آنها بحث کنیم و ضرورتی هم ندارد. مثلاً اینکه اندازه این عصا چه مقدار بوده است؛ بعضی گفته‌اند طول آن ده ذراع به اندازه طول خود حضرت موسی بوده است. یا اینکه عصایی بود که از بعضی از درختان تهیه شده بود و البته دو شاخه داشت. برخی هم گفته‌اند طول این عصا به حدی بود که حضرت موسی فقط می‌توانست به آن تکیه بدهد؛ طبیعتاً اگر به عنوان تکیه‌گاه بخواهد مورد استفاده قرار بگیرد، ده ذراع نخواهد بود.

نکته دوم: نکته دیگر اینکه این عصا از درختان دنیا یا از درختان جنت و بهشت تهیه شده بود؟ هر دو قائل دارد؛ برخی معتقدند حضرت موسی خودش این عصا را از درختان دنیا تهیه کرده بود. برخی هم معتقدند که از درخت خاصی در بهشت درست شده و در اختیار حضرت موسی قرار گرفته است.

واقع این است که هیچ یک از این ادعاها قابل اثبات نیست؛ اینکه طول عصا چقدر بوده و اینکه ماده این عصا و چوبی که این عصا از آن درست شده از کجا آمده، این نه اهمیت دارد و نه می‌توانیم آن را اثبات کنیم. در اصل وجود این عصا که مخصوصاً دو جا به آن تصریح شده، تردیدی نیست؛ یکی در داستان مواجهه حضرت موسی با ساحران و دیگری هم در همین ماجرا، از این عصا در این دو موقعیت، اعجاز دیده شد.

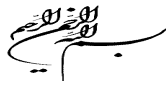
مطلب دوم: حجر

مطلب دیگری که در این بخش باید به آن توجه شود، راجع به حجر است که چه سنگی است. در مورد خود این سنگ هم اختلاف وجود دارد که «الحجر» اشاره به حجر و سنگ معینی دارد و حجر معلوم است یا اینکه جنس حجر منظور است؛ یعنی خداوند تبارک و تعالی به صورت کلی فرموده و حجر خاصی منظور نبوده است.

اختلاف دیگر این است که آیا این حجر قابل حمل بوده یا سنگین و ثابت بوده که ظرفیت سرچشمه شدن برای دوازده آبشخور را داشته است؟ واقع این است که سنگ کوچک و قابل حمل (که در برخی تعبیر آمده به اندازه سر یک انسان بوده)، چطور می‌توانست دوازده آبشخور داشته باشد که بتواند جمعیت ششصد هزار نفری را سیراب کند؟ لذا بعید به نظر می‌رسد که این سنگ قابل حمل بوده باشد و یا یک سنگ معین در آن اندازه باشد.

در هر دو موضوع، طرفین اختلاف قائل دارد؛ بعضی‌ها می‌گویند حجر معین بوده و برخی دیگر می‌گویند حجر معین نبوده است. بعضی‌ها می‌گویند این حجر کوچک بوده و قابل حمل، که مخصوصاً با معین بودن هم سازگار است. برخی هم می‌گویند این حجر ثابت و بزرگی بود. لکن همانطور که در مورد عصا گفتیم، آن اختلافات چندان مهم نیست، در مورد حجر هم چندان مهم نیست. در هر صورت جنبه اعجاز در اینجا به قوت خودش باقی است که با ضرب عصا به حجر، آن اتفاق افتاد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ فروردین ۱۴۰۴

مصادف با: ۱۶ شوال ۱۴۴۶

جلسه: ۳۰

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - بخش‌های پنج‌گانه آیه - مطلب سوم درباره بخش اول -

بخش سوم: «فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً»

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مطلب سوم درباره بخش اول

امروز فرصت کم است و لذا ناچاریم این بحث را کوتاه‌تر مطرح کنیم؛ در مورد بخش‌های مختلف این آیه، تا اینجا اجمالاً درباره دو بخش از آیه ۶۰، آنچه که می‌توانستیم به آن بپردازیم را در حد این جلسه مطرح کردیم. فقط مطلبی از بخش اول باقی مانده که من آن را هم ذکر می‌کنم؛ یعنی در واقع این مطلب سوم مربوط به بخش اول است. ما در بخش اول، دو مطلب را گفتیم و مطلب سومی هم اینجا قابل ذکر است. بخش اول این بود: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ»؛ دو مطلبی که پیرامون این بخش لازم بود، گذشت.

مطلب سوم این است که براساس این آیه، استسقاء و درخواست سیراب کردن، از ناحیه حضرت موسی به خداوند عرض شد. یعنی ابتدا بنی‌اسرائیل از حضرت موسی تقاضای آب کردند و حضرت موسی هم آن را به خداوند عرض کرد. اما در سوره اعراف آیه ۱۶۰ این چنین آمده است: «وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ می‌فرماید: ما به موسی وحی کردیم زمانی که قوم او استسقاء کردند، با عصای خودت ضربه بزن.

فرق این دو آیه در چیست؟ طبق این آیه یهود از موسی خواستند که سخن آنها را به خداوند برساند. اما در سوره اعراف ظاهراً این است که قوم حضرت موسی استسقاء کردند نه خود حضرت؛ حضرت موسی استسقاء نکرد. این تفاوت بین این دو سوره و در مقام بیان این ماجرا وجود دارد.

سؤال:

استاد: من برخی تفاوت‌ها در جزئیات را قبلاً گفته‌ام که آیات سوره بقره یا آیات سوره اعراف در مورد ماجراهای بنی‌اسرائیل، گاهی از نظر ترتیب متفاوت هستند؛ یکی از موارد همین‌جاست؛ یک مورد هم قبلاً اشاره کردیم. یک ماجراست، منتها همان موقع هم اشاره کردم که اگر قصص در قرآن تکرار می‌شود، به دلیل پندهایی است که از این قصص

در مناسبت‌های مختلف لازم است گرفته شود؛ لذا گاهی اصل آن داستان مهم‌تر است از ترتیب آن. اینکه ابتداءً درخواست از چه ناحیه‌ای بوده و موسی چگونه درخواست کرده، می‌توان برای آن یک صورت و ترتیبی ذکر کرد؛ قوم گرفتار تشنگی شدند، همانطور که قبل از آن درخواست غذا کرده بودند و خداوند منّ و سلوی برای آنها نازل کرد؛ اینجا هم تشنه شده بودند و طبیعتاً انتظارشان این بود که حضرت موسی کاری برای آنها انجام بدهد. این می‌تواند خطاب به حضرت موسی باشد که تو از خدا درخواست کن که به استسقاء ما پاسخ بدهد یا خودشان مستقیماً از خداوند خواسته باشند که خدایا به ما آب برسان چراکه از تشنگی در حال تلف شدن هستیم. هر دو محتمل است. در آیه محل بحث ما، استسقاء توسط حضرت موسی و پس از آنکه قوم از او درخواست سیراب شدن کردند، صورت گرفت. اما طبق ظاهر آیه سوره اعراف، گویا استسقاء توسط قوم و مستقیماً از خداوند صورت گرفت. قبل از اینکه حضرت موسی این را به زبان بیاورد و مستقیماً مطرح کند، «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ ... أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ».

البته فرق است بین اینکه بگوییم استسقاء توسط موسی برای قوم صورت گرفت یا توسط خود قوم صورت گرفت؛ یعنی بالاخره سلسله مراتب و جایگاه حضرت موسی را نشان می‌دهد و اینکه خداوند تبارک و تعالی آنچنان برای حضرت موسی ارزش و احترام و کرامت قائل بود که به درخواست او حتماً پاسخ می‌دهد. چه بسا قوم بنی‌اسرائیل این را پذیرفته و درک کرده بودند که اگر می‌خواهند خواسته‌هایشان به هدف اجابت برسد، باید به موسی بگویند و موسی را واسطه قرار بدهند. البته احتمال دیگری هم در مورد این می‌توان تصویر کرد، نظیر آنچه که در گذشته گفتیم که قوم موسی به موسی عرض کردند «إِذْهَبَا أَنْتَ وَ رَبِّكَ»، تو و خدایت بروید بجنگید؛ ما اینجا هستیم و هر وقت پیروز شدید، ما می‌آییم. این از باب اینکه قوم طلبکار، ناسپاس و قدرشناسی بودند؛ درخواست قوم از حضرت موسی می‌تواند از این زاویه هم باشد؛ به جهت پر رویی و زیاده‌خواهی و اینکه حتی خودشان حال ناله و تضرع و درخواست نداشتند، صورت گرفته باشد. این جهت چندان مهم نیست، اما این مطلبی بود که از بخش اول آیه باقی مانده بود.

سؤال:

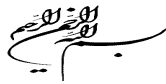
استاد: این نبود؛ روی آن جهت طلبکاری که ما همراه تو آمده‌ایم و این همه مشکلات داریم؛ از خدا بخواه که مشکلات را حل کند؛ نه جنبه نیایش و درخواست. اینکه می‌گویم طلبکاری، مثل اینکه کسی می‌گوید بیا تا فلان جا برویم و بیاییم؛ بعد می‌گوید ما را این همه راه آورده‌ای و تشنه و گرسنه و چیزی به ما نمی‌دهی. یک وقت طلبکارانه مطرح می‌شود و یک وقت درخواست لطف و تفضل است. یهود که از حضرت موسی طلب سیراب شدن کردند، نه اینکه حالت دعا و نیایش و تقاضای خاضعانه باشد و بخواهند خدا به آنها یک لطفی کند؛ بلکه از موضع اینکه این حق آنهاست و مطالبه حق خودشان را می‌کنند، مطرح شده است. اما اگر بگوییم استسقاء را موسی از خدا کرده، این خیلی فرق می‌کند؛ حتماً استسقاء موسی آمیخته با طلب و التماس و درخواست و دعا و نیایش است. چنین تفاوتی بین این دو استسقاء وجود دارد. حالا اینکه ظاهر آیه محل بحث را ملاک قرار بدهیم یا ظاهر آن آیه، شاید از نظر ذکر جزئیات و نحوه بیان، آنچه که در این آیه ذکر شده کامل‌تر باشد. استسقاء قوم از موسی و اینکه حضرت موسی با حالت نیایش از خداوند آن را طلب

کرد و خداوند هم یک اعجازی را مجدداً به رخ قوم بنی اسرائیل کشید.

بخش سوم: «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»

بخش سوم آیه این است: «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»، پس انفجرت من الحجر دوازده چشمه؛ دوازده چشمه از این سنگ جوشید. «فانفجرت» در واقع متعلق به یک فعل محذوف است؛ گویا در تقدیر این چنین بوده: فاضرب فانفجرت؛ خداوند به موسی فرمود اضرب بعصاك الحجر؛ فاضرب موسی فانفجرت. «ف» متعلق به آن ضرب محذوف است. اینجا چند نکته وجود دارد که ان شاء الله در جلسه آینده مطرح خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۲ شوال ۱۴۴۶

جلسه: ۳۱

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - بخش‌های پنج‌گانه آیه - بخش سوم: «فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً» -

مطلب اول، دوم و سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بخش سوم: «فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً»

عرض کردیم بخش سوم آیه ۶۰ مشتمل بر چند مطلب است؛ یک توضیح اجمالی درباره این بخش دادیم. «فَإِنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ»؛ بخش سوم مشتمل بر چند مطلب است که عرض خواهیم کرد.

مطلب اول

مطلب اول این است که در این آیه فرموده: «فَإِنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» سخن از انفجار ماء است. اما در سوره اعراف اینطور آمده: «وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ». تفاوت این دو آیه در کلمه «انفجرت» و «انبجست» است. «انفجر» به معنای خروج الماء بکثرة و شده است؛ وقتی می‌گوید انفجار ماء، یعنی آب فوران کرده است. اما «انبجاس» به معنای خروج الماء قليلاً است؛ یعنی نه شدت دارد و نه کثرت. سؤال این است که آیا بین این دو آیه تناقض نیست؟ یک جا می‌فرماید آب با شدت و کثرت خارج شد و فوران کرد، اما یک جا می‌گوید آب قليلاً از این حجر خارج شد. برای پاسخ به این سؤال، مرحوم فخر رازی در تفسیر کبیر سه وجه ذکر کرده است.

وجه اول: اینکه «فجر» در اصل به معنای شق است و انفجار یعنی انشقاق؛ فاجر هم که گفته می‌شود به این جهت است که یشق عصا المسلمین بخروجه إلى الفسق. «انبجاس» هم اسم برای شق است، اما شق محدود کم؛ «اسم للشق الضيق القليل». پس هر دو به معنای شق است، اما انبجاس یک شق خاصی است. لذا اختلاف بین «انفجرت» و «انبجست» در حقیقت اختلاف عام و خاص است و بین عام و خاص هم تناقضی وجود ندارد.

وجه دوم: وجه دوم این است که انبجاس که خروج قليل است، در آغاز بیرون آمدن آب از سنگ بوده است؛ اما «انفجار» در ادامه رخ داد. وقتی که ضرب عصا تحقق پیدا کرد، آب ابتداءً به صورت کم از سنگ خارج شد؛ ثم انفجر ثانياً، بعد یک دفعه شدید و کثیر شد. این یک امر طبیعی است؛ در چشمه‌ها هم معمولاً اینطور است. در خروج و فوران نفت از

زمین همینطور است؛ کم کم شروع می کند به خارج شدن از زمین. چشمه های آب هم معمولاً اینطور هستند که آب کم کم از زمین خارج می شود و بعد راه که باز می شود، یکباره فوران می کند و با شدت و کثرت خارج می شود. وجه سوم: انفجار و انبجاس به اعتبار شدت حاجت و قلّت حاجت است؛ یعنی وقتی که نیاز داشتند، این آب با حالت انفجار خارج شده است؛ بعد که حاجت آنها کم شد، آنگاه به حالت انبجاس از این سنگ خارج می شد. غیر از وجه اول که آن هم قابل رد نیست، چه بسا وجه دوم و وجه سوم برای رفع توهّم تناقض می تواند مکفی باشد. در آیه ۶۰ سوره بقره اشاره کرده به ادامه خروج آب؛ در آیه ۱۶۰ سوره اعراف اشاره به ابتدای خروج ماء کرده است. لذا هیچ تنافی و تناقضی بین اینها وجود ندارد. یا مثلاً بگوییم اینکه ابتدا که حاجت آنها شدید بود، به صورت انفجار خارج شد و بعد که حاجت قلیل شد، این کم کم فروکش کرد و کم خارج می شد. به نظر می رسد این دو وجه قابل قبول است و شاید وجه دوم به یک معنا از جهتی از وجه سوم هم اولی باشد.

سؤال:

استاد: تفاوت در نقل قصص و داستان ها یک امر متعارف در قرآن است؛ ما قبلاً هم اشاره کردیم که در همین قصه بنی اسرائیل و نوع ارتباط آنها با حضرت موسی، تقریباً آنچه در این آیات در سوره بقره ذکر شده، در سوره اعراف هم آمده است؛ اما همین جا چندین تفاوت است. ما در آیات قبلی به تفاوت نظیرها در این دو سوره اشاره کردیم؛ وجه این تفاوت ها را هم گفتیم. جهت آن این است که خداوند متعال در قرآن با نقل قصص، قصد استخراج و انتقال پیام هایی را به مخاطبان دارد؛ هدف اصلی از ذکر این داستان ها در قرآن و تکرار آنها، استخراج یا انتقال پیام ها و عبرت هایی از آن قصه ها به مخاطبان است. بر این اساس، قرآن مقید به نقل یک داستان با یک عبارت و واژه و در قالب مخصوص در جاهای مختلف نیست؛ چه اینکه خود تکرار به این شکل ممکن است به نوعی موجب ملال شود. به علاوه، در هر موضعی یک هدفی از این نقل ها دنبال می شود و یک جهتی مورد نظر است. پس اینکه در تعبیرات این تفاوت ها وجود دارد یا حتی در ترتیب هم گاهی بین آنچه که در سوره اعراف و سوره بقره وجود دارد، تفاوت هست؛ چندین نمونه را ذکر کردیم. پاسخ به همه این سؤالات یا شائبه ها یا ابهامات این است که غرض از نقل داستان ها، عبرت هایی است که مخاطبین باید بگیرند و پیام های خاصی است که خداوند متعال می خواهد از این داستان ها به مخاطبین منتقل کند؛ در هر موضعی هم روی یک نکته یا مطلب تکیه می شود. لذا این با حکمت الهی هیچ منافاتی ندارد؛ چون در همه اینها آن چهارچوب کلی محفوظ است. در میان عقلا، در کتاب ها، در نوشته جات این یک امر متعارفی است و اشکالی به نظر نمی رسد.

مطلب دوم

نقل این ماجرا در حقیقت بیان یک اعجاز در قضیه حضرت موسی و بنی اسرائیل است؛ تا اینجا خداوند متعال معجزات متعددی را که از طرف حضرت موسی برای بنی اسرائیل واقع شد، نقل کرد. اینجا هم که می گوید «قُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»، وجه اعجاز کدام است؟ اینجا چند وجه برای معجزه می توانیم ذکر کنیم.

وجه اول: یکی اصل آشکار شدن و پیدا شدن آب است، حالا در هر کجا باشد؛ آنجا که بنی اسرائیل از حضرت موسی تقاضای آب کردند، چشمه و رودخانه‌ای نبود، در حالی که به شدت گرفتار تشنگی شده بودند و تقاضای آب کردند. لذا خود این در دسترس قرار گرفتن آب، چه از حجر، چه به ضرب، چه بدون ضرب، خود این یک معجزه بود.

وجه دوم: اینکه این همه آب از یک تخته سنگ خارج شد، این خودش یک وجه دیگری از اعجاز است. گاهی یک آبی در دسترس جماعتی قرار می‌گیرد که از نظر کمیت چندان قابل توجه نیست؛ مخصوصاً برای آن جمعیت کثیر که طبق برخی نقل‌ها ششصد هزار نفر بوده‌اند. پس وجه دوم، خارج شدن آب با این حجم از یک محل است.

وجه سوم: اینکه این آب تا زمانی که نیاز داشتند و متناسب با احتیاج آنها خارج شد. این آب تمام آنها را کفایت کرد، به گونه‌ای که دوازده مشرب برای آن جماعت قرار داده شد. جهت دیگر اینکه وقتی که تشنگی آنها برطرف شد، جریان آب هم متوقف شد؛ یعنی کأن یک آبی از قبل آماده شده، برای سیراب کردن جمعیتی معین؛ این چیز کمی نیست.

وجه چهارم: وجه دیگر همین است که در خود آیه به آن تصریح شده است: «قُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا». عرض کردیم «فانفجرت» متعلق به ضرب در تقدیر است؛ یعنی فُضِرَبَ و انفجرت. این انفجار الماء به سبب ضرب خودش یک وجه دیگری از اعجاز است.

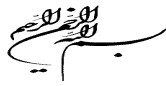
مطلب سوم

نظیر این اعجاز برای پیامبر(ص) هم نقل شده که از میان انگشتان پیامبر(ص) آب جاری شد. آن وقت این مسئله مطرح است که آیا این معجزه بزرگتر است یا آن معجزه‌ای که برای پیامبر(ص) اتفاق افتاد؟ اینکه با ضرب العصا بالحجر آب جریان پیدا کرد یا اینکه از میان انگشتان پیامبر(ص)؟ اینکه هر دو اعجاز است، روشن است؛ اما حتماً خروج الماء من بین الاصابع، اعظم و اقوی است از خروج الماء من الحجر. چون خروج الماء من الحجر یک امر غیرمتعارف نیست؛ درست است که با ضرب العصا این اتفاق افتاد، ولی آب از زمین می‌جوشد. اما اینکه آب من بین الاصابع بخواند بجوشد، واقع این است که این از نظر اعجاز قوی‌تر و محکم‌تر به نظر می‌رسد.

بحث جلسه آینده

چند مطلب دیگر باقی‌مانده که ان شاء الله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۳ شوال ۱۴۴۶

جلسه: ۳۲

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - بخش‌های پنج‌گانه آیه - بخش سوم: «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» -

مطلب چهارم و پنجم - بخش چهارم: «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ» - مطلب اول

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

مطلب چهارم

از بخش سوم آیه ۶۰، دو مطلب باقی مانده است؛ سه مطلب را در جلسه گذشته بیان کردیم. مطلب چهارم این است که چرا در این بخش فرموده دوازده چشمه از این سنگ به وجود آمد، «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»؛ جهت آن چیست؟ این واضح و روشن است که افراد قوم موسی تعدادشان زیاد بود و همگی نیازمند آب بودند؛ بدیهی بود که به محض دسترسی به آب، هجوم بیاورند و این منشأ نزاع و مشاجره بین آنها شود. این نزاع‌ها و مشاجره‌ها معمولاً از یک نقطه نه‌چندان مهم آغاز می‌شود و منجر به قتل و نزاع خونین و فتنه‌های بزرگ می‌شود. لذا خداوند تبارک و تعالی برای پیشگیری از چنین فتنه‌ای و به منظور اکمال آن نعمت، برای هر دسته از آنها یک ماء معین و آب مشخص قرار داد که این آب‌ها با هم مخلوط نمی‌شدند؛ در یک مسیری بودند که امکان استفاده از آن برای قوم موسی وجود داشت. چون آنها دوازده فرقه و جمعیت و سبط بودند؛ لذا بر مبنای فرقه‌ها و جمعیت‌های مختلف قوم بنی‌اسرائیل تبدیل شد به دوازده چشمه.

سؤال:

استاد: در اینکه جمعیت زیاد بوده بحثی نیست؛ اما اینکه ششصد هزار نفر بودند، نمی‌توان شاهی بر این ادعا ذکر کرد. بنا را بر این می‌گذاریم که جمعیت زیادی بودند؛ منتها این جمعیت زیاد، گروه‌ها و فرقه‌هایی را شامل می‌شد. شما یک لشکر را در نظر بگیرید که تبدیل به چند تیپ و گردان و گروهان و دسته تقسیم می‌شود؛ تقریباً این تقسیم‌بندی و دسته‌بندی آنجا هم بوده است. یعنی دوازده سبط بودند که برای هر سبط، یک عین را قرار داد. وقتی در یک طایفه قرار می‌گیرد، معمولاً این نزاع‌ها بین افراد یک طایفه پیش نمی‌آید.

سؤال:

استاد: یعنی آنها دوازده سبط بودند؛ در سوره اعراف این مطلب به صراحت بیان شده است. ...

مطلب پنجم

در ادامه بخش سوم، فرموده: «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ»، هر گروه و دسته‌ای، مشرب خودشان را می‌دانستند. دو نکته از این فقره از آیه قابل بیان است.

نکته اول: اینکه می‌فرماید «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ»، از کجا این را می‌دانستند؟ علی‌الظاهر مأمور به بوده؛ یعنی به هر گروه و دسته‌ای امر شده بود که لایشرَبِ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ خَاصٍّ، و الا تَكُونُوا مِنْهَا نَمِي تَوَاسْتَنَدُ هر کدام به سوی یک مشرب هدایت شوند؛ این دستور بوده که مثلاً این سبط در کدام مشرب قرار بگیرند؛ سبط دیگر در کدام مشرب؛ این براساس دستور معین شده بود.

نکته دوم: اینکه «مشرَبهم» به صورت اضافه بیان شده و می‌گوید مشرب آنها، به این جهت است که خداوند تبارک و تعالی برای هر سبطی از این اسباط دوازده‌گانه، یک عینی را قرار داده بود. طبیعتاً اختصاص آن عین یا مشرب به هر گروه، مجوز اضافه آن مشرب به آن گروه را فراهم می‌کند. این مبتنی بر این نیست که یک علاقه ملکی باشد؛ حتماً باید اینها مالکیت داشته باشند تا بگوییم «مشرَبهم»، بلکه خود اختصاص و امر به اینکه هر سبطی دارای یک مشرب است، مجوز آن می‌شود که این مشرب به آنها اضافه شود و بگویند «مشرَبهم».

سؤال:

استاد: همانطور که اشاره شد، هدف اصلی پیشگیری از منازعه و مشاجره بود؛ طبیعتاً کسانی که این دستور را زیر پا می‌گذاشتند (این چندان دور از ذهن هم نیست)، به عنوان متمرّد و عاصی محسوب می‌شدند؛ هر دستوری به یک معنا به عنوان امتحان و آزمایش تلقی می‌شود. اینکه مأمور تا چه اندازه به این دستور پایبند است و عمل می‌کند، این خودش مبنایی برای آزمایش است و البته پاداش و عقوبت هم به حسب اطاعت و عصیان نسبت به امر مترتب می‌شود؛ این منافاتی ندارد که این قوانین و مقررات برای ایجاد انتظام و جلوگیری از هرج و مرج و نزاع باشد.

بخش چهارم: «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»

کأنّ مقدر این بخش این است: فقلنا لهم كلوا و اشربوا من رزق الله، یا قال لهم كلوا و اشربوا من رزق الله. ممکن است این دستور از ناحیه خداوند مستقیماً به آنها ابلاغ شده، لذا می‌گوید فقلنا لهم. یا اینکه می‌گوید قال لهم، موسی این چنین گفت. در هر صورت اینجا جمله‌ای حذف شده و ذکر نشده است.

اینجا باید چند مطلب در مورد این بخش از آیه ذکر کنیم.

مطلب اول

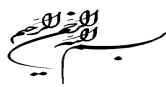
مطلب اول اینکه چطور حکایت تاکنون به صورت ماضی بود ولی اکنون به صورت امر و فرمان آمده است؟ در صدر آیه فرمود: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ»، تا اینجا افعال ماضی است و حکایت می‌کند که بنی‌اسرائیل این چنین مورد خطاب قرار گرفتند و این دستور داده شد و

این اتفاقات افتاد؛ اما الان بدون کلمه قلنا یا قال، یک دفعه می‌فرماید «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»؛ از فعل ماضی و حکایت، مبدل شد به امر و فرمان؛ التفات از ماضی به امر نکته‌ای دارد و آن اینکه کأن می‌خواهد یهودیان زمان پیامبر(ص) را مورد خطاب قرار دهد و توجه آنها را به این نکته معطوف کند که شما هم «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ». کأن با یک تیر دو نشان می‌زند؛ هم اشاره می‌کند به آنچه که در گذشته بوده و هم اشاره دارد به یهودیان عصر نزول؛ هر چند همه آیات قرآن الی یوم القیامه مخاطب دارد و مخاطب آن همه انسان‌ها هستند؛ اما اینجا وقتی در زمان پیامبر(ص) آیه به این نحو نازل می‌شود، در واقع به دنبال آن است که یهودیان زمان پیامبر(ص) را خطاب قرار بدهد و کأن در ذهن مردم و یهودیان عصر نزول، حضور بنی‌اسرائیل و خطاب خداوند به آنها را مجسم کند. یک صحنه واقعی و زنده در برابر یهودیان عصر نزول ایجاد می‌کند که این علاوه بر ایجاز، لطافت و حکمت هم در آن دیده می‌شود؛ به جای اینکه بگوید ما به آنها چنین گفتیم و اکنون به شما هم چنین می‌گوییم، کأن آنها را موجز کرده و گفته «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ».

بحث جلسه آینده

مطلب دوم این است که چرا می‌گوید «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»؛ چرا بعد از بحث استسقاء و اشاره به سقی و سیراب شدن، امر به اکل کرده است؟ بعد هم در ادامه می‌فرماید: «رزق الله»؛ بعضی‌ها «رزق الله» را منحصر در ماء دانسته‌اند، لذا ناچار شده‌اند «كلوا» را به نحوی معنا کنند که با این ترکیب سازگار باشد. بعضی‌ها «رزق الله» را اعم دانسته‌اند و «كلوا» را معطوف به من و سلوی دانسته‌اند که قبلاً ذکر شده است. ان شاء الله جلسه آینده تفصیل این دو نظر و دیدگاه را بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۴

موضوع کلی: سوره بقره

مصادف با: ۷ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - بخش های پنج گانه آیه - بخش چهارم: «کُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ» -

جلسه: ۳۳

مطلب دوم - دو احتمال در مورد اَکَل - دو احتمال در مورد «رِزْقِ اللَّهِ» - نظر برگزیده -

مطلب سوم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

خلاصه جلسه گذشته

فاصله ای بین آخرین جلسه بحث و این جلسه پیش آمد و البته اجتناب ناپذیر بود؛ لذا اشاره ای به بحث گذشته می کنم. در مورد بخش چهارم آیه ۶۰ یک مطلب را ذکر کردیم؛ بخش چهارم این بود: «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ». مطلب اول در مورد این آیه بیان شد.

مطلب دوم

مطلب دوم این است که چرا با اینکه سخن از استسقاء و جوشش و جریان یافتن آب برای قوم بنی اسرائیل بود، امر به اَکَل شده است؛ می فرماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ».

دو احتمال در مورد اَکَل

در مورد امر به اَکَل، دو احتمال یا دو وجه ذکر شده که البته بعضاً قائل هم دارد.

۱. یک احتمال این است که به اعتبار اَکَل مِنْ و سلوی که قبلاً گفته شده و مسئله استسقاء و آب که اینجا بیان شده، می گوید «کُلُوا وَاشْرَبُوا». پس کَانَ معنای آیه این می شود: کُلُوا مِنَ الْمَنْ و السَّلْوَى الذی رَزَقَکُمُ اللَّهُ بَلَا تَعْبُ وَاشْرَبُوا مِنْ هَذَا الْمَاءِ بَلَا تَعْبُ؛ شما از مَنْ و سلوی و از این ماء بخورید و بیاشامید.

۲. احتمال دوم این است که اشاره به مَنْ و سلوی ندارد؛ «کُلُوا» در واقع اشاره دارد به اینکه اگر آب در اختیار شما قرار گرفت، این آب هم برای سیراب کردن شماست و هم برای تهیه غذا. چون هیچ غذایی بدون آب فراهم نمی شود؛ باغات و محصولات کشاورزی. لذا وقتی که خداوند به آنها آب عطا کرد، کَأَنَّهُ اعطاهم المأكول و المشروب؛ هم مأكول به آنها داد و هم مشروب. چون نان و گندم و حتی اگر از دام هم می خواستند استفاده کنند، جز به کمک آب میسر نبود؛ پس اینکه می فرماید «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»، اصلاً کاری به مَنْ و سلوی ندارد، بلکه به اعتبار همین آبی است که در اختیار آنها قرار گرفت و این آب منشأ غذای آن قوم بود، لذا فرمود از این آبی که انفجرت هم شرب داشته باشید و بنوشید و هم از غذاهایی که به واسطه این آب بعداً پدید می آیند، بخورید. این دو احتمالی است که در مورد «اَکَل» در اینجا

وجود دارد.

دو احتمال در مورد رزق الله

همانطور که قبلاً هم گفته شد، بر همین اساس که ما «کلوا» را چگونه معنا کنیم، در مورد «رزق الله» هم دو احتمال وجود دارد:

۱. یک احتمال این است که منظور از «رزق الله» همان ماء باشد؛ «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»، یعنی از این آب که رزق خداوند است، بنوشید و از غذاهایی که از این آب فراهم می‌شود بخورید. پس آب در واقع اساس رزق خداست و همه نعمت‌ها (حداقل در این ماجرا) به آب برمی‌گردد. لذا اگر این احتمال را در مورد «رزق الله» در نظر بگیریم، در واقع اشاره دارد به محصولات بدست آمده از زمین‌های کشاورزی و باغات که به وسیله آب بدست می‌آید؛ یعنی الان بالفعل این محصولات وجود ندارد بلکه بعداً با این آبیاری‌ها فراهم می‌شود و شما می‌توانید از آنها استفاده کنید.

۲. احتمال دیگر اینکه «رزق الله» هم ماء را و هم منّ و سلوی را شامل می‌شود. احتمالی که ما در مورد «کلوا و اشربوا» عرض کردیم، این دو احتمال در مورد «رزق الله» هم مطرح می‌شود؛ چون کاملاً وابسته به این است که ما «کلوا و اشربوا» را چگونه معنا کنیم. اینجا هم طبق این احتمال، «رزق الله» هم به منّ و سلوی اشاره دارد و هم به ماء.

نظر برگزیده

از این دو احتمال، شاید آنچه که با ظاهر آیه سازگارتر است، احتمال اول باشد. چون «کلوا» در واقع ظهور در فعلیت دارد؛ شرب هم همینطور. اکل و شرب، هر دو ظهور در فعلیت دارند. «اشربوا» معلوم است که اشاره به ماء دارد و ماء هم وجود داشت؛ «فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا» ظهور در فعلیت دارد. «کلوا» هم ظهور در فعلیت دارد؛ یعنی نعمت‌هایی که موجود است و خداوند متعال یا حضرت موسی بنابر دو احتمالی که در اینجا وجود دارد، امر به بهره‌برداری از آنها کرده‌اند. ولی در هر صورت این اشاره به نعمت‌هایی می‌کند که فعلی است؛ اینکه ما بگوییم «کلوا» مربوط به محصولات است که از طریق زمین‌های کشاورزی و باغات به وسیله آبیاری زمین بدست می‌آید، این با ظاهر آیه سازگار نیست.

مطلب سوم

مطلب سوم این است که اگر این امر از ناحیه خداوند است، چرا نفرموده «کلوا و اشربوا من رزقنا»، بلکه فرموده «کلوا و اشربوا من رزق الله»؟ قاعده این است که وقتی خداوند امر می‌کند، بفرماید «کلوا و اشربوا من رزقنا». شاید این باعث شده که بعضی بگویند «کلوا و اشربوا» امر خداوند نیست بلکه گفتار حضرت موسی است. البته اگر گفتار حضرت موسی هم باشد، او در واقع واسطه در ابلاغ امر خداوند است؛ اما به هر حال قاعده این است که اگر امر مستقیماً از ناحیه خدا باشد، بگوید «من رزقنا». با توجه به اینکه در آیه فرموده «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ»، گویا ادامه آیه اینطور است: «فَقُلْنَا كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِنَا».

لکن این التفات از متکلم به غایب در خصوص «رزق الله» است. یعنی اینجا می‌توانیم احتمال سومی ذکر کنیم؛ آن دو

احتمال یکی این بود که امر خدا باشد؛ اگر امر خدا باشد، باید بگوید «من رزقنا». یک احتمال هم اینکه امر موسی باشد، که در این صورت لازم نیست معنا و تفسیر خاصی از آن شود. احتمال سوم اینکه این امر خداوند است، لکن التفات از متکلم به غایب پیدا کرده و فرموده «کلوا و اشربوا من رزق الله». این می‌تواند به اعتبار همان نکته‌ای باشد که قبلاً گفتیم؛ قبلاً هم اشاره داشتیم که از خطاب «لکم» به «قومه» تغییر لحن داد و التفات حاصل شد. اینجا هم در واقع ضمن اینکه از قوم بنی‌اسرائیل حکایت می‌کند، می‌خواهد به یهودیان عصر پیامبر(ص) این مسئله را یادآور شود که آنچه که شما می‌خورید و می‌آشامید، از رزق خداوند است و این تأکید و یادآوری بر این مسئله است؛ لذا همان نکته‌ای که ما قبلاً در التفات از متکلم به غایب گفتیم، اینجا هم جریان دارد.

به هر حال ظاهراً این قول خداوند است، منتها در مورد «رزق الله» مبدل شده به غایب، به جای اینکه بفرماید «رزقنا» فرموده «رزق الله»، نکته‌اش همین است که عرض کردیم.

سؤال:

استاد: این درست است، ولی در یک مجموعه و سیاقی که با ضمیر متکلم سخن گفته، اگر مبدل به غایب شود؛ بحث در این است. بحث در این نیست که در مواضع مختلف خداوند برخی امور را به خودش نسبت داده و جای دیگر اسم «الله» آورده است. اما اینکه در یک کلام و در سیاق واحد، کلام از متکلم به غایب التفات پیدا کند، این جای سؤال دارد؛ و الا آنچه که شما فرمودید مسئله‌اش کاملاً روشن است.

سؤال:

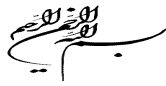
استاد: التفات از متکلم به غایب یا از غایب به متکلم؛ ... در آیات قبل، نه در همین آیه. نظیر این را در همین چند آیه اخیر که در مورد بنی‌اسرائیل و گفتگوی آنها با حضرت موسی بود، ما این را اشاره کردیم؛ نه اینکه در همین آیه مطرح شده باشد.

سؤال:

استاد: چرا توسعه بیشتری پیدا می‌کند؟ از این جهت که فرق نمی‌کند؛ بگوید «کلوا و اشربوا من رزقنا» یا بگوید «کلوا و اشربوا من رزق الله»؛ توسعه‌اش به چه جهت است؟ ... رزقنا یا رزق الله ... این بحث انتساب به خداوند است که بگوید ما یا بگوید الله؛ اما اینکه در هر دو صورت نسبت به آنهایی که از این نعمت متمتع می‌شوند، فرق نمی‌کند؛ آن عمومیتش شمول نسبت به همگان هست؛ چه بگوید رزقنا و چه بگوید رزق الله. این تأثیری در این ماجرا ندارد.

بحث جلسه آینده

بخش دیگر که بخش پنجم است، این است: «وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ ان شاء الله در جلسه آینده این بخش را توضیح خواهیم داد.



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۴

موضوع کلی: سوره بقره

مصادف یا: ۸ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - بخش‌های پنج‌گانه آیه - بخش پنجم: «وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» -

جلسه: ۳۴

مطلب اول - مطلب دوم - احتمالات سه‌گانه - احتمال برگزیده

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالْعَنَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

بخش پنجم: «وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»

بخش پنجم که آخرین بخش از آیه ۶۰ است، این است: «وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ». این بخش مشتمل بر چند مطلب است:

مطلب اول

در این آیه نهی شده از طغیان و فساد. در مورد «عتی» دو احتمال وجود دارد:

۱. یک احتمال اینکه به معنای تعدی از حد است.

۲. احتمال دوم که بعضی از مفسرین هم به آن اشاره کرده‌اند، شدت فساد است. البته در معنای اول که مطلق تعدی از حد است، خود تعدی از حد هم فساد است، اما معنای فساد به صراحت در احتمال اول ذکر نشده است.

اگر گفتیم «عتی» به معنای مطلق تعدی از حد است، کلمه «مفسدین» می‌تواند یک حالت و قیدی برای «لا تعتوا» باشد؛ در این صورت، «وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» یعنی از حد تعدی نکنید در حالی که مفسد و فسادکننده هستید. این معنایش آن است که ممکن است تعدی از حد به گونه‌ای باشد که افساد در آن نباشد؛ ممکن است تعدی از حد و تجاوز از حد با توجه به مراتبی که می‌توانیم برای آن ذکر کنیم، به حدی نرسد که افساد داشته باشد.

به هر حال در این آیه نهی شده از تعدی از حد یا شدت فساد؛ بنابر دو احتمالی که اینجا وجود دارد. لکن مسئله این است که چرا به دنبال «کلوا و اشربوا من رزق الله» این جمله را فرمود؟ این در واقع برای تنبیه و هشدار است که حالا که ما به شما این همه رحمت و نعمت عطا کردیم، آب شرب، من و سلوی، وسعت و اسباب زندگی برای شما قرار دادیم، باید شکر این نعمت‌ها را به جا بیاورید، نه اینکه کفران نعمت کنید و شروع کنید به فساد و تعدی از حد خودتان. پس این در واقع هشدار است به بنی اسرائیل است که بعد از این همه لطف و رحمت خداوند، سزاوار این است که شکرگزار او باشید، نه اینکه نسبت به نعمت‌های خدا کفران داشته باشید.

مطلب دوم

مطلب دوم این است که منظور از فساد و طغیان در این آیه چیست؛ می‌گوید «وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ». چه ما

مفسد را تأکید «لا تعثوا» بدانیم، بدین معنا که شدت فساد نداشته باشید، چه این تأکید نباشد، فساد و طغیان به چه چیزی تحقق پیدا می‌کند؟ سه احتمال اینجا وجود دارد که مفسران به این احتمالات اشاره کرده‌اند.

احتمال اول

یک احتمال که فخر رازی در تفسیر کبیر به آن اشاره کرده، این است که طغیان در خصوص انتفاع از ماء نداشته باشید؛ چون معمولاً در بهره‌برداری از آب، مخصوصاً زمانی که نیازها شدید می‌شود، نزاع درمی‌گیرد. همین الان هم شاهد این مسئله هستیم؛ شاید نزاعی که در مورد آب صورت می‌گیرد، شدیدتر از نزاعی باشد که در مورد غذا وجود دارد؛ هرچند هر دو به نوبه خود، مهم هستند. فخر رازی می‌گوید: وقتی خداوند فرمود «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» و برای هر گروه یک مشربی قرار داد، یعنی اصل آب به عنوان یک نعمت در اختیار آنها قرار گرفت و تعداد مشرب‌ها به اندازه همان اسباطی بود که در بنی اسرائیل وجود داشت، پس قاعداً نمی‌بایست بر سر آب تنازع پیش بیاید؛ اما چون خداوند متعال این قوم را می‌شناخت، حرص و طمع و عجز بودن و بی‌صبری آنها را می‌دانست، فرمود: حالا که تمام نعمت‌های خداوند در اختیار شما قرار گرفته، دیگر بر سر این آب با یکدیگر نزاع نکنید، افساد نکنید. به قول فخر رازی «فَكَأَنَّهُ تَعَالَى قَالِ إِن وَقَعَ التَّنَازُعُ بِسَبَبِ ذَلِكَ الْمَاءِ فَلَا تَبَالُغُوا فِي التَّنَازُعِ»^۱، یعنی کأن اصل تنازع آنها را در مورد آب مسلّم گرفته، منتها می‌گوید مبالغه در نزاع نکنید؛ یک حدی از نزاع شاید متعارف و پذیرفته شده است. این مخصوصاً با آن معنایی که گفتیم «عشی» به معنای شدت فساد است، سازگار است؛ اگر اینطور معنا کنیم، «لا تعثوا» یعنی نهی از مبالغه در تنازع بر سر آب، که این قابل پیش‌بینی بود؛ هم شرایط آنها اینطور بود و هم مردم نوعاً در مورد آب تنازع دارند. در مورد بنی اسرائیل هم عواملی که موجب تنازع آنها شود، مزید بر علت بوده است. این یک احتمال است که فساد به خصوص در مورد آب و بهره‌برداری از آن است.

احتمال دوم

احتمال دیگر اینکه طغیان و فساد در اُکل و شرب منظور است؛ چون قبل از آن، سخن از اُکل هم به میان آمده است: «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ». اُکل را گفتیم ظهور در فعلیت دارد و قاعداً به همان معنای من و سلوی است، نه آن چیزهایی که با آبیاری زمین‌ها و باغات بدست می‌آید که این می‌شود یک مأکول بالقوه؛ شرب هم به همین اعتباری است که گفته شد. لذا به دنبال «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ» می‌فرماید «وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مَفْسِدِينَ»، در اُکل و شرب طغیان و فساد نکنید. البته این نظیر هم دارد؛ در آیات ۸۰ و ۸۱ سوره طه، این چنین آمده است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى * كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ»، اینجا به خصوص در مورد طغیان نسبت به اُکل هم هشدار داده است.

۱. تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۹۸.

احتمال سوم

احتمال سوم این است که به طور مطلق آنها را نهی می‌کند از طغیان و فساد، نه در خصوص اکل و شرب، بلکه طغیان و فساد فی الارض. می‌فرماید: خداوند متعال این همه به شما نعمت داد؛ مجموعه‌ای از نعمت‌ها ذکر شد؛ بعد هم مأكولات و آب برای شرب؛ کأن می‌خواهد بفرماید حالا که خداوند به شما این همه محبت کرده، آدم باشید و زندگی کنید؛ مخصوصاً کلمه «فی الارض» که اینجا ذکر شده، می‌تواند مؤید همین معنا باشد، یعنی مطلق طغیان را می‌گوید، نه در خصوص اکل و شرب؛ می‌خواهد بگوید با وجود این نعمت‌هایی که خداوند در اختیار شما قرار داده، فساد نکنید و طغیان در زمین نداشته باشید.

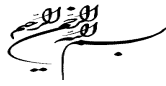
احتمال برگزیده

این سه احتمال تقریباً در این آیه ذکر شده و هر کدام هم می‌تواند با قرائنی تأیید شود؛ اما به نظر می‌رسد که با توجه به مجموع این مطالب و قرائن و نظایری که گفتیم، شاید احتمال دوم اصح باشد که اینجا نهی می‌کند از طغیان در اکل و شرب. چون قبل از آن، اکل و شرب ذکر شده و لذا نهی هم ناظر به آن موقعیتی است که آنها در آن قرار داشتند. البته احتمال سوم هم چندان دور از ذهن نیست. این دو احتمال حتماً بر احتمال اول که فخر رازی گفته، رجحان دارد.

سؤال:

استاد: گفتیم در مورد «عنی» دو احتمال هست؛ می‌خواهد بگوید با وجود این نعمت‌ها، شما طغیان نکنید. طغیان یعنی تعدی از حد ... یعنی مطلق فساد را می‌گوید یا ناظر به موقعیت و شرایط خاصی است ... پس شما تأیید می‌کنید که مطلق افساد را نمی‌گوید؛ این در واقع ناظر به فساد و تعدی از حد مربوط به اکل و شرب است. درست است «فی الارض» آورده، ولی اینجا با توجه به آنچه که قبل از آن آمده، به این معناست.

«والحمد لله رب العالمین»



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

تاریخ: ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۴

موضوع جزئی: آیه ۶۰ - بخش‌های پنج‌گانه آیه - بخش پنجم: «و لا تعثوا فی الارض مفسدین» -

مصادف با: ۱۴ ذی القعدة ۱۴۴۶

مطلب سوم

جلسه: ۳۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مطلب سوم

چون تقریباً در پایان سال تحصیلی جاری هستیم و ورود به بحث در آیه ۶۱ باعث می‌شود که بحث در سال جاری نیمه‌تمام بماند، لذا یک مطلبی از آیه ۶۰ را ذکر می‌کنیم و ان شاء الله ادامه بحث که مربوط به آیه ۶۱ است را از سال تحصیلی آینده آغاز خواهیم کرد؛ بنابراین این آخرین جلسه تفسیر ما در سال تحصیلی جاری است. گفتیم آیه ۶۰ پنج بخش دارد؛ بخش پنجم این بود: «وَلَا تَعَثُّوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ». دو مطلب در مورد این بخش بیان شد.

مطلب سوم این است که نهی از طغیان و فساد در روی زمین که خطاب به بنی اسرائیل وارد شده، عمدتاً معطوف به اختلاف و نزاع و درگیری این قوم بعد از علم و اطلاع است؛ این یکی از ویژگی‌های این قوم بود که حاکی از لجاجت و عناد آنهاست. این خیلی نکته مهمی است؛ خداوند متعال بعد از اعطای این همه نعمت (که در این آیه اشاره به آب با آن جزئیاتی که دارد کرده)، می‌فرماید «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُّوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ بخورید و بیاشامید از رزق خداوند و فساد و طغیان نکنید. قبل از آن هم اشاره به اختلاف و نزاع شده بود؛ اینجا هم به طور کلی نهی می‌کند از طغیان و فساد در روی زمین، مخصوصاً نزاع بر سر آب و غذا و درست است ما این احتمال را برگزیدیم، اما احتمال اینکه این نهی کلی باشد و از طغیان و فساد فی الارض به هر شکلی منع کرده باشد هم منتفی نیست. از میان احتمالات سه‌گانه‌ای که جلسه گذشته ذکر کردیم، بالاخره دو احتمال اینجا قابل قبول است؛ اگرچه احتمال دوم به قرینه سیاق آیه قوی‌تر به نظر می‌رسد.

به هر حال این نهی اگرچه به صورت عام از هرگونه طغیان و فساد در روی زمین منع می‌کند، اما قدر مسلم آن است که به این اختلافات و نزاع‌ها و درگیری‌ها اشاره دارد که حتی بعد از آشکار شدن و علم به حقایق، برای آنها پدید می‌آید. این هم برمی‌گردد به آن سابقه‌ای که قوم بنی اسرائیل داشتند. البته چون به یک معنا یهودیان زمان رسول خدا (ص) هم مخاطب هستند و اشاره به آنها دارد، در واقع آنها را از اینگونه اختلاف یعنی اختلاف بعد بینه و روشن شدن حقایق و

آگاه شدن، به شدت منع کرده است؛ چون اختلاف بعد از علم، جز لجاجت و کینه‌ورزی و عناد، معنای دیگری برای آن نمی‌توان در نظر گرفت.

اختلاف مذموم و ممدوح

در آیاتی از قرآن، اختلافات و نزاع‌های بنی‌اسرائیل که حتی بعد از علم و آگاهی بین آنها پدید آمده، مورد اشاره قرار گرفته است. از جمله آیه ۹۳ سوره یونس: «وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ»؛ می‌فرماید: ما آنها را در جایگاه صدق (که منظور همان بیت‌المقدس است) سکنا دادیم و روزی آنها را از طیبات فراهم کردیم؛ اما آنها به اختلاف و نزاع پرداختند. آنها با هم اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه از علم و آگاهی بهره‌مند شدند. این اختلاف بعد از علم و آگاهی است، که بسیار مذموم است.

گاهی اختلاف برای کشف حقیقت است؛ یعنی علم و آگاهی وجود ندارد و این باعث اختلاف و نزاع می‌شود. اختلاف قبل از آگاهی و علم، فی‌نفسه چیز مذمومی نیست؛ منتها اختلاف قبل از علم و آگاهی، در دو گروه واقع می‌شود:

۱. گاهی این اختلاف بین اهل نظر و صاحبان رأی و فکر پیش می‌آید، یعنی کسانی که اهلیت دارند؛ گاهی این اختلاف بین کسانی پیش می‌آید که اهل فکر و نظر نیستند. یعنی اساساً شأنیت ورود به این نزاع‌ها و اختلافات را ندارند؛ شما فرض کنید یک مسئله خاص و مهم مربوط به یکی از امور علمی، اعتقادی، دینی یا مربوط به این جهان، طبیعت، آسمان‌ها و کهکشان‌ها؛ گاهی بین متخصصین یک رشته و صاحب‌نظران آن اختلاف پیش می‌آید، که این هم به خاطر مجهول بودن و آگاه نبودن از حقیقت ماجرا است.

۲. گاهی این اختلاف بین کسانی پیش می‌آید که اساساً تخصصی در آن رشته یا علم ندارند؛ این اختلاف ناپسند است؛ چون آنها اصلاً شأنیت ورود به این عرصه را ندارند تا بخواهند با هم اختلاف کنند. اختلافی مورد پسند و ستایش است که بین اهل نظر و برای کشف حقیقت باشد. بنی‌اسرائیل هیچ کدام از این دو نبودند؛ قسم سومی از اختلاف در بین آنها بود. اختلاف بعد از علم و آگاهی، بعد از آشکار شدن و روشن شدن نشانه‌ها، که این بسیار مذموم است؛ این جز عناد و لجاجت نمی‌توان معنای دیگری برای آن در نظر گرفت.

در آیه ۲۱۳ سوره بقره می‌فرماید: «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»؛ در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که بعد از آمدن بینات برای آنها، از باب بغی، ظلم و ستم این کار را کردند. این اختلاف یک اختلاف بسیار ناپسند و مذموم است. چطور می‌شود انسان‌ها بعد از آشکار شدن نشانه‌های روشن حق، در آن به اختلاف بپردازند؟ اساساً این مشخصه بنی‌اسرائیل است؛ آیات متعددی در قرآن ناظر به همین جهت است که بنی‌اسرائیل با آنکه به چیزی پی بردند، باز شروع به اختلاف و نزاع و دعوا کردند.

اینکه خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» در واقع اشاره به همین می‌کند؛ می‌گوید حالا که همه چیز برای شما معلوم شد، نعمت و لطف و معجزه، باز به نزاع و اختلاف بپردازید. در بعضی از آیات دیگر هم به این معنا اشاره شده؛

از جمله آیه ۸۱ سوره طه: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ»؛ از طیبیات آنچه که ما به شما ارزانی داشتیم بخورید، ولی در آن طغیان نکنید. در ادامه هم می‌فرماید: «فِيحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى»؛ هر کسی طغیان کند، غضب الهی شامل حال او می‌شود. همچنین آیات ۱۶ و ۱۷ سوره جاثیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ ببینید چقدر نعمات را یک‌به‌یک می‌شمارد؛ «وَأَتَيْنَاهُمُ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ». این در واقع به طور واضح و روشن اشاره می‌کند به اینکه خداوند به بنی‌اسرائیل، کتاب و حکم و نبوت، اسباب هدایت تشریعی، رزق از طیبیات، اینکه خداوند به آنها رزق داد، مهم‌تر اینکه آنها را بر عالمیان برتری داد، اما با این همه و بعد از بیّنات، شروع کردند به اختلاف و نزاع و مشاجره و انکار، کأن هیچ چیزی نبوده و اتفاقی نیفتاده است.

با این توضیحاتی که بیان شد، توضیح و تفسیر آیه ۶۰ سوره بقره تمام شد؛ همانطور که عرض کردم چون فرصت نیست و یکی از جلسات هم با شهادت یکی از ائمه (ع) مقارن است، لذا این بحث را فعلاً و موقتاً تعطیل می‌کنیم تا ان شاء الله اگر حیاتی بود و توفیقی شامل حال ما شد، در آغاز سال تحصیلی آینده، آن را دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

- آیه ۵۷..... ۱
- معنای اجمالی آیه..... ۱
- ارتباط آیه با آیات قبل..... ۲
- بحث جلسه آینده..... ۳
- خلاصه جلسه گذشته..... ۵
۱. «ظَلَّلْنَا»..... ۵
۲. «غَمَامَ»..... ۵
۳. «مَنْ»..... ۵
۴. «سلوی»..... ۶
۵. «کلوا»..... ۷
- خلاصه جلسه گذشته..... ۸
- بخش‌های سه‌گانه..... ۸
- بخش اول: «وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ...»..... ۸
- خاص بودن دو نعمت..... ۸
۱. قرار دادن ابر به عنوان سایه‌بان..... ۹
۲. انزال «مَنْ» و «سلوی»..... ۹
- سخن برخی از محققین..... ۱۰
- بررسی..... ۱۰
- بحث جلسه آینده..... ۱۱
- تطبیق بخش اول آیه بر ولایت اهل بیت (ع)..... ۱۲
- بخش دوم: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»..... ۱۳
- بحث جلسه آینده..... ۱۴
- بخش سوم: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»..... ۱۵
- مطلب اول..... ۱۵
- دو احتمال..... ۱۵
- مطلب دوم..... ۱۶
- دو احتمال..... ۱۶
- مطلب سوم..... ۱۷

مطلب چهارم.....	۱۷
مطلب پنجم.....	۱۷
بحث جلسه آینده.....	۱۸
آیه ۵۸ و ۵۹.....	۱۹
معنای اجمالی آیه ۵۸.....	۱۹
معنای اجمالی آیه ۵۹.....	۲۰
ارتباط دو آیه با آیات قبل.....	۲۰
بحث جلسه آینده.....	۲۱
مفردات.....	۲۲
۱. «قریة».....	۲۲
۲. «حطة».....	۲۳
۳. «بدل».....	۲۴
۴. «رجز».....	۲۴
بخش های پنج گانه آیه ۵۸.....	۲۶
بخش اول: «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ».....	۲۶
مطلب اول.....	۲۶
قرینه امر غیر الزامی.....	۲۶
دو قرینه امر الزامی.....	۲۷
بحث جلسه آینده.....	۲۸
خلاصه جلسه گذشته.....	۲۹
مطلب سوم.....	۲۹
احتمالات چهارگانه در قریه.....	۲۹
احتمال اول: بیت المقدس.....	۲۹
احتمال دوم: اریحا.....	۳۱
خلاصه جلسه گذشته.....	۳۲
ادامه مطلب سوم.....	۳۲
احتمال دوم: اریحا.....	۳۲
دلیل.....	۳۲

۳۳.....	پاسخ قائلین به احتمال اول.....
۳۳.....	احتمال سوم: منطقه شامات.....
۳۳.....	دلیل.....
۳۴.....	بررسی احتمال سوم.....
۳۴.....	نظر برگزیده.....
۳۵.....	بحث جلسه آینده.....
۳۶.....	ادامه بحث پیرامون نظر برگزیده.....
۳۶.....	تقویت احتمال اول.....
۳۸.....	پاسخ به یک اشکال.....
۳۸.....	مطلب چهارم: تطبیق قریه بر بیوت اهل بیت(ع) در برخی روایات.....
۴۰.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۴۰.....	بخش دوم: «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا».....
۴۰.....	مطلب اول: امر غیر الزامی.....
۴۱.....	مطلب دوم: معنای اُكل.....
۴۱.....	مطلب سوم: چگونگی مواجهه بنی اسرائیل با این امر.....
۴۲.....	بحث جلسه آینده.....
۴۳.....	بخش سوم: «وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا».....
۴۳.....	مطلب اول: امر الزامی.....
۴۳.....	مطلب دوم: معنای «باب».....
۴۵.....	مطلب سوم: معنای «سجدا».....
۴۵.....	بحث جلسه آینده.....
۴۶.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۴۶.....	ادامه مطلب سوم.....
۴۶.....	احتمال سوم.....
۴۶.....	بررسی احتمال سوم.....
۴۷.....	احتمال چهارم.....
۴۷.....	احتمال پنجم.....
۴۷.....	احتمال ششم.....

- ۴۸..... بررسی احتمال ششم.....
- ۴۸..... نتیجه.....
- ۴۸..... بحث جلسه آینده.....
- ۴۹..... بخش چهارم: «وَقُولُوا حِطَّةٌ».....
- ۴۹..... مطلب اول: امر الزامی.....
- ۴۹..... مطلب دوم: معنای «حِطَّةٌ».....
- ۴۹..... احتمالات پنج گانه.....
- ۴۹..... احتمال اول.....
- ۵۰..... احتمال دوم.....
- ۵۰..... احتمال سوم.....
- ۵۰..... احتمال چهارم.....
- ۵۰..... احتمال پنجم.....
- ۵۱..... بررسی احتمالات پنج گانه.....
- ۵۲..... بخش پنجم: «تَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ».....
- ۵۲..... مطلب اول: قرائت برخی کلمات آیه.....
- ۵۲..... ۱. قرائت «تغفر».....
- ۵۳..... ۲. قرائت «خطایاکم».....
- ۵۳..... مطلب دوم: معنای این بخش.....
- ۵۳..... مطلب سوم: چگونگی ارتباط «سنزید المحسنين» با «تغفر لکم خطایاکم».....
- ۵۴..... احتمال اول.....
- ۵۴..... احتمال دوم.....
- ۵۴..... دو معنا برای «محسن».....
- ۵۴..... مبنای احتمال اول.....
- ۵۵..... مبنای احتمال دوم.....
- ۵۶..... نظر برگزیده.....
- ۵۷..... مطلب چهارم: تفاوت «اثم»، «ذنب»، «معصیت»، «سیئه» و «خطیئه».....
- ۵۷..... ۱. «خطیئه».....
- ۵۹..... ۲. «اثم».....

۵۹.....	بحث جلسه آینده.....
۶۰.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۶۰.....	۳. ذنب.....
۶۰.....	۴. معصیت.....
۶۱.....	۵. سیئه.....
۶۱.....	معنای خطیئه در آیه.....
۶۲.....	بحث جلسه آینده.....
۶۳.....	تفاوت‌های آیه ۵۸ و آیه ۱۶۱ سوره اعراف.....
۶۳.....	تفاوت اول.....
۶۳.....	تفاوت دوم.....
۶۴.....	تفاوت سوم.....
۶۴.....	تفاوت چهارم.....
۶۵.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۶۵.....	تفاوت پنجم.....
۶۵.....	تفاوت ششم.....
۶۶.....	تفاوت هفتم.....
۶۷.....	بخش‌های دوگانه آیه ۵۹.....
۶۷.....	بخش اول.....
۶۷.....	مطلب اول: معنای «بَدَل».....
۶۸.....	احتمال اول.....
۶۸.....	احتمال دوم.....
۶۸.....	بحث جلسه آینده.....
۶۹.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۶۹.....	احتمال سوم.....
۷۰.....	نظر برگزیده.....
۷۱.....	بحث جلسه آینده.....
۷۲.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۷۲.....	مطلب دوم.....

۷۳.....	مطلب سوم.....
۷۳.....	بخش دوم: «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ».....
۷۳.....	مطلب اول.....
۷۵.....	ادامه مطلب اول.....
۷۵.....	مطلب دوم.....
۷۶.....	مطلب سوم.....
۷۹.....	تفاوت‌های آیه ۵۹ و آیه ۱۶۲ سوره اعراف.....
۷۹.....	تفاوت اول.....
۸۰.....	تفاوت دوم.....
۸۰.....	تفاوت سوم.....
۸۰.....	آیه ۶۰.....
۸۱.....	بیان کلی آیه.....
۸۲.....	توضیح اجمالی آیه.....
۸۳.....	ارتباط آیه با آیات قبل.....
۸۵.....	خلاصه جلسه گذشته.....
۸۵.....	اختلاف در قرائت «عشرة».....
۸۵.....	مفردات آیه.....
۸۵.....	۱. «حجر».....
۸۵.....	احتمالات سه‌گانه.....
۸۶.....	احتمال اول.....
۸۶.....	احتمال دوم.....
۸۷.....	احتمال سوم.....
۸۹.....	مفردات آیه.....
۸۹.....	۲. «فانفجرت».....
۸۹.....	۳. «لا تعثوا».....
۹۰.....	قول اول.....
۹۰.....	قول دوم.....
۹۰.....	بخش‌های پنج‌گانه آیه.....

- بخش اول: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ» ۹۲
- مطلب اول ۹۲
- احتمالات سه گانه ۹۲
- شواهد احتمال اول ۹۳
- بررسی شواهد احتمال اول ۹۴
- بحث جلسه آینده ۹۵
- خلاصه جلسه گذشته ۹۶
- نتیجه مطلب اول ۹۶
- مطلب دوم: استسقاء؛ یک یا چند بار ۹۷
- بخش دوم: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» ۹۸
- مطلب اول: عصا ۹۸
- مطلب دوم: حجر ۹۸
- مطلب سوم درباره بخش اول ۱۰۰
- بخش سوم: «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» ۱۰۲
- بخش سوم: «فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا» ۱۰۳
- مطلب اول ۱۰۳
- مطلب دوم ۱۰۴
- مطلب سوم ۱۰۵
- بحث جلسه آینده ۱۰۵
- مطلب چهارم ۱۰۶
- مطلب پنجم ۱۰۷
- بخش چهارم: «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ» ۱۰۷
- مطلب اول ۱۰۷
- بحث جلسه آینده ۱۰۸
- خلاصه جلسه گذشته ۱۰۹
- مطلب دوم ۱۰۹
- دو احتمال در مورد اكل ۱۰۹
- دو احتمال در مورد رزق الله ۱۱۰

- ۱۱۰ نظر برگزیده.
- ۱۱۰ مطلب سوم
- ۱۱۱ بحث جلسه آینده.
- ۱۱۲ بخش پنجم: «وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»
- ۱۱۲ مطلب اول.
- ۱۱۲ مطلب دوم
- ۱۱۳ احتمال اول
- ۱۱۳ احتمال دوم
- ۱۱۴ احتمال سوم
- ۱۱۴ احتمال برگزیده
- ۱۱۵ مطلب سوم
- ۱۱۶ اختلاف مذموم و ممدوح